



خسرو گل سرخی:
از فریاد تا شهادت...

مجله سیاسی
جوان

شماره هفتم - جمعه ۱۳۵۷/۱۰/۲۹ - یکم آذرماه



محمدی



صدیقه

رضائی‌ها: لاله‌های سرخ انقلاب...



احمد



رضا

تهیه کننده : بهمن جهانگیری .

PRODUCER B. JAHANGIRI .

۵۷۳۶



آزادی قلم !!
FOR A FREE PRESS !

طراح : کوروش شیشهگران .
DESIGNER K. SHISHEHGARAN .

بنده پیر مغانم که ز جهلم برهاند
پیر ما هر چه کند عین ولایت باشد
حافظ

گل و گلوله در کنار هم...

کردند و آنها متقابلاً به میان مردم آمدند و شاخه‌های میخک را بر لونه‌های تفتک خود قرار دادند و این یعنی همان برادری و یعنی تفاهم و یعنی حرّتی در جهت تشدید حرکت انقلاب ملی و به نمر رسیدن کامل و قطعی آن و این یعنی امید به جامعه‌ای یکپارچه و متحد که همه در کنار هم قرار می‌گیرند و پارو حیه تفاهم و همبستگی و دوستی و برادری به جبران ویرانیه‌ها و ظلم و ستمی، خواهند پرداخت که در دوران استقرار حکومت ظلمت مصائب بسیار بر ما وارد کرده است و این را باید با هوشیاری توجه کنیم که فردای ایران انقلابی، باید فردای دوستی‌ها باشد و باید در متن این جامعه انقلابی، جاسی برای اعمال اعراض شخصی باقی نماند و باید که چشم‌انداز تاریخ را ببینیم و فردای روشن و تابناک را ببینیم و باید کشور را دوباره و از نو بسازیم و یادگاری از فرزندان ایران زمین بر جای بگذاریم که تاریخ به گواهی عظمت و بزرگی آن برخیزد. در این جامعه، البته هر کس باید حق داشته باشد که در جهت خیر و صلاح کشور اندیشه‌های مردمی و موضع خاص خود را داشته باشد و باید بیاد بیاوریم که یکی از جنبه‌های دوران تاریکی که بر ما مسلط بود، ترور فکری و درآوردن جامعه بصورت مردابی را کند بود که همه در آن غرق بودند و کسی را یارای نفس کشیدن نبود و ما اینک داریم فضائی تازه را تجربه می‌کنیم و به مرحله‌ای دیگر از تاریخ حیات سیاسی خود وارد می‌شویم و در این مرحله است که باید همه برادر و برابر باشیم و جای خوشحالی است که جامعه دارد رشد خود را در شناخت این برابری و تفاهم ملی نشان می‌دهد و مردم نیز باید چنین باشند و دستهایی که در راه انقلاب در هم فرو رفته بود تا هملی ایران به مشتی تبدیل شود که در برابر حکومت ظلم قرار گیرد، فردانیز باید این دستها همچنان در کنار هم قرار داشته باشد تا مرحله بعد از انقلاب نیز در جهت بزرگی و عظمت جامعه و تحقق خواستهای ملی امکان پذیر گردد.

استقلال و تمامیت کشور است و اگر برخی فرماندهان، فرمان شلیک صادر کرده‌اند و توجوانان ما را بر خاک هلاک در افکنده‌اند. این را نباید بحساب تمامیت ارتش گذاشت که در فردای انقلاب باید در کنار مردم ما باشد و در کنار مردم ما هم خواهد بود. اما دیدیم که این توطئه: - توطئه رو در رو قرار دادن مردم با ارتش - خیلی زود شناخته شد و دیدیم که در پیام امام خمینی بر این توطئه اشاره رفت و روشنتر توطئه برملا شد و پس از آن بود که در همین هفته شاهد صحنه‌های شورانگیزی در خیابانهای تهران شدیم. مردم مبارز و راه پیمایان گل و بوسه به برادران ارتشی خود نثار

زندگی سیاسی جامعه ملی به دوره تازه‌ای وارد میشود. و این اولین نمره انقلابی است که صدها ایرانی مبارز و با ایمان جان خویش را پسر آن فدا کردند. در یک چشم‌انداز تاریخی شکوفه‌ای که دارد شکفته میشود و زنجیر گرانی که دارد از دست و پای مردم ما برداشته میشود، نتیجه قهری مبارزه‌ای پر شور است که ریشه‌های آن حتی به تاریخ اسطوره‌ای ما بازمی‌گردد. نگاه کنیم که فردوسی چگونه از سطره ضحاک می‌گوید و از قیام کاوه آهنگر و توده‌های مردمی که زیر لوای کاوه گرد آمدند تا به ظلم ضحاک پایان دهند و نگاه کنیم به مسیر مبارزه چندین قرنی مردم ایران زمین و تداوم آن و فرازونشیب آن و آتشی که اگر یکجند در زیر خاکستر ماند، اما هرگز خاموش نشد و هرگز به سردی نگرانید... و امروز می‌بینیم که دارد آفتاب آزادی از قله برمی‌آید. امروز دارد این مبارزه طولانی که در مسیر خود در هر زمانی مشکل رهبری را به دست آورده‌ای بزرگت سپرده است، به نمر میرسد و جامعه میرود که آزادی و رهائی را، که همواره برایش در خواب و رویا بوده است، تجربه کند و در این مرحله از مبارزه و انقلاب است که مسئولیت‌ها، و تعهد در برابر حراست از آنچه در راه آن شهیدانی بسیار داده‌ایم، از حد معمول و متعارف فراتر می‌رود. طبیعی است که در جریان انقلاب ما، مثل هر انقلاب دیگری، بدخواهان و دشمنان به تلاش درآیند که خدای نخواستہ بر چهره شقایق آن غباری بنشانند. همچنانکه انتشار برخی از لیست‌های بی‌هویت و متهم کردن و مجازات کردن کسانی که رسیدگی به اتهام و مجازات آنها در صلاحیت دادگاههای خلق است، اقدامی بود که اگر رهبران مذهبی و سیاسی جامعه هشدار نمی‌دادند، قطعاً بر چهره پاک انقلاب ما غباری می‌نشانند. اما می‌بینیم که جامعه هشیار ما به ندای رهبران پاسخ داد و باز دیدیم که دستهایی در کار بود و توطئه‌ای در کار بود که مردم را در برابر ارتش قرار دهد و میدانیم که ارتش حافظ

مجله هفتگی

جوان

«سیاسی - مردمی»

«فرهنگی - هنری»

از انتشارات شرکت سهامی جوان

صاحب امتیاز و مدیر:

حسین سرفراز

سر دبیر: ستار لقانی

معاون سر دبیر: ایرج جمشیدی

شماره هفتم - جمعه بیست و نهم دیماه ۱۳۵۷

قیمت ۴۰ ریال

تانی: خیابان آریه‌هاور - مقابل دانشگاه صنعتی - تهران - خیابان نوردیده (انتهای خیابان) - کوچه

راندور شماره ۷

تانی پستی: منطقه ۱۷ صندوق پستی

۷۱۲۱۵۱

تلفن‌ها: ۹۶۴۴۶۴-۹۶۴۴۳۳

چاپ: شرکت است (سهامی عام)

اربعین حسینی...

اربعین حسینی فرا آمده است. اربعینی که اسامی در زندگی ما مفهوم و معنی دیگری دارد. اربعینی که در متن آن همچنانکه ناسوعا و عاشورای حسینی، مردم ما با تجدید خاطر و بزرگداشت فلسفه انقلاب امام سوم، حسین بن علی (ع)، بر همان راهی قدم گذاشتند که فرزند پرورند علی آنرا رودر روی همه آزادگان جهان قرار داده بود. چهلمین روز شهادت آزادگان دشت کربلا را بزرگ میداریم و در این لحظات از قیام و انقلاب ملت خود این میثاق را جاودانه بگذاریم که همواره رهرو راهی باشیم که قافلهساز آن آزاده بزرگ حسین بن علی است.

شورای سلطنت...

● با قطعی شدن سفر شاه به خارج از کشور، شورای سلطنت تشکیل شد و بدین ترتیب ایران بدنبال يك انقلاب عظیم و سراسری وارد دوره تازه‌ای از حیات سیاسی خود گردید. برخی از ناظران که شاهد مخالفت گروههای اجتماعی با دولت شاهپور بختیار هستند. اگرچه تشکیل شورای سلطنت و خروج شاه را بعنوان عاملی که ممکن است به توفیق نسبی دولت حاضر منجر شود تلقی می‌کنند. اما در نهایت اظهار می‌دارند که در داوری نهائی باید همچنان کامل کرد. زیرا در بررسی ترکیب شورای سلطنت صرفنظر از حضور کسانی که باعتبار مقام خود در آن شرکت دارند به این نکته باید توجه کرد که عضویت رئیس سناد ارتش در آن نشانه‌ای این امر است که هنوز ارتش بعنوان يك عامل در تحولات سیاسی مملکت میخواهد نقشی خود را داشته باشد. بهر حال ترکیب شورا به دشواری مشخص می‌کند که جهت تحولات آینده در چه مسیری سیر خواهد کرد.

شورای انقلاب

در حالی که خبر تشکیل شورای سلطنت بعنوان امری که به يك انتظار پایان داده است، توصیف شد. ناظران با توجه به اعلامیه امام خمینی که در آن به تشکیل «شورای انقلاب اسلامی» اشاره شده چگونگی تحول در نظام حکومتی کشور را در مسیری تازه قرار داد. اینک گفته میشود که تغییر بنیادی و برقراری نظامی مبتنی بر نقطه نظرهای امام خمینی امری است که فقط احتیاج به اندکی زمان دارد که از قوه به فعل درآید. گفته شده است که رهبران نهضت در انتظار نخواهند ماند که سرنویشت دولت بختیار چه خواهد بود، بلکه از هم اکنون اقداماتی که باید تغییر نظام را عملی سازد و دوره انتقالی را شکل بخشد شروع شده و در روزهای آینده نبض کارها سربلر خواهد زد و تحولات سرعت بیشتری پیدا خواهد کرد. بویژه که گفته میشود که حتی قریبست کسانی که باید در حکومت انتقالی مصدر کار باشند و به اداره امور بپردازند مشخص شده است.

دولت بختیار...

● دولت شاهپور بختیار در شرایطی که بگفته خود نخست‌وزیر وارث خزانهای خالی، فقر

آن اتهامات و برخی تخریبها برای انحراف و خدشه وارد کردن به نهضت مردمی صورت گرفته و بهین ملاحظه مردم با هوشیاری با این جریان روبرو شدند و اینک بیشتر در سایه همکاری و تعاون و معاضدت سعی میشود که معجزه حضور مردم در انجام امور مربوط به خودشان را در عمل نشان بدهند.

سیاست‌های خارجی...

● جهان همچنان از ایران صحت می‌کند و همه‌ی محافل بین‌المللی چشم به تحولات ایران دوخته‌اند و در انتظار است که اثر این تحولات و پی‌آمدهای آن در صحنه سیاست جهان نمودار گردد. در حال حاضر مطبوعات بین‌المللی و دیگر وسایل ارتباط جمعی همچنان بیشتر بر گزارشها را درباره ایران نشر می‌دهند و علاوه بر این قطع صدور نفت ایران دارد تأثیر خود را در اقتصاد بین‌المللی نشان می‌دهد. در این میان آثار قطع نفت میرود که در اسرائیل و آفریقای جنوبی کاملاً محسوس باشد و آمریکائیا با عجله دست به کار شده‌اند که بکمک اسرائیل نشانند. اما نکته مهمتر که نشانه‌های آن محسوس است تلاش محافل آمریکائی برای نجات منافع خویش در ایران است و بهین ملاحظه هم لحن سخنگویان رسمی این دولت نسبت به تحولات ایران در هفته گذشته عوضی شد و باصطلاح موضعی ملایمتر اتخاذ کردند. اما آنگاهان همچنان نظر دارند که محافل آمریکائی با دغدغه و پریشانی خاطر متوجه رویدادهای ایران هستند و برای همین هم کوشش می‌کنند که شاید «راه حل بختیار» چاره‌ساز گردد. علاوه آنها برای حفظ اسرار سلاحهای مدرنی که پول آنرا ایران داده است. با شتاب مشغول اقدام شده‌اند و حتی گفتگو از این است که برخی از این سلاحها را نابود کنند.

و تنگناها...

● در هفته گذشته کمبود سوخت و دیگر کمبودهای ناشی از اعتصابها همچنان تنگناهای خود را مستقر کرده بود. از کارافتادن سیستم پانکی و دیگر بخشهای خدمات بر این تنگناها می‌افزود. اما ناظران با توجه به روحیه عمومی اظهارنظر می‌کنند که مردم این تنگناها را با همه دشواریهای ناشی از آن در راه حصول به هدفی که براساس آن دست به انقلاب زده‌اند، پذیرفته‌اند.

مالی و بالاخره اعتصاب و عصیان است. برنامه کار خود را به پارلمان تقدیم کرد. این برنامه که رئیس آنرا انحلال سازمان اطلاعات و امنیت و آزادی زندانیان سیاسی و پایان دادن به اعتصابها و ایجاد زمینه همکاری بین دولت و جامعه روحانیت کوشش برای آرام کردن اوضاع و قطع صدور نفت به اسرائیل و آفریقای جنوبی و بالاخره اتخاذ يك موضع سیاسی ملی‌گرایانه تشکیل می‌دهد. در نگاه اول برنامه‌ایست که بخشی از درخواستهای عمومی را دربر دارد و بگفته ناظران سیاسی، اگر این برنامه در بهار همین اسامی از سوی دولت اعلام میشد، يك برنامه انقلابی تلقی میشد اما در شرایط فعلی و پس از گشتارهای بیرحمانه و پس از موج عظیم انقلابی که هنوز کوچکترین تزلزلی در آن دیده نمی‌شود. این برنامه با توجه به تضادی که بین مواضع اعلام شده دولت و مواضع اعلام شده رهبران جنبش وجود دارد، بسختی می‌تواند بعنوان يك برنامه آرام‌کننده تلقی گردد. با انبوه گفته میشود که محافلی کوشش دارند که شاید دولت بختیار موفق گردد و همین محافل که بیشتر نظرات دولت کارتر را بازتاب می‌دهند می‌گویند در مرحله اول سعی شده است که ارتش را با برنامه‌های بختیار همراه و موافق سازند و در همین حال نیز گفته میشود که شاید گروههای معتدل تر که به قانون اساسی و اجرای درست اصول آن معتقد هستند، برای توفیق بختیار تلاش کنند. در هر حال شاهپور بختیار اعلام کرده است که تا سرحد ممکن تلاش خواهد کرد و برای اینکه تلاش او به فرجامی برسد دو ماه مهلت خواسته است و این در شرایطی است که خود می‌گوید بیش و کم از «بشتمانی ضمنی» برخی گروهها که در شمار مخالفان هستند برخوردار است.

مردم و...

● در حالیکه تحولات لحظه به لحظه شتاب بیشتری پیدا می‌کند. روحیه عمومی حکایت از توفیق انقلاب دارد و بهین ملاحظه هم گزارشها حکایت دارد که در بیشتر شهرها اینک خود مردم به تمشیت امور پرداخته‌اند و اثری از حضور سازمانهای دولتی در انجام کارها نیست. ناظران بدنبال برخی اقدامات تخریبی و اتهاماتی که به افراد بعنوان عضو سازمانهای امنیتی وارد شد و همین موجب اعتراض رهبران نهضت گردید. اینک احساس می‌کنند که مردم به تذکر رهبران توجه کرده‌اند و دانسته‌اند که

بزرگترین پرونده اختلاس

دکتر منوچهر رزم آراء وزیر بهداشتی و بهزیستی کابینه بختیار یکی از سرسخت ترین دشمنان شیخ الاسلامزاده وزیر کابینه هویدا است که به محض ورود به وزارت بهداشتی بلافاصله حکم برکناری چند نفر از «منسوبان و منصوبان» شیخ الاسلامزاده را صادر کرد.

دکتر رزم آراء سالها در جبهه «نظام پزشکی» به اتفاق دکتر اقبال، دکتر سیف الدین نبوی، دکتر مصطفوی و گروه زیادی از اطباء وابسته به نظام پزشکی علیه شیخ الاسلامزاده و همداستان و یاران او جنگیده و به افشاءگری پرداخته و در ماجرای مبارزه تهران و آشکار نظام پزشکی باوزارت بهداشتی نقش بسیار حساس و کارساز داشته است.

دکتر رزم آراء میگوید: در وزارت بهداشتی و بهزیستی میلیونها تومان اموال عمومی را غارت کرده اند؛ هشت مدیره وزارت بهداشتی و بهزیستی حتی برای تفریحات دریایی خودمیلارده ها تومان خرج کرده اند و هواپیماها و قایق های موتورگرا قیمت تهیه کرده اند و در دریای خزر و دریای جنوب ایران از آن بهره گرفته اند.

از سوی دیگر این گروه برای جلب حمایت سیاستمداران امریکائی در هرامه بیش از ده میلیون تومان به ۲۵۰ امریکائی ظاهرا کارشناس پرداخت میکرده اند یا آنکه برای خرید کامپیوتر بیش از صد میلیون تومان از خزانه این مملکت پرداخت کرده اند. پشت پرده آنها می گویند، اگر با اعمال دوران وزارت شیخ الاسلامزاده بطور کامل رسیدگی شود یکی از بزرگترین پرونده های فساد و تباهی و رشوه خواری و اختلاس ۲۵ سال اخیر ایران علیه وزیر و معاونان سابق بهداشتی و بهزیستی مملکت تشکیل خواهد شد پرونده ای که بر تریب افشاءگر حوادث بسیاری از مسائل پشت پرده سیاست خواهد بود.

دکتر شیخ الاسلامزاده قبل از اشغال کرسی وزارت بهداشتی مسئول و سرپرست انجمن توان بخشی ایران بود که ناگهان بوسیله «سرکار علی» کشف گردید و به وزارت رسید و سپس مورد تأیید کامل «هویدا - نصیری» قرار گرفت.

شوند ولی قضات و کارکنان دادگستری کردستان اصرار و ابرام و سماجت های ایشان را بدون جواب میگذارند و پاسخ میدهند تا زمانی که ملت ایران به عهد های سیاسی خود نائل نشود آنها نیز مانند همه همکاران خود و همه قشرها و گروه های اجتماعی به اعتصاب سیاسی خویش ادامه خواهند داد.

مذاکره تلفنی وزیر

در دومین روز تشکیل کابینه تازه، یحیی صادق وزیر وزیر دادگستری با موسوی رئیس کل دادگاههای استان کردستان تماس تلفنی گرفت تا به اعتبار حیثیت محلی و فامیلی خود قضات و کارمندان دادگستری کردستان را وادار سازد که مشغول کار

استعفای پیاپی نمایندگان مجلس

محمد رحیم شیخ الاسلامی، نماینده سقز و باوه بعنوان اعتراض به کشتارهای بیرحمانه سقز و باوه از نمایندگی مجلس شورای ملی استعفاء کرده است و در صورتیکه طبق آئین نامه داخلی مجلس شورای ملی تا ۱۵ روز آینده استعفاء خود را مقرر ندارد دومین نماینده ای خواهد بود که در اجلاس فعلی مجلس بعنوان اعتراض به روش های خشن دولت و کشتارهای بیرحمانه مردم استعفاء میکند چون قبل از او نماینده لاهیجان نیز به دلیل مشابه استعفاء کرده بود.

پشت پرده ای ها میگویند بعد نیست که در روزهای آینده سه چهار نفر دیگر از نمایندگان هم استعفاء دهند تا شاید بتوانند در آخرین ماههای دوره فعلی مجلس شورای ملی آبرو و حیثیت تازه ای بدست آورند و راه را برای فریب مردم و انتخاب مجددشان هموار سازند مردم سقز و باوه از آغاز مبارزات پیگیر ملی بانفست همراهی و همگامی کامل داشته اند و به همین سبب هم تاکنون مردم سقز و باوه و سنندج و مریوان و مهاباد قربانی های زیادی داده اند.

تلاش برای آشتی!

میگرد بر شک بعنوان سازشکار و فریبکار مورد حمله و انتقاد شدید قرار میگرفت بگونه ای که بیم آن میرفت تا پرونده مبارزات سی ساله آنها در هم پیچیده شود و به عمر سیاسی همه آنها پایان داده شود. با همه اینها گروه میانجی، هنوز مایوس نشده اند و امیدوار هستند که در نتیجه تلاشی خود شاید بتوانند مخالفت و مبارزه سرسختانه جبهه ملی را، دستکم تا یکی دو ماه آینده تعدیل دهند. در این صورت اگر شاپور بختیار همچنانکه خود در مجلس شورای ملی عنوان کرده است بتواند هدفهای جبهه ملی را پیاده کند سازش و مصالحه مجدد، امکان پذیر خواهد بود. در غیر این صورت شاپور بختیار خود را «قربانی» شرابند خاص سیاست روز مملکت ساخته است!

پشت پرده ای ها اطلاع می دهند که اخیرا چند نفر از همزمان دکتر شاپور بختیار به تلاش افتاده اند تا بین او و رهبران جبهه ملی آشتی دهند اما تا کنون به خاطر سرسختی دکتر سنجابی و داریوش فروهر نتیجه ای نگرفته اند.

بعضی از اعضای شورای مرکزی جبهه ملی میگویند وقتی که دکتر کریم سنجابی رهبر جبهه ملی چندی قبل دعوت تشکیل کابینه را رد کرد، طبیعی است که شورای مرکزی و اعضای جبهه ملی انتظار نداشتند که معاون او این دعوت را بپذیرد. از سوی دیگر این دعوت حتی با اعلام سه ماده ای پاریس هم مقابرت کامل داشت و اگر جبهه ملی، در این مورد سکوت

هیئت اجراییه جبهه ملی و همکاران تازه اش

● چه کسانی در حال حاضر در شمار فعالان جبهه ملی هستند

محمد مصدق نیز همیای دکتر مهدی آذر، عضویت هیئت اجرایی جبهه ملی را پذیرا شده است. شمس الدین امیرعلائی وزیر دادگستری کابینه دکتر مصدق بود و سپس بعنوان سفیر کبیر ایران راهی بلژیک شد اما صبح روز ۲۹ مرداد ۳۲ از مقام خود استعفا کرد و با اینکه استعفا وی مثل استعفا اللهبیار صالح که در آنوقع سفیر کبیر ایران در واشنگتن بود پذیرفته نشد ولی مصرا به حمایت از سیاستهای ملی گرای دکتر مصدق از کار کناره گیری کرد.

دکتر شمس الدین امیر-علائی هم یکی از کسانی بود که بوسیله دکتر صدیقی برای شرکت در کابینه احتمالی دعوت شده بود ولی او هم این دعوت را رد کرد.

هم اکنون دکتر کریم سنجابی، دکتر مهدی آذر، دکتر شمس الدین امیرعلائی، ابوالفضل قاسمی، دکتر مشیری و داریوش فروهر از جمله اعضای هیئت اجرایی ۲ نفری جبهه ملی هستند. قبلا دکتر شاپور بختیار هم عضویت هیئت اجرایی و نیابت دبیر کلی جبهه را بعهده داشت که در وقایع اخیر از جبهه ملی اخراج و ابوالفضل قاسمی دبیر تازه حزب ایران جای او را گرفت.

دکتر مهدی آذر عضو جدید شورای جبهه ملی کم کم آماده میشود تا مسئولیت امور دانشگاهی جبهه ملی را بعهده بگیرد.

دکتر مهدی آذر یکی از قدیمترین یاران و همزمان جبهه ملی و مصدق است که قبل از تشکیل جبهه ملی اول با منتهایی، در سنگسر دآزادینخواهان مستقل و سپس در کمیته مرکزی حزب میهن روس از آن در حزب ایران و بالاخره در اولین تشکیلات جبهه ملی به رهبری مرحوم دکتر محمد مصدق مبارزه کرده است.

اما بعد از ۲۸ مرداد دکتر مهدی آذر هم همانند اللهبیار صالح و دکتر صدیقی و بعضی دیگر از رجال همزمان دکتر محمد مصدق ترجیح داد که دور از جبهه ملی دوم به مبارزات خویش ادامه دهد تا اینکه بوسیله دکتر صدیقی برای عضویت کابینه دعوت شد ولی این دعوت را قبول نکرد و اما بسوی همزمان دیرین خود در جبهه ملی شتافت تا اینکه به عضویت هیئت اجرایی جبهه ملی درآمد و حالا همه روزه در کنار دکتر سنجابی در محافل دانشگاهی حضور می یابد.

دکتر شمس الدین امیر-علائی یکی دیگر از وزرای دکتر

از حواشی نویسنده:

سکته و انفارکتوس رجال

● «حواشی نویسنده» خبر میدهد که سرریب رشید قادرخانی رئیس انجمن شهر پایتخت دچار «سکته» خفیف شده است، قبل از او ارتشید ازهارى نخست‌وزیر سابق هم دچار «انفارکتوس» شده بود. در کنار اینها افراد دیگری هم هستند که مثل صیدنی ریاضی به‌بهباه درمان و معالجه راهی اروپا و امریکا شده‌اند و باید منتظر بود که در چند روز یا چند هفته آینده عده دیگری از دولتمردان مملکت بخصوص بعضی از نمایندگان مجلس شورای ملی مثل عباسمیرزایی و غلامحسین دانشی و یارسان مللوی یا حریری طلوع و بزرگ محمدی و زنگنه به بیمارهای ناگهانی گرفتار شوند چون آن روزی که اطمینان پیدا کنند که سیاست ورق خورده و دوره خوش خدمتی خاتمه یافته است و باید آرزوی انتخاب مجدد را «دفن شده» بدانند آنوقت است که به انواع بیمارهای قابل معالجه در خارج! مبتلا خواهند شد.

حسین مکی هم به میدان آمده...

● حسین مکی، بعد از بیست و پنجسال سکوت، نخست‌وزیری شاپور بختیار را بهانه فرار داد تا بار دیگر خود را مطرح سازد اما گویا بیانیه ایشان، آنقدرها هم نتوانست تأثیرپذیر باشد. چرا که بلافاصله موج بزرگی از مخالفت را برانگیخت. حسین مکی یکی از اولین اعضای جبهه ملی بود ولی درست در روزهایی که دکتر محمد مصدق به حمایت یاران خود نیاز فراوان داشت، حسین مکی که زمانی سرباز وطن لقب گرفته بود به‌سراغ حائری‌زاده یزدی، شمس قنات آبادی، دکتر بقایی و مرحوم آیت‌الله کاشانی به دکتر محمد مصدق پشت کردند و با او به مبارزه و مخالفت برخاستند و با سپهبد زاهدی نخست‌وزیر بعد از کودتای ۲۸ مرداد نزدیک شدند و همین پشت کردن حسین مکی و دیگران موجب شد که دولت ملی مصدق با مشکلاتی روبرو شود و سپس با کودتا سرنگون شود و یک حکومت خودکامه بیست و پنجساله جایگزین آن گردد.

رکورد تیراژ...

● استقبال مردم از ۳ روزنامه اطلاعات، کیهان و آیندگان تیراژ این ۳ روزنامه را که در حال حاضر معکس کننده راستین رویدادهای کشور هستند، به یک حدتصاب تازه رسانده است و «حواشی نویسنده» می‌نویسد، تیراژ این روزنامه‌ها خط پطلانی بر فرض بر توجیهی مردم به مطبوعات در کشیده است. بخصوص که صف بستن برای خرید روزنامه که از زمان انتشار این روزنامه‌ها شروع شد همچنان ادامه یافت. در این میان نکته جالب به روزنامه آیندگان مربوط میشود که در گذشته با همین تلاشی که انجام می‌گرفت این روزنامه هرگز نتوانست تیراژی درخور یک روزنامه بزرگ به دست آورد اما اکنون که نویسندگان آنرا گروهی تشکیل می‌دهند که ایمان و واقع‌نویسی را بر هر چیز برتر می‌شمارند، تیراژ آیندگان به درجه‌ای رسیده که قبل از آن یک رویا بود.

تلاش برای حداقل ظرفیت

ادامه اعتصاب در وزارتخانه‌ها، وزیران دوست بختیار را عطا در بن‌بست قرار داده، زیرا در وزارتخانه‌ها کاری برای انجام دادن نیست، و «حواشی نویسنده» می‌نویسد که تمام وقت این وزیران در حال حاضر مصروف این میگردند که شاید گروهی از کارمندان را وادار کنند که بر سر کارها برگردند که اگر شده وزارت‌خانه‌ها و سازمانها با حداقل ظرفیت کار کنند.

انحلال

حواشی‌نویسنده می‌نویسد با توجه به فضای سیاسی کشور و پایان دوره نمایش و اختناق بسیاری دیگر از سازمانهای بی‌ریشه و انجمن‌های قلابی یکی پس از دیگری منحل خواهند شد. تاکنون اتاق اصناف و سازمان کارگران که در سازمان عمده بودند که بوسیله آنها نمایشهای بسیار برپا میکردند منحل شده‌اند و خبر رسید که انجمن پرستاران، انجمن توان‌بخشی، سازمان دانشجویان و نظایر آنها هم اکنون در شرف انحلال است و بجای همدی اینها سازمانها، نهادهائی که بصورت طبیعی و بوسیله مردم ایجاد میشوند در کار برآمدن است. همچنان که تاکنون در بسیاری از وزارتخانه‌ها کانونها و اتحادیه‌های ملی تشکیل شده است.

هنوز آزادند...

تاکنون شمار مقامات بلندپایه‌ای که بازداشت شده‌اند به حدود ۲۵ نفر میرسد که تعدادی از آنها از یغماگران بخش خصوصی هستند اما حواشی نویسنده می‌نویسد، این تعداد در برابر کسانی که در این سالها رودرروی مردم بودند و به جان و مال و ارزشهای آنها تجاوز کردند، رقم بسیار ناچیزی را تشکیل می‌دهد. بعنوان مثال از میان وزیران اطلاعات سابق که منج حکم سانور بودند تنها یک نفر در بازداشت است و کسانی مثل حمید رهنما، کیانپور، بهادری و... که در دوره وزارتشان شدیدترین نوع سانسور را بر مطبوعات اسمی بر سر زانها ندارند. همچنین وزیرانی مثل همایون جابر انصاری که هم در شرکت مخبرات و هم در وزارت مسکن و شهرسازی عوامل اساسی مشکل مسکن و رواج زمین‌بازی و تاراجی تراشی بود.

حکم ۲۴ ساعته...

«حواشی نویسنده» به مطلبی درباره دکتر یگانه رئیس دیوان عالی کشور برخورد که به چگونگی انتخاب وی به این مقام مربوط میشود، دکتر یگانه که از نزدیکان هویدا و از وزیران کابینه او بود، بعد از مدتی که به سنا رفت از طرف هویدا نامزد ریاست دیوانعالی کشور شد. اما چون واجد شرایط نبود و چون رئیس دیوانعالی کشور می‌بایست حتما ریاست یکی از شعب دیوانعالی کشور را قبلا عهده‌دار بوده باشد برای او اینستا حکم ریاست یکی از شعب دیوانعالی کشور صادر کردند و بعد از ۲۴ ساعت حکم ریاست دیوانعالی کشور صادر شد. یگانه هم اکنون باعتبار همین مقام عضو شورای سلطنت است.

حواشی‌نویسنده از این نوع حکمها در موارد دیگر نیز سراغ دارد. به‌عنوان مثال وقتی خانم دکتر شمس‌الملوک مصاحب کاندیدای سنا توری شد، چون واجد شرایط نبود، یک حکم معاونت وزارت آموزش و پرورش برایش صادر کردند تا واجد شرایط گردد و بعدا هم خانم مصاحب باعتبار همان حکم فوری و ۲۴ ساعته به مجلس سنا رفت.

گرمی بازار توضیح

این روزها بازار توضیح بسیار گرم است، چه توضیح‌آنهاست که اسمشان در لیست‌های مختلف آمده است و چه کسان دیگری که درباره آنها بنوعی خبری نوشته میشود. از جمله این توضیحجات، توضیح «یکی از دوستان» تیمسار شاهپور میرهادی فرماندار نظامی کرج و مشهد بود که می‌گفت تیمسار مزبور فقط ۶ روز فرماندار نظامی مشهد بوده و به‌هنگام کشتار معروف مشهد کسی دیگری فرماندار نظامی این شهر بوده است. همچنین است آقای نیپور قاضی دادگستری که به‌ما نوشته‌اند ارزی از کشور خارج کرده‌اند.



● بومدین: چه کسی جانشین او میشود ● خاکسپاری بومدین: اوج احترام و ستایش مردم

الجزایر: چه کسی انقلاب را ادامه خواهد داد؟!

● بومدین با جاذبه شخصی و روح انقلابی بنظر مردم بی جانشینی میرسد



● شعار، تظاهرات

کارترو دوستانش را می فروشد!

تایوان: باز گشت به وطن!

چین این است که در سال جاری تایوان را از راه مصالحه به چین باز گرداند و مسلم است که رهبران تایوان با قطع حمایت از آمریکا چاره ای ندارند، مگر به این خواست تن در دهند. آمریکا، اگر چه، با اگر آتن به خواست چین داد، اما چاره ای نداشت که غیر از این کند. حمایت و ایجاد ارتباط نزدیک با چین، برای آمریکا که شکستهای فاحشی از شوروی در گوشه و کنار جهان خورده بود، حیاتی است، آمریکا میخواهد با متحدین تازه خود، شوروی را از راه های دیگر تحت فشار قرار دهد، و به همین علت بود که به کشورهای غربی توصیه کرد تا با فروش اسلحه های مدرن ارتش چین را تقویت کنند، تا دلتشغولی خطرناکی برای شوروی بوجود بیاورند. اما باید دید آیا چین پس از رفع مشکل و بارف اختلالی با شوروی هم مسلک، به جنبه ضد امپریالیسم و ضد آمریکا باز نخواهد گشت؟

حد اقل ۱۷ میلیون از شهروندان تایوان در مقابل شنیدن اخبار کبیج کننده از تصمیم واشنگتن برای قطع رابطه با تایوان و برقرار فراری رابطه کامل یا پکن، از خود عکس العمل نشان داده اند. دسته ای از شهروندان تایوان با تظاهرات و حمل پلاکات های اعتراضی به آمریکا و حمله به ساختمانها و اقامتگاههای آمریکائی نفرت خود را از اقدام آمریکا نشان دادند. آنان خوب میدانند که مفهوم این قطع رابطه و شناسایی جمهوری خلق چین چیست؟ تایوان با حمایت آمریکا وجود آمده، با حمایت آمریکا اداره می شود، با حمایت آمریکا علیه جمهوری چین اقداماتی ناموفق می کرد، با حمایت آمریکا از چین جدا مانده بود و بدیهی است که با قطع این حمایت ها، تایوان دیگر نمی تواند، بر روی پای خود بایستد و بالاجبار باید به دامن میهن باز گردانده شود. سیاست

جمهوری را برای انتخاب به مردم معرفی کند. اما سؤال اینجاست که آیا جانشین بومدین خواهد توانست همچنان سلف خود اعتبار الجزایر را در جهان سوم و نیز در میان خانواده عرب پیشرو حفظ کند و آیا این جانشین کسی خواهد بود که دارای همان جاذبه و قدرت رهبری ویژه بومدین باشد. بنظر میرسد که باید برای پاسخگویی باین سؤال در انتظار ماند اما مسلم اینکه حزب «جنبه آزادی ملی» با احتمال یقین یکی از ۸ تن اعضای شورای انقلاب را کاندیدا خواهد کرد، اما موفقیت کاندیدای مورد نظر، در جلب حمایت دیگر مردان سیاسی الجزایر، تردید آمیز است، در هر صورت سئوالی که این روزها محافل غربی و سیاستمداران الجزایری را بخود مشغول داشته است این است که: چه کسی انقلاب را ادامه خواهد داد؟

هواری بومدین، ۱۳ سال الجزایر را نظیر زمانی که فرمانده جنبه جنگ استقلال علیه فرانسه بود، به پیش می راند. او فقط رئیس جمهور کشورش نبود. بلکه وزیر دفاع، رئیس شورای انقلاب و رئیس حزب حاکم «جنبه آزادی ملی» F.L.N هم بود. زمانی که قانون اساسی مصوب ۱۹۷۶ او را قادر کرد که یک معاون رئیس جمهور و یک نخست وزیر را معرفی کند، بومدین هر دو پست را بی تصدی گذاشت. او تفوقش را برای پیشرفت در اداره کشور، ادامه می داد، بومدین در عین حال که مصمم بود الجزایر را به یک نیروی صنعتی تبدیل کند، سعی می کرد کشورش را به یک نیروی سیاسی هم مبدل کند. وقتی او در سن ۵۳ سالگی، دو هفته قبل، چشم از جهان فرو بست، جاذبه او در رهبری و ارزش و احترامش در چشم شریک و ندانان الجزایری چنان بالا بود که چشم انداز تعیین جانشینی برای او که بتواند حد اقل بخشی از توانائی های رهبری بومدین را داشته باشد، مبهم بنظر میرسید. در حال حاضر، ریاست موقت کشور را ریاح بیطل رئیس ۵۳ ساله مجلس ملی، یکی از اعضای ۸ نفره شورای انقلاب و یکی از کسانی که نقش اساسی در بیرون راندن فرانسه در ۱۹۶۲ از الجزایر داشت، بعهده گرفت. بیطل ۳ سال بعد از بیرون راندن فرانسویها، به حکومت بومدین که بدون خود ریزی بنیلا را سرنگون کرده بود، پیوست. قانون اساسی الجزایر انتخاب ریاست جمهوری را به مدت ۴۵ روز محدود کرده است، تا در طول این مدت «حزب جنبه آزادی ملی» کاندیدای ریاست



● ریاح بیطل: جانشین موقت بومدین

مروارذ...

حسین سرفراز

سالهای توطئه «نان و تفنن» و زنجیر...

اثری باقی بماند، و بجای هرچه اصیل و باارزش بود، شبهه فرهنگ را رواج می دادند. خلایقیت ها را می گشتند. و تعهد و مسئولیت را به مسخره می گرفتند. و این واقعیت سیاست‌های بود که بر اساس آن میخواستند از مردم ما سرمدی بسازند که چنان درگیر دلمشغولی باشد که حتی فرصت فکر کردن به معقولات و مسایل جدی جامعه و خویشتن خویش و مسیر دردناک حوادثی که بر او فرود می آورند نداشته باشد. اما واقعیت‌هایی ملموس که امروز آنرا با تمام وجود حس می کنیم و این خروش و جنبش و حرکت و هیجان و این صدای حق طلبانه‌ای که از حقوق پایمال شده ملی سخن می گویند. این موج بالاگیرنده که برآمده است و شکوه این جنبش مردمی، چیزی نیست مگر اینکه هشجاری ملت ما، بیداری و بیداردلی مردم ما، همه‌ی آن نقشها را نقش بر آب کرده است. این ملت دارد فریاد می کند که می توان گرمسینه بود. می توان فقیر بود. می توان دستی تپی داشت، می توان در زنجیر بود. می توان زخم شلاق را بریدن داشت اما نمی توان آزاده نبود و ملت و مردمی که آزادباشند هیچ مانده، هیچ دست آورد و هیچ توفیق مالی نمی تواند روح آزاده طلب آنرا راضی کند و آنچه همیشه مایه شان و اعتبار و حیثیت انسانی بوده است، چیزی جز آزادی نیست و چیزی جز این نیست که يك فرد احساس کند خود در اراده جامعه، در تعیین سرنوشت ملی، در گزینشی راه مردمی، نقش و سهمی دارد. و هوایی که تنفس می کند، هوایی پاک و برآمده از آزادی است و مگر نه اگر پای در زنجیر باشد و اگر خفقان باشد و اگر سیر همه‌ی کارها و سیاستها در جیبی باشد که به اعتبار انسانی يك انسان توهین شود و اگر در حق يك انسان بعنوان اینکه تونمی دانی و تو نمی توانی تحقیر روا دارند. و اگر سرفره گسترده و رنگینی هم در هر لحظه از عمر جلوا بگذارند. این نه ارزشی دارد و نه می تواند، به عنوان يك هدف متعالی تلقی شود و ما را سالها در قریظینه سیاست «نان و تفنن» نگاهداشتند اما نگاه کنند که توده‌ها، مشتها، قلبها، چشمها و عزم و اراده‌ها می گویند که هرگز این توطئه نتوانسته است در بنیاد فکری جامعه خللی وارد سازد. دريك کلام، سیاست «نان و تفنن» مثل دیگر مظاهر عصر اعمال این سیاستها به زیالهدان تاریخ فرو افتاده است.

از مردم ما میخواستند چگونه مردمی بسازند؟

- مردمی اسیر مصرفی و رنگ و خط.
- مردمی غیر جدی، غیر سیاسی و درگیر با ابتذال و تحفه‌های وارداتی فرهنگ غربی
- مردمی که در ازاء «رفاه کاذب» برشان و اعتبار و حیثیت انسانی اش توهین و تحقیر روا می داشتند

هم برای ملت «فم» «خوراکی» باقی نماند. میل مسافرت‌های تفریحی و دیدار از جاذبه‌ها، محلات بینکادلی و سوهور در ديارفرنگ دلمشغولی دیگر بود و هرچه زیادتیر و ممکن تر، بر چشم و هم چشمیها و پز و همپز نامن میزدند و آتش‌تور جامعه‌ای را که یکسره در مصرف و درفتان و تفنن غرقش کرده بودند داغ می کردند. اجازه داده بودند و حتی وسایلی برانگیخته بودند که اشخاص بی فرهنگ یا شبه پولدار شوند. پول راحت و آسانی که با قولنامه کردن يك تکه زمین به جیب اصحاب معامله سرازیر می شد. جاذبه‌ها هم البته در کنار و بیخ گوش این نواکیسه‌ها قرار داشت. شبهای بزم، کباب‌ها و سیاد ستاره‌ها، منقل و دم و دو دویدل و بخشش‌های چند میلیونی و اینها فساد اخلاقی را گسترش و اشاعه آنرا هرچه بیشتر ممکن میکرد. چشم و گوشها را هم بسته بودند. وسیله‌ای برای اعلام خطر، برای بازگو کردن خطر عظیمی که بنیادها را در معرض قرار داده بود، وجود نداشت. در عمل خیال میکردند که اعتبار و ارزش و حیثیت داناتی و شعور و آگاهی، بیهوده و بوج میگرد. حقوق يك استاد دانشگاه را با يك بی سواد بساز و بفروش مقایسه میکردی، شرمنده میشدی و پیوسته به اشاعه این سوال کمک میکردند که وقتی می توان با دارا شدن يك بوتیک و یا ورود به معامله زمین، به میلیون میلیون رسید، پس چه فایده دارد که سالها درس بخوانی و پزشکی و مهندسی و حقوقدان شوی و تازه چند روز حقوق بگیری. رواج این نظام، همه‌ی نظم‌ها و بنیادها را بر باد داد. بر اعتبار علم و دانش خدشه عمیق وارد شد و فرومایه‌گی و فرومایگان دست مسلط یافتند. از اصالت فرهنگی، از معنویت سپهر پرستی نمیخواستند و نمی گذاشتند که

پرستش اینست: میخواستند از مردم ما چگونه مردمی بسازند؟ و پاسخ معلوم است: - ملتی در جستجوی «نان و تفنن» و این را سالها هدف خود قرار دادند، به این حساب که دلمشغولی گذران روزمره و دلمشغولی سرگرمیها و تفریح و تفنن، جای مسایل جدی را در متن جامعه ملی اشغال کند. میخواستند مردم را اسیر قسط اتومبیل، یخچال، تلویزیون، و غیره و غیره نگاهدارند. میخواستند موضوع مورد بحث محافل و مجالس چشم‌واپرو، لباس و شرح زندگی خصوصی کسانی باشد که به عنوان هنرمند، دستگاره رادیو و تلویزیون و آگهی‌نامه‌ها را اشغال کرده بودند. میخواستند سریالهای تلویزیونی و ابتذال وارداتی فرهنگ غرب، جای اصالت و ارزشهای فرهنگ ملی را بگیرد و میخواستند که حرص مصرف روز بروز افزونتر شود تا ملت را اسیر «شکم» سازند و برای همین در وارد کردن انواع خوراکیها دست گشاده‌ای داشتند و میخواستند که با بریا کردن انواع تماینها، سمیاریها، و سمیویوم‌ها، هرچه گسترده‌تر توجه عمومی را از عمق و ریشه مسایل برگیرند و به ظواهر وقتش و رونام توجه سازند. این سیاستی رسمی بود که حداقل در این پانزده سال بر آن پای فشردند و زمانی که درآمد نفت چند برابر شد حکومت دست بازتری در اجرای سیاست غیرمیاسی کردن و غیر جدی کردن جامعه، پیدا کرد. با پول نفت از هر کجای دنیا که ممکن بود، اشغال وارد کردند. انواع لوکس و انواع آنچه که میشد به خندق پلاس سرازیر کرد. از مرغ گرفته تا موز و آناناس و از یرتقال گرفته تا ربیب و روغن و پیاز و نارنگی و غیره و غیره و این هم وسیله‌ای بود که درآمد نفت را مجدداً به غرب بازگرداند و

زنده باد آزادی

دکتر مسعود فروزان

«اختناق» فرورد و عوامل اش رفتند... و حالا آزادی در کوجه‌ها و خیابان‌ها و... همه جای شهر جاری است.

«آزادی» را پاس داریم و «آزادگی» را... و برای حفظانی فریادهايمان را برای همیشه رها کنیم:

— آزادی ... آزادی ... و رهایی...

و هیچ نوع سانسوری را نپذیریم، و هیچ نوع اختفای را تحمل نکنیم... آزادانه، حقیقت و واقعیت را بیان داریم و آزادانه باطل را، و غیر حق را، و متجاوز را، رسوا کنیم.



حرکت مردم را باور کنید

اردشیر لارودی

این خصلت مشخص و بارز آنهاست که از مردم جدا شده‌اند و هیچگاه هم مردم را باور ندارند. این خصلت مشخص و بارز آنهاست که خود در هر حرکت و هر قدم و یا در هر لحظه از سکولشان تکیه بر غیر مردم زده‌اند و وابسته به غریبه‌ها بوده‌اند. تنها کسانی که چنین وضعی دارند، حرکت مردم را مردمی نمی‌دانند و عوامل خارجی را اینست که در آن موثر و پربها می‌انگارند.

اینان که در جامعه، موضعی برتر هم بدست آورده‌اند، از همان اولین روزها که مردم حرکت انقلابی خود را شروع کردند، باورشان را که نشانه وابستگی

شدیدشان بود نشان دادند. با این جملات: این يك خیمه‌شهبازی بیش نیست، دست خارجی در کار است و بحرکت درآورنده نخبهای پشت پرده آنها هستند. بگذارید مسئله «اوپک» تمام شود، جوش انقلابی مردم هم سرد می‌شود. بگذارید با «کسرسیوم» انطور که «آنها» می‌خواهند کنار بیاییم «آرامش و نظم» هم بازخواهد گشت....

اما چنین نشد، چرا که چنان که می‌پنداشتند نبود. مردم و حرکت انقلابی آنها ارتباطی به نفت، به اوپک و به کسرسیوم نداشت. مردم را عامل دیگری به حرکت واداشته است که گریزی از آن نمی‌توان داشت.

حالا، آنها که هوازه به مردم و نیروی خلاقه مردمی کم بها داده‌اند، بدون آنکه از تمامی این غلظتها پند بگیرند همان حرفها را در قالی دیگر تکرار میکنند. حالا حرف نفت و اوپک و کسرسیوم نیست. حالا صحبت از يك توطئه متضاد است که می‌خواهد و بقول این سخنوران توانسته است تا مردم را بشوراند. یسی کم‌لطفی در حق مردم و حرکت بی‌ظنیشان.

البته در این گفته که «آنها» - صاحبان موضع برتر - می‌گویند، بنوعی يك واقعیت نهفته است. یعنی حال که مردم ما بر علیه سلطه‌گران برخاسته‌اند، رقیبان آن سلطه‌گران می‌خواهند از فرصت سوءاستفاده کرده و جانشین آنها شوند. میراث‌خواران استعمار باشند. اما نه اینکه مردم را آنها به حرکت آورده باشند. نه اینکه مردم را آنها با واقعیت‌های زشت رودررو کرده باشند، نه اینکه آنها به مردم گفته باشند که از حقیقت زندگی کردن یا امکاناتی که در زیر پا و بالای سر خویش داریم تا چه اندازه دور شده و دائم دورتر می‌شویم.

در حق مردمی که خود دانسته‌اند و برخاسته‌اند، این بزرگترین بی‌عدالتی‌هاست تا بگوئیم: مثلا ۲۵۰ افغانی مسلح، چهارصد هزار زن و مرد را به دانشگاه تهران فرستادند، یا تمام جمعیت فعال تهران - ۳ میلیون تن - را به رامپیمائی عاشوراء کشیدند. و یا تمام مردم زنده ایران را به «زندقه» کردن انقلابی واداشتند. نه این چنین نیست و این بی‌انصافی بزرگی است که بگوئیم تمام خلق ما را بیگانگان به حرکت واداشته‌اند. این تنها از کسانی ساخته است که خود چنین هستند.

ساواکی؟!

رفوف

با روشن‌زاده هم خط و هم کلام نیستیم، علی پروین را بخاطر کاری که در حق منصور امیراصفی انجام داد آنچنان که دوست می‌داشتیم ندیدیم، روشن، حجازی، و دیگران هم مثل تمام نمونه‌های بزرگ شده دوران اخیر پیش از آنکه بتوانند الگو باشند خود نیازی بزرگ به الگو و دوباره‌سازی دارند. اما... اما هیچ عاقلی باور ندارد که اینان ساواکی باشند که در ساواک چکار بکنند؛ که در ساواک کدام وظیفه را بانجام برسانند. اینان بهر حال و در هر حال دل انجام کارهای نامردمی را نداشتند و ندارند. این باور ماست که گفتیم و اعتقادمان هم اینکه اینان نیز قربانی همان ماشین لعنتی‌شدند.

ماشینی که خیال میکرد و میکند می‌تواند باز هم ماهی چاقی در قور خود بیندازد. ماشینی که باین ترتیب مزاحمان روزهای خیالی آینده بقدرت رسیدن را پاک و صاف می‌کند. گفتیم که سر-پیچ تند برای مزاحمان ماشینی وجود دارد.

تگاهی به اسامی میرساند که چه کسانی می‌خواهند چه کسانی را «خراب» کنند. «پروین» که پرسبولیسی نبود. «حجازی» که شهبازی شد. «روشن» که به دومی رفت و روشن‌زاده که موضعی خاص داشت.

و صد البته دستبائی هم وجود دارند که فرصت‌طلبی می‌کنند. آنها که دیگر راهی ندارند و اگر بخواهند از سوزاخی وارد شوند، این آدمها ونظایر آنها رسوایشان خواهند کرد. آنها که در می سفر به مجارستان برای دوره فوتبال دیدن معلوم شد که چند مرده‌خلاجند و به کدام دستکها وابسته. اینان هم برای خود خوابها دیده‌اند.

ماورای چپاول

گئول کهن



هفته‌نامه نیوزویک در نخستین شماره سال نو مسیحی، ضمن گزارشی از اوضاع ایران، نکته‌ای را عنوان کرد که درجای خود برای ما ایرانیان بسیار حساس و هشداردهنده است. نیوزویک می‌نویسد: «وزارت دفاع امریکا طی برنامه‌های اضطراری و دقیقی، در نظر دارد در صورت سقوط رژیم کنونی ایران، همه سلاحها و وسایل جنگی ساخت امریکا را از این کشور خارج کند یا آنها را «درجا» نابود سازد.

مهمترین سری از این سلاحها عبارتند از هشتاد فروند هوایمای اف - ۱۴ از نوع «تام کت». یا موشکهای «فونیکس» که قادرند در يك لحظه شش هوایمای دشمن را هدف قرار دهند. هوایماهای باربر آمریکایی و نیز رادارهای فوق‌حساس که امریکا برای جاسوسی از شوروی در ایران نصب کرده است، وسایل استراتژی دیگری که نشود آنها را بموقع از ایران خارج کرد توسط عوامل آمریکایی معلوم خواهد شد...»

حالا شما فکر کنید اسان‌دوستان امریکایی در چندسال اخیر با بلعیدن حدود ۳۵ میلیارد دلار از بودجه نظامی ایران و استثمار و غارت منابع زیرزمینی نفتی‌ها و استعمارسیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی کشور، چه گستاخانه به‌خود حق می‌دهند که تنها نوع رژیم را مشخص کنند بلکه تمام موازین و قراردادهای جهانی را بسطوت زیر پا گذارند. این «مدافعان حقوق بشر» نه تنها سرمایه‌های را که باید در جهت ایجاد بندر، دانشگاه، بیمارستان، راه، مراکز فرهنگی و رفاهی بکار افتد به حساب انحصارها و سرمایه‌داران غارتگر خود واریز می‌کنند بلکه حق برخورداری و تصاحب همان کالای (تالازم) را به‌صاحب کالای معصوم نمی‌دهند. آن‌ها این هشدار می‌دهند؟! و آیا این يك بله بالاتر از استعمار و استثمار نیست و عضو می‌شوند؟! و عضو می‌شوند؟! از «چپاول» در خود دارند؟! حتما بازم به آمریکا می‌چسبید...

بختیار و دو خطا...

● ملت ایران در چهل سال اخیر بسیاری از گرامی ترین و شریف ترین فرزندان خود را در سیاه چالها از دست داده است

● چه کسی تضمین می دهد، که تحت عنوان «توده یی» بازهم آزادگان ایرانی را به زندان نیفکنند...

آن چه از کنفرانس سران دول بزرگ غربی، در زمینه ی ایران، در دهانها افتاده از دیدگاه سرنوشت دولت بختیار و آینده ی وی امیدوار کننده نبود... و سخنان «سایروس ونس» وزیر خارجه ی آمریکا در مصاحبه ی آخر هفته ی گذشته نیز، منحصر امیدواری باقی مانده را نسبت به موفقیت بختیار مستخوش تزلزل نمود. چرا که بختی نتایج کنفرانس یاد شده، همراه با مصاحبه ی آخر «ونس» پرده کوچ و وزارت آموخت که دولت بختیار دست کم از «تایید» آمریکا و دیگر دولت های غربی برخوردار است. و طبیعی است که «مردم» چنین «تایید» را با خوشبینی نمی نگرند. بویژه که دول غربی، عموماً و آمریکا خصوصاً طی زمان بنا آموخته اند که آنچه «معمولاً» مورد تأیید ایشان است از چه «قماش»ی است.

انتقال چرا؟

با این همه، و دست کم تا زمان انتشار مصاحبه ی «ونس» لحن رادیو واشنگتن، در برنامه ی عربی که دولت بختیار را «دولت انتقالی» می خواند نشان می دهد که «تایید» مورد نظر نیز تمام و کمال نبوده و به قول مردان سیاست اگر تایید و شناسائی است، «دوفاکتو» است...

از سوی دیگر، با آن که «ونس» در مصاحبه ی خویش اشاره می کند که کاخ سپید، اوزیسیون و نیز امیران ارتش را هم به یاری بختیار خوانده است، از سوی دیگر، برابراختیار دیگر رادیوها یکی از مأموریت های ژنرال «هوریزر» معاون نیروهای آمریکا در اروپا، - که تا زمان نوشتن این تفسیر همچنان در تهران بسر می برد - آن است که «ابزار ظریف» تحسین ذرهای را بویژه، پیاده کرده به پایگاههای دیگری - احتمالاً ترکیه، عربستان سعودی و جز آن ها - انتقال دهد.

خطای همیشگی...

گفتنی است که بختیار - به عنوان رئیس دولتی سیاستمدار و هوشمند - در همین اوایل کار نیز با بیان کشیدن این که بین مخالفان رژیم جمعی «چپ گرا» وجود دارد و وی با ایشان سخت مبارزه خواهد کرد، خطائی کرده است که معمولاً پیشینش مرتکب می شده اند و بافتاری در چنین مسأله ای که صحت و سقمش هیچگاه از سوی مرجعی بر طرف بررسی نشده است، شاید، یکی از علل ریشه ای بحران کنونی است.

ممکن است حق با «بختیار» باشد. و ممکن است بین میلیونها مشت گره شده ای که در راه پیمایی تاسوعا و عاشورا خیابانهای پایتخت و شهرهای دیگر را فتح کرده بود، دهها هزارش

نیز گرایش های کمونیستی - که تا این ساعت هم ظاهراً غیر قانونی است - داشته باشند. اما بختیار یا هر کس دیگری کدام تضمین را می تواند بدهد که از این پس نیز هرندای مخالفی را «مارک» چپی نجسباند و در خاموش کردنش نگویند. ظاهراً اشاره به چنین مسأله ای دومین خطای سیاسی بزرگ بختیار - اگر پذیرفتن صدارتش را اولین خطای وی بشمار آوریم - به شمار می آید. چرا که وی بعنوان سیاستمداری هوشمند دست کم می باید بخاطر می آورد که ملت ما نه در گذشته ی دور که در زمان سر نیزه های شریف امامی (۱۲) نیز شهیدان بسیار را با همین عنوان از دست داده است با شهیدانی که لاله های خیابان زاله و اطرافش را تا سالیان دراز با خون شریف خویش گلگون خواهند داشت و نیز می باید بخاطر آورد که دست کم در چهل سال اخیر ملت ایران بسیاری از گرامی ترین و شریف ترین فرزندان برومند خویش را با استناد همین مارک چپسازهای واهی در سیاه چالها از دست داده است. و شروع حرکت دولتی سوسیال-دمکرات با چنین ادعائی دست کم همان بوهای ناخوش آیند را به مشام می رساند.

خطای عالم...

اهمیت خطای بختیار آن زمان بیشتر به چشم می خورد که توجه کنیم وی بعنوان صاحب «دکترای حقوق» به مسند نخست وزیری تکیه کرده است و ادعای «سوسیال-دمکرات»ی نیز دارد. و از این جهت، آنجا هم که تکیه گاه استناد وی در ستیزه جوئی با چپ گرایان قانون است، دست کم انتظار می رفت یک بار «قانون» را بدقت مرور کرده باشد تا بی برد که استناد وی تا چه حد «قانونی» می تواند باشد و تا چه حد با «قانون اساسی» که مورد احترام ایشان است، مطابقت دارد.

نگاهی به ریز «برنامه ی دولت بختیار نیز چندان امیدوار کننده نیست. چه انحلال سازمان امنیت، محاکمه ی سریع غارتگران و متجاوزان، تاسیس کمیسیون رسیدگی، آزادی زندانیان سیاسی و... رو بهم خواسته هایی نبوده که ملتی برایش با خیزد و شهید دهد. چه برنامه ی دولت - بویژه دولتی که در چنین شرایطی لوی نظام کشور را می خواهد پرورش خود گیرد - طبعاً می باید حاوی اصلاحات و تعدیل های زیر بناهای اقتصادی و سیاسی کشور می بود... و خالی بودن برنامه از چنان اصولی نشان دهنده ی تو چیز بیشتر نمی تواند باشد، با این که دولت حاضر نیز خود به «انتقالی بودن» خویش معتقد است و از این رو نیازی به پیش بینی برنامه اصولی احساس نمی کرده است و یا این که «برنامه ی ارائه شده را برای پاسخ به «اتلاف» ملت ایران و حل «بحران» کافی دانسته است.

«غیر قانونی»، «غیر قانونی»، «غیر قانونی» این عنوان دهها، صدها و هزاران شغل، مستند، ودم و دستگامی است که ایران را به روزگار سیاه نشانده اند، هستی مردم را به باد دانه اند. قاراج کرده اند. همه ی داشته ها را، از بین برده اند، دیگر چیزی باقی نمانده است. هیچ!

از فیر قانونی ها، یکی از مهمترین - هایش، مجلس شورای ملی، واز آن بدتر، «سنا» است. برصندلی های این دو، که باید نمایندگانی از مردم، تکیه بزنند، عده یی از آدمهای معلوم الحال، فرصت طلب و غیر مردمی چون چوب بر آن نشستند، و جز چند دوره، و جز چند وکیل واقعی، کسی حرف حسابی نزد لویج دیکته شده را گاه بی کم و کاست تصویب می کردند...

و اما این شورا و این سنا، طی سالهای اخیر، نسبت به سالهای پیش سابقه سقوط و نزول گذاشتند، هرچه زمان گذشت، آن ها خالی تر شدند و هرچه دردهای مردم افزایش یافت، از حرف های حساب کاسته شد. دیگر حرفی برای زدن نمانده، مگر تعریف از دولت های غیر قانونی...

چرا

و اما از همه دوره ها، غیر قانونی تر، بدتر، اقتضاح تر، همین دوره است. چرا؟ - در دوره های پیش، گرچه آرای ریخته شده به صندوق، قلبی بود، و صندوق ها را عوض می کردند، کیلو کیلو رای پر می کردند، ولی به حال، چندان حزب بود که یکی نقش اکثریت را بازی می کرد، و یکی هم اقلیت را... و در این وسط دوسه تایی هم نخودی بودند که گاه یک یا دو کیل هم به مجلس می فرستادند. این ها، هنریشه های ناشی بودند که روی صحنه تئاتر مسخره سیاست اختلال، زور، جپاول و غارتگری نقش خودشان را به بدترین شکل بازی کردند. «احسن» ها نشان آفتدر چندش آور بود که تعه لاش توان و بی همتی و برداشتی بسیاری، طلب می کرد. ولی در بین آن ها، گاه، یک یا چند تایی پیدا می شدند که علیه دولت متقلب و حقه باز وقت، زبان به سخن می گشودند.

ولی، این دوره

آن ها که بر کرسی های دوره فعلی تکیه زده اند، هیچ گاه - جز چند نفر - پرونده ی پاک و روشنی نداشته اند. این ها، کاندیدهای تنها

در حاشیه رویدادها

● برای اولین بار در ۲۵ سال اخیر، چهره مجلس به هنگام طرح برنامه دولت بختیار، یک چهره کاملاً متفاوت و دیدنی داشت. چرا که از هشت روز قبل از طرح برنامه دولت و معرفی کابینه، گروهی از نمایندگان مجلس، در اتاق بازرسی یتوته کرده بودند تا ظاهراً بعنوان مخالف صحبت کنند. اما این یتوته کردن ها در روی میل و صندلی، موجب شد عده ای از نمایندگان که از قافله عقب مانده بودند لب به اعتراض بکشایند و مقررات آیین نامه داخلی مجلس را به رخ «رئیس» بکشند که بموجب آن بلافاصله بعد از ختم برنامه دولت، نمایندگان به ترتیب اولویت در ثبت نام، صحبت خواهند

احزاب و...

نهضت رادیکال چه میکند؟

● مهندس رحمت‌اله مقدم دبیر نهضت رادیکال، نماینده سابق مجلس شورای ملی و یکی از مخالفان سرشناس نیز از دو هفته قبل در پاریس سر میبرد و احتمالاً در چند روز آینده به تهران مراجعت خواهد کرد. در غیاب او، دکتر رحیم عابدی رئیس اسبق پلی‌تکنیک تهران امور نهضت را اداره میکند.

تشکیل پیشروترین حزب دموکراتیک

دکتر شاپور بختیار چندبار تاکنون صراحتاً اظهار داشته است که به همه احزاب سیاسی بشرط آنکه «وابستگی خارجی نداشته باشند» اجازه فعالیت خواهد داد» با این ترتیب مسلم و مسلح شده است که بزودی شاهد فعالیت احزاب توده‌ای در ایران خواهیم بود. اگر چه حزب توده پیچیده این وابستگی سیاسی را به دول دیگر قبول ندارد. اما این احتمال وجود دارد که حزب تازه‌ای با نام تازه‌تری به فعالیت پردازد تا بنانه‌ای بدست آنها بی که سعی میکنند احزاب کمونیستی را به مسکو یا پکن بچسباند، ندهند.

انجمن آذربایجان

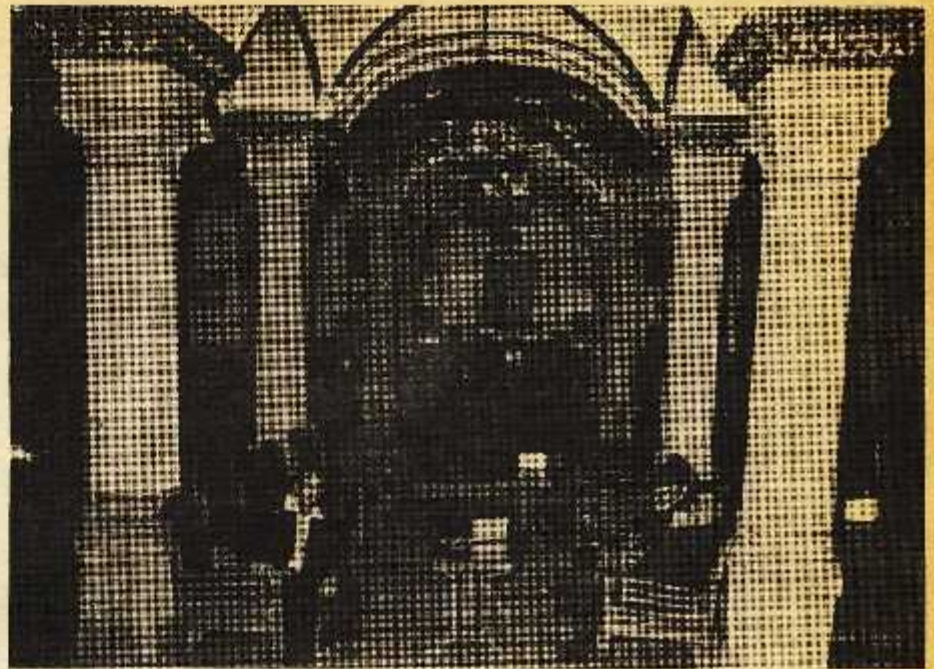
یکی از تازه‌ترین پدیده و نهضت‌های سیاسی «انجمن آذربایجان» است که در چند روز گذشته تشکیل شد. اولین انجمن آذربایجان در صدر مشروطیت توانست که خدمات مهمی را عرضه کند و سلطت را از چنگال دیو استبداد محصدمعلی شاه نجات دهد.

جبهه ملی توسعه مییابد

در هفته‌های اخیر گروه زیادی از طرفداران و حامیان جبهه ملی در شهرستانها توانسته‌اند که به محافل زیرزمینی خود گرمی تازه‌ای بدهند و اسماً و آشکارا در لواء «جبهه ملی» به مبارزه برخیزند. از جمله در تبریز جبهه ملی به رهبری آبت‌اله انگلی یکی از روحانیون و مراجع صاحب‌نام و مبارز به فعالیت پرداخته است، در بوشهر و اصفهان و چند شهر دیگر نیز شعبات جبهه ملی تشکیل شده و به کار پرداخته‌اند.

اتحاد و همبستگی

در روزهای اخیر بین سازمان چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق نوعی ائتلاف و همکاری بوجود آمده است چرا که اعضای این دو سازمان چریکی افراطی، هم‌جا در کنار هم دیده میشوند و هم‌جا هم از هم با تجلیل و تکریم یاد میکنند. از جمله صدها خانواده شهیدا و زندانیان سیاسی وابسته به گروه‌های چریکی فدایی خلق و مجاهدین خلق. در چند روز گذشته به روزنامه‌های خبری مراجعه کرده‌اند یا آنکه در دادگستری، به اتفاق متحصن شده‌اند. همسر بیژن جزینی یکی از فعال‌ترین رهبران خانواده‌های زندانیان و شهیدای سیاسی است که سخنگوی هر دو گروه را نیز بصداء دارد.



● حوضخانه مجلس: موکلین در انتظار و کیلان...

این مجلس غیر قانونی است

- رئیس قوهی مجریه، سه فقره را به‌عنوان کاندیدا، به مردم معرفی کرد و عده قلیلی از مردم هم اجباراً یکی از آن سه «تحمیلی» را، بعنوان نماینده معرفی کردند.
- دولت بختیار باید بداند، از مجلسی رأی تمایل گرفته است که نمایندگانش منتخب مردم نیستند...
- متأسفانه، بر جای «مدرس»، «دانشی»‌ها و «عباس میرزایی»‌ها تکیه زده‌اند.

مردم معرفی کرد و آن‌ها را ظاهر آزاد گذاشت، تا یکی از آن سه تن را، بعنوان نماینده انتخاب کنند. و بدینگونه غیر قانونی‌ترین، مضحک‌ترین و بی‌سو و خاصیت‌ترین مجلس مشروطیت، تشکیل شد. وظیفی است، که این بار، صدای احسن‌ها، از دفعه قبل بلندتر بود. و هر چه «آقا» می‌بقیه در صفحه ۳۷

حزب کشور بودند که وسیله نخست وزیر وقت، که دبیر کل همان حزب هم بوده، بعنوان کاندیدا معرفی شدند. و این به راستی مسخره بود. مجلسی که می‌بایست مقتدرترین قوه مملکتی باشد، نمایندگان‌اش، از سوی رئیس قوهی مجریه، به مردم معرفی شد. به این ترتیب، که دبیر کل سه‌ضرب رابه

ی مجلس

● این کشمکش برای ثبت نام تا دو ساعت بعد از ظهر ادامه داشت. چون گاهی مساله حق تقدم در بیتوته کردن را عنوان کردند و گاهی ساعت ۱۰ صبح را مآخذ ثبت نام قرار دادند. گاهی نوبت را به کسانی دادند که در قدیم درخواست کتبی پیشقدم شده بودند، اما هریک از این پیشنهادات با مخالفت گروه دیگری روبرو میشد. تا بالاخره در ساعت يك و سی دقیقه بعد از ظهر، محسن یزشکیور به اتاق رئیس بازرسی آمد و پس از يك مذاکره کوتاه تلفنی با «رئیس» قرار شد که مساله را در حضور مقام بقیه در صفحه ۳۶

کرد. در نتیجه «رئیس» دستور داد که بیتوته کردن‌های اقتدار و اسحقی‌نژاد و اخلاق‌پور و سه چهار نفر دیگر را «باطل» اعلام کنند ولی نمایندگان میتوانند که از ساعت ۱۰ صبح روز پنجشنبه که برنامه دولت مطرح میشود، به ثبت نام پردازند، اما از صبح روز پنجشنبه همین نمایندگان، اتاق عقدا رئیس بازرسی مجلس را قرق کرده بودند. در ساعت ۱۰ صبح رئیس تلفنی به عقدا اطلاع داد که چون دولت برنامه خود را مطرح کرده است بنابراین ثبت نام از نمایندگان اشکالی ندارد. بلافاصله دستبای بلند اسحقی‌نژاد به هوا رفت تا درخواست کتبی خود را تقدیم کند.

دانشگاه، تولدت مبارک

● بعد از ۲۵ سال مبارزه و دادن

صدها شهید و قربانی،

بالاخره دانشگاه، این

«سنگر آزادی» جان گرفت...

● «جوان» در اولین هفته محاصره

دانشگاهها، به این عمل

چکمه پوشان اعتراض کرد و هر هفته،

خواستار بازگشایی،

درهای دانشگاهها بود...



● در دانشگاه. همه جا انسان

گروه زیادی از ساعت ۵ بامداد انتظار باز شدن دانشگاه را می‌کشیدند و ساعت ۹ صبح جمعیت به اوج خود رسید. بیش از ۴۰۰ هزار نفر زن و مرد و خرد و کلان به دانشگاه مادر هجوم آوردند به راستی که جای تکلیف خوردن نبود. مردم سایه به سایه‌ای یکدیگر ایستاده بودند و به سخنرانیهای رهبران سیاسی و مذهبی خود گوش می‌دادند. آیت‌الله طالقانی، دکتر سنجابی، یک

چه شور و هیجانی داشت «دانشگاه» موج زندگی در وجب به وجبش احساس می‌شده و فضایی که تا پیش از این بی‌روح بود و در اسارت چکمه پوشها انتظار آزادی را می‌کشید، اینک بوی رهایی می‌دهد. گلپای سپید آزادی شکوفا شده‌اند و می‌شود لمسشان کرد. از چهارسوی تهران، از طبقات مختلف مردم و گروههای گوناگون به سوی دانشگاه حرکت کردند. حتی

ملت ایران، بازگشایی دانشگاه مبارک، امروز را بخاطر خواهیم سپرد، ۲۲ دی ماه هر سال روز دانشگاه است محترم و گرامی‌اش خواهیم داشت. دانشگاه تولدت مبارک، به راستی که تو امروز شکل گرفتی و به تکامل رسیدی و دانشی به مردم آموختی که در هیچ کتاب و رساله‌ای نوشته نشده است. امروز آزاد زیستن آموختی و ثمری آزادی را به تک تک مردم چشاندی.



● روز بازگشایی دانشگاهها: موجی از جمعیت انسانی، روزی دیگر از روزهای انقلاب که در خاطرها باقی میماند...

بزشک و چند استاد و دانشجو با سخنان پرشور خود مردم را به هیجان آورده بودند. زمین چمن دانشگاه مرکز سخنرانیها بود، آنهایی که دیر رسیده بودند از درختها بالا رفته بودند تا شاهد رهایی از بند دانشگاه باشند. بلندگوهای قوی صدای گویندهها را به گوشها می‌رسانید و در گوشه‌های دیگر دانشگاه نیز حرکت و تلاش در آوج خود بود. اعلامیه‌های جدید به دیوارهای

دانشگاه روح زندگی دوانیده بود. مسجد دانشگاه از انبوه جمعیت می‌خروشید و خیابانها محل اجتماع گروههای کثیری بود که باهم بحث می‌کردند. برآستی که دانشگاه زنده شد و به حرکت درآمد. حرکت به سوی رهایی.

دانشگاه سنگر آزادی!

دانشگاه از ۲۵ سال پیش یعنی از ۱۶

آذرماه ۱۳۳۲ که به دانشگاه حمله شد و دانشجویانی چون بزرگ‌نیا، قندچی و رضوی شهید شدند، تا کنون، مبارزات گاه پیگیر و گاه پراکنده بوسیله دانشجویان صورت گرفت در این مدت تعداد کثیری دانشجو که تنها بخاطر آزادی و رهایی از چنگال سیاه و پرفریب استعمار می‌جنگیدند یا به شهادت رسیدند و یا از پشت سیله‌های زندانهای وحشتناک سردرآوردند، و اینک



● همه آمده بودند...

دانش آموزان در دانشگاه چشم گیر است - به نظر می رسد اینک آگاهی از هفته هیستکی به مسایل توجه می کنند. کمتر حرف می زنند و بیشتر می پرسند. دانشجو را با نگاهی تحسین برانگیز نگاه می کنند. تعداد خانم های خانه داری که خود را از آشپزخانه کنار کشیده و به دانشگاه آمده اند کم نیست. اینها دانشجو را فرزند خود می انگارند و از اینکه فرزندان شان چنین عبور و آنگاهند برخوردار می باشند. مادری که تنها فرزندش شهید شده است اینک احساس می کند خون پسرش شکوفیده و هزارها پسر و دختر عبور نم داده است پداری که چهره ای رنجورش خبر از ستمی دیرین میدهد اینک با دیدن صدها دانشجو و دانش آموز که برای او به پا خاسته اند و مبارزه می کنند، نگاهی می درخشد و در سینه، دلش، احساس جوانی می کند.

نهضت کاملاً ایرانی است

غلام رادمهر دانشجوی سال پنجم ادبیات دانشگاه تهران گفت:

- اگر مردم امروز دارند بیروز می شوند و انقلابشان به ثمر می رسد باید بدانند که تلاش چریکهای فدایی خلق در این امر بسیار موثر بوده است.

امروز بیادماندن است

● صدیقی ابراهیمی دانشجوی سال دوم پزشکی دانشگاه تهران گفت:

- امروز را هرگز فراموش نخواهم کرد، جنبش به اوج خود رسید و آزادی را می شد لمس کرد.

پس از گذشت ۲۵ سال و شهادت صدها دانشجوی مبارز، دانشگاه خوبهای خود را به چنگ آورد و به راستی که واژه «سنگر آزادی» برانزده دانشگاه است و این خوبهایی است که نه تنها دانشگاه، که تمام ملت زحمتکش ایران بدست آوردند. و اینک طعم شیرین آزادی گرچه هنوز اندکی محدود است، ذائقه همه را نوازش می کند.

دانشگاه، پایگاه آزادی

تحصن استادان و حوادث خولینی که پدیدال داشت و اعتراض مجله «جوان» و همه مردم به اسارت دانشگاه، سرانجام ثمره ی خوشی در پی آورد و دیگر بار دانشگاه که هرگز تحمل در بند بودن را نداشت، آزاد شد. در تمام طول سالهای حقیقت، این تنها زندانی بود که همه مردم انتظار رهایی اش را می کشیدند و خبر آزادی اش همینکه به گوش مردم مبارز و آزاده ی

دانشگاه زنده شد و به سوی رهایی به حرکت درآمد...

● حالا، دانشگاه، به ملت ایران تعلق دارد...

● خون شهید، لاله های خون آلود شکوفه داد...

یک دانشجو:

● چریکهای فدایی خلق، با شهیدانی که دادند، انقلاب را پی ریختند...

و همیشه اولین جنبشها در این سنگر صورت گرفته است اینک نیز دانشگاه تهران بیشتر مورد توجه مردم قرار گرفته است. و امروز دیدیم که چه جمعیتی به سوی دانشگاه تهران روانه شدند. و دیدیم که دانشگاه چه حرکتی کرد. اینجا مشت گره کرده ی همه ی مردم ستم دیده است که به دهان دشمنان خود می زنند. اینک دانشجو احساس می کند که تلاشی به ثمر رسیده است که تا چندی پیش دانشگاه را از چنگ دانشجو بیرون آورده بودند. مسخره است ولی ورود دانشجو را به دانشگاه حرام کرده بودند، و امروز خوشحالی که سرانجام توانستیم دانشگاه را دوباره بدست بیاوریم و در کنار مردم بجا بمانیم و به مبارزه ادامه دهیم.

خون شهید شکوفید

بار دیگر دانشگاه شکوه خود را بازیافت فریاد مردم زحمتکش و ستم دیده در فضای صمیمی اش طنین انداز شد و کتابهای جلد سفید و نوارهای انقلابی و پوستر رهبران مذهبی و شهدای مبارز دیگر بار به دانشگاه راه یافتند اعلامیه های آگاه کننده و شمارهای سازنده درختها و دیوارهای دانشگاه را زینت بخشیدند. پدرها و مادرها، کودکان خردسال خود را همراه آورده اند تا مبارزه حوصله مانده را بخاطر بسپارند و درست اندیشیدن را بیاموزند. در گوشه به گوشه ی دانشگاه گروههای مختلفی گرد آمده اند و تبادل نظر می کنند. آنها که آگاهند، سعی در آموزش و روشن کردن دیگران دارند. تلاش بیکر و مصمم دانشجو به ثمر رسیده است و حضور

ایران رسید، از چهارسوی شهبه طرف دانشگاه هجوم آوردند. حالا دیگر دانشگاه به همه ی مردم تعلق دارد و پایگاهی است برای مبارزات مردمی. پیدایش سازمان دانشگاهیان و مبارزه استادان که تا پیش از این، این مبارزات به دانشجو منحصر می شد و استاد در آن نقشی نداشت و اعلام هفته ی همستگی توسط سازمان دانشگاهیان، کار عمده و قابل توجهی بود که صورت گرفت زیرا باعث شد مردم به دانشگاه بیایند و با افکار دانشجویان آشنا شوند، و اینک که بار دیگر دانشگاه شکوفه شده است مردم با دیدنی وسیع تر و حرکتی بارورتر به دانشگاه آمدند. دانشجو امیدوارتر از همیشه در کنار مردمی که سالها بخاطر آنها جنگید، به مبارزه ی خود ادامه می دهد. مردمی که اینک پس از واقعه ۱۳ آبان که به دانشگاه حمله شد و پیش از ۵۰ دانشجو به شهادت رسید، آگاه تر از همیشه به پا برخاسته اند و با دانشجو همگامی می کنند.

دانشگاه را ستایش کنید

حمید نیایش دانشجوی سال چهارم دانشکده فنی دانشگاه تهران گفت:

- «اینک دانشگاه به صورت یک پایگاه مردمی درآمده است، و در این پایگاه به مبارزات خود ادامه می دهند. و اینک که همه ی گروههای مردمی به دانشگاه می آیند می توانند با پیشگامان خود «دانشجویان» به بحث و گفتگو بنشینند و از تجارب آنها استفاده کنند و به نظر من دانشگاه در این مرحله مقامی قابل ستایش دارد و دانشگاه تهران به سبب اینکه در مرکز شهر واقع است



سخنرانیهای روز بازگشائی

آیت الله طالقانی:

فتح دانشگاه: فتح ملت ایران...

● دکتر سنجایی: بزودی يك ملت مستقل و متحد در خاورمیانه بوجود خواهیم آورد...

● دکتر متین دفتری: کانون و کلا، از دانشگاه جدا نیست...

● دبیر سندیکای نویسندگان:

بشکنی ای قلم، ای دست اگر ...

پیچی از خدمت محرومان سر...

● سازمان ملی دانشگاهیان:

نگذارید دانشگاه، این سنگر آزادی،

از دست مردم بیرون رود...

● يك دانشجو: دولت غیر قانونی؛

قادر نخواهد بود ملت

را فریب دهد...

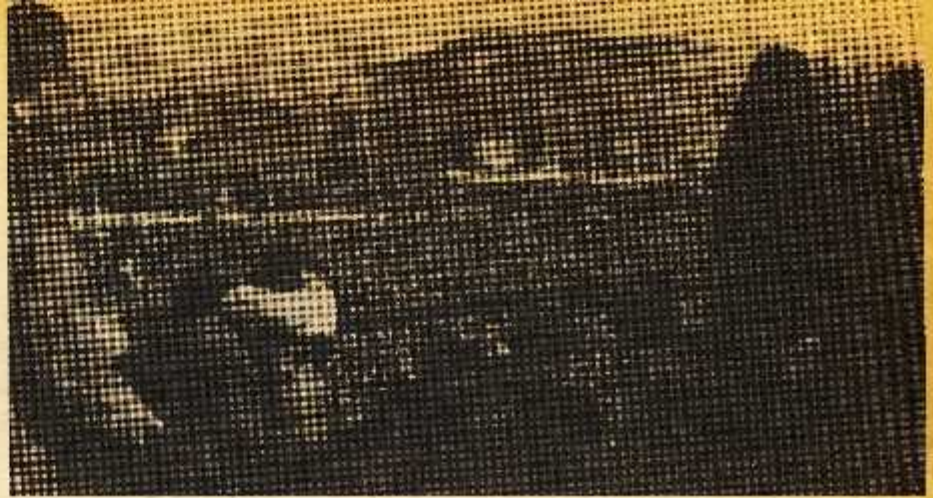
آیت الله طالقانی که برای سخنرانی به دانشگاه آمده بود در آغاز بازگشائی دانشگاه را بهیات علمی دانشگاه و دانشجویان و همه مردم تبریک گفت و پس از قرائت آیهی از کلام الله مجید ادامه داد:

- «فتح دانشگاه، فتح ملت ایران است. امیدواریم این پیروزی به پیروزی بزرگ ملت عزیز مسلمان ایران منتهی شود.

در گذشته، دانشگاه بجای اینکه مرکز بحث و تحقیق باشد تنها علم استقلال خود را از دست داده بود، بلکه مرکزی شده بود برای اجرای مقاصد پلید و گناه آلود عدهی سرسپرده امیدوارم که این پیروزی سرمتقی ملت‌هایی باشد که به بند کشیده شده‌اند و امید که این افتتاح که با حضور روحانیان شروع شده باعث تحکیم هرچه بیشتر رابطه مقدس جامعهی روحانی با جامعهی دانشگاهیان باشد.»
پس از سخنرانی آیت الله طالقانی، نماینده سازمان ملی دانشگاهیان سخنرانی کرد.

مبارزه

- «در مبارزات بنظیر و برحق ملت ایران علیه ظلم و فساد و استعمار و استثمار، سازمان ملی دانشگاهیان همواره در کنار مردم شرکت داشته است. از جمله تحصن استادان و اعضای این سازمان در وزارت منجلی علوم و به شهادت رسیدن استاد نجات‌اللہی. روز ۲۰



● مادر رضائیه در روز بازگشائی دانشگاه با انبوه مردم سخن می‌گوید

همبستگی

● فرشته خلیل‌نواد پزشک گفت:

- «امروز دانشگاه بسیار زنده بود. گرچه در هفتهی همبستگی نیز گروه‌های زیادی به دانشگاه آمدند اما امروز جمعیت بیشتری در اینجا گرد آمده بودند. دانشگاه متعلق به همه بود.»

مشت درشت روزگار

دانشگاه آزادی خود را بازیافت و صدای ایران در فضای آن اوج گرفت فریادی که خلر خور ایران سالها منتظر شنیدنش بود. فریادی که از خون شهیدان مایه می‌گیرد. فریادی که رنگ عسین دازد و بوی رهایی می‌دهد. اینک تاروپود دانشگاه از افکار آزادی‌خواهانهی مردم

● رودرروی سر در دانشگاهها که ماهها در سکوت و محاصره فرو رفته بود یکبار دیگر موج انسانها سکوت را شکست



پرونده های قدیمی

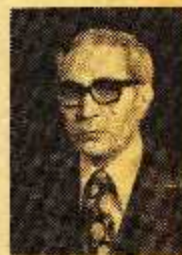
نوشته: صادق سرفراز
مدیر روزنامه گرداب

نقطه عزیمت و قیام: مهر ماه سال ۱۳۲۸

اشاره

«صادق سرفراز» نویسنده‌ای که خاطره مبارزات قلمی‌اش به سالهای قبل از کودتای ۲۸ مرداد باز میگردد، در سالهای مبارزه ملت ایران در راه ملی شدن نفت با انتشار روزنامه گرداب که ابتدا در شیراز و سپس در تهران منتشر شد، در اوج گیری این مبارزات سهمی شایسته بعهده داشت. صادق سرفراز که همواره از او بعنوان انسانی شریف با خصوصیات اخلاقی و انسانی متعالی یاد میشود، اساساً اهل کتاب و قلم و نیز نویسنده‌ای است که سبک و شیوه دلپذیری در نوشتن دارد. نشر او استوار و کلماتی که برای بیان اندیشه خویش بکار می‌گیرد حکایت از تسلط او بر مجموعه فرهنگی است که ادب فارسی از متن آن برمی‌آید و خوشحالیم که ایشان بعد از سالها سکوت، شکست سکوت قلمی را با همکاری با مجله جوان آغاز کرده‌اند. آنهم دربارہ جبهه ملی یعنی مسئله و تاسیسی که در مبارزات ملی ما همواره سهمی بزرگ و فراموش ناشدنی دارد.

با هم و بدنبال مقدمه‌ای که در شماره گذشته خواندید، از همین هفته تحقیق صادق سرفراز را دربارہ جبهه ملی میخوانیم:



● دکتر مصدق: تحصن...

مصدق: ای مردم ما را تنها نگذارید...

... و جبهه ملی

پسرعم حسین سرفراز خواسته است که برای مجله‌اش مقدمه‌ای درباب جبهه ملی ایران و چگونگی تشکیل و زمان ایجاد و کیفیت تشکیل و معرفی ۴۷ موسسین اولیه و تطور و تحول جبهه و همچنین اهداف و نقطه نظرهای اساسی و تاریخی و مبارزات و سیر اجتماعی آن را تهیه نماید و هرچند در جهت انجام این امر حتی بصورت ناقص و خلاصه باید کتاب‌ها نوشت معذرا از آنجا که این پسرعم از نظر اخلاقی حقوقی دارد و من نیز بتوبه خود به مجله جدید او مدیونم، صرفاً به منظور اداء دین معنوی با اقرار به ضعف و عدم توانائی خود نوشته‌ای مختصر تهیه کردم امیدوارم مورد نظر خوانندگان ارجمند مجله قرار گیرد، بخصوص نسل جوان که ممکن است قشری از آن بسبب اختلال و خفقان بیست و پنج ساله از خدمات ارزنده و عظمت کار سیاسی جبهه ملی در ایجاد عظیم‌ترین و نیرومندترین جنبش ملت ایران در راه نهضت ملی شدن صنایع نفت اطلاع کامل و صحیح نداشته باشند.

تاریخ تشکیل جبهه ملی

من نمیتوانم برای تشکیل تاریخی جبهه



● دکتر مصدق: تحصن...



● محمود نوریان: تحصن



● زیرک‌زاده: تحصن

مبدئی بطور مطلق از نظر زمان قائل شوم زیرا هیچ پدیده تاریخی و هیچ سازمان اجتماعی بدون توجه به وراثت تاریخی قابل تحلیل و تعریف نمیشاند و مبدا هر حادثه یا علل وجهات و حوادث گذشته ارتباط و پیوند دارد اما فارغ از این مسائل و صرفاً بطور تفسیری مبدا تشکیل جبهه ملی را میتوان در مهرماه ۱۳۲۸ دانست و علت آن ایجاد زمینه دیکتاتوری و تمرکز قدرت در حکومت فائق ساعد مراغه‌ای بود که سعی داشت لایحه قرارداد نفت جنوب را به نفع شرکت نفت ایران و انگلیس از مجلس دوره شانزدهم بگذراند و طبعاً باید نمایندگان مسلوب الاختیار و وکلای صند در صدد مورد اطمینان هیئت حاکمه ایران از فریال انتخابات خارج شوند بنابراین همانگونه که عرض شد تحقق جبهه ملی برای معارضه و مبارزه با شرکت نفت بود که از حمایت و عنایت دولت انگلیس و همچنین از پشتیبانی مادی و معنوی کامل هیئت حاکمه و دولت ساعد برخوردار بود لذا تاسیس جبهه از جهاتی با مسئله نفت و به لحاظ دیگر بمسائل اجتماعی ایران یعنی فقدان آزادی - جهد و کوشش اجانب، بخصوص دولت انگلیس، بمنظور استقرار يك استبداد متمرکز میلیتاریزم ارتباط داشت، سکوت و خلاقیتی که خفقان پس از حادثه بهمن ۲۷ بوجود آورده بود و تعطیل جراند و

فاطمی - ارسلان خلعت بوی - دکتر مظفر بقائی - یوسف مشارعظم - حسین مکی - احمدملکی عباس خلیلی - حائری زاده - آیت الله غروی - جلالی نائینی و عمیدی نوری اما بعزت مخالفت هزاره تحصن دربار انجام گرفت و این عده همان روز در منزل دکتر مصدق گرد آمده و بر سازمان خودنام جنبه ملی نهادند و آقای دکتر مصدق بعنوان پیشوای جنبه انتخاب گردید.

دکتر مصدق کی بود؟!

قبول کنید که من از توجیه شخصیت مرتفع این مرد، این مردی که اینک در عظمت و ابدیت خویش خفته است هراس دارم، میترسم که تصویر قلم من بجای آنکه بیانگر توان و نیروی واقعی او باشد و پرتو رفیع و نورانی و پرشکوهش را آنچه آنکه بوده و هست بصورت حقیقت و منطق تاریخ بیان نماید وی را محقر جلوه دهد زیرا برای ترسیم چهره یک قهرمان بزرگ یک قلم قهرمان لازم است و من فاقد آن هستم

مصدق عظیمتر از یک آتشفشان بود صلابت و استحکم او از قللهای جبال سختتر بود و عشق یک دریای بی پایان را داشت بعقیده من همدی مختصات و مشخصات تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران با تمام فراز و نشیب هایش با تمام شکستها و فتوحاتش، با تمام سوکها و شادی هایش در وجود این مرد تجسم یافته بود او مظفر مبارزات خشم آگین ملت و منظر غمها و مظلومیت های توده ایرانی بود همه چیز ایران در این پیرمرد پرتوان و شگفت خلاصه میشد روح سرزمین کهن سال ما در این مرد دمیده شده بود لاغزیر بغیر از ایران و بغیر از افتخار ملت ایران و بجز غرور و بزرگی ایران چیزی به چشم و خاطر این مرد نمی گذشت من قهرمان پرست نیستم و به جز خدای یگانه چیزی را سزاوار پرستش نمیدانم و میزان تاثیر قهرمانها و شخصیتها را در تاریخ به معیار و مقیاس محدودی میدانم اما در صف قهرمانان تاریخ از تمام بزرگانگی که در استحال و تحولات جامعه ایرانی بصورت مثبت اثر گذارده اند حضور مصدق را از همگی مقدم تر و رفیع تر و برابرتی و از همه آغان شجاعتر صادقتر و صمیمیتر میندازم.

من باین دلیل به نسب نامه و پدر و مادر و طبقه اش اشاره نمیکنم که دکتر مصدق صاحب رسالت و وراثت تاریخی و به تمام ملت ایران متعلق بود او ممتازتر از آن بود که به طبقه ای خاص یا فرد مخصوص یا قاعیل ویژه ای ارتباط داشته باشد او پیوند تار بود نامرئی استقلال ما بود و اردوگاه مبارزه ایران را از اوج تاریخ گذراند، او رهبر و پیشوا و پدر ملت ایران بود. چهره بزرگ و نورانی او را باید تاریخ ایران روشن کند نه قلم محقر و فارسی من تنها باین دو بیت لسان الغیب اکتفا میکنم و از حضور مصدق میگذرم:

من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب مستحق بودم و اینها بهزکاتم دادند
هاتف آن روز بمن مژده این دولت داد
که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند

ادامه دارد

بدنبال اجتماع عظیم مردم تهران گروهی از جمله: دکتر محمد مصدق، دکتر سنجابی، دکتر شایگان، دکتر حسین فاطمی، عبدالقدیر آزاد، دکتر امیرعلایی، مهندس زیرک زاده، دکتر بقائی و انتخاب شدند که در دربار متحصن شوند اما چون هرگز بر مانع این تحصن شد آنها در خانه دکتر مصدق گرد آمدند و جنبه ملی به پیشوائی مصدق بعرضه آمد

سنگ بنای جنبه ملی زمانی گذاشته شد که حکومت ساعد میخواست در یک محیط وحشت و ترور و اختناق قرارداد «گس-گلشائیان» را از تصویب بگذراند تا شرکت غاصب نفت بتواند همچنان به غارت منابع نفتی ما ادامه دهد
مبدأ تشکیل جنبه ملی به مهرماه ۱۳۲۸ بر میگردد که مردم برای مبارزه با دستگاه دیکتاتوری در خیابان کاخ اجتماع کردند و صدای خود را سر دادند.



● دکتر سنجابی: تحصن



● دکتر علی شایگان: تحصن



● الهیار صالح: تحصن

حس و زجر و فشاری که بصورت مستمر نویسندگان و آزادگان را تهدید میکرد و هم چنین مناسبتی شدن احزاب نیرومندی چون حزب ایران و سایر تشکیلات سیاسی و فقدان سازمان اجتناب ناپذیر بود که امکان معارضه با دساتیر دولت داشته باشد عطش جامعه، بخصوص قشرهای روشنفکر و آزادیخواه و افراد وطن پرست، که از جنبه بندی میلیتاریزم وحشت داشتند برای ایجاد جنبه ای ملی تشدید میکرد با توجه باین اوضاع و احوال و در حالی که دولت ساعد بصورت خائنه ای قصد داشت در اختناق و دسیسه کامل انتخابات دوره ۱۶ را بی پایان رساند عده ای از مردم آزاده ایران با اتفاق جمعی از نمایندگان مطبوعات و نویسندگان گرد آمد، روز ۱۸ مهرماه ۱۳۲۸ به منزل آقای دکتر محمد مصدق بمنظور چاره جویی و ایجاد یک جنبش گرد آمدند. آقای دکتر مصدق شرح مفصلي راجع به مداخلات دولت ساعد در امر انتخابات و موضوع نفت و اهمیت حیاتی آن بیان داشتند و توضیح دادند که قرار داد «گس-گلشائیان» نه تنها حقوق قسیمی شده ملت ایران را استیفا نمیکند بلکه ملت ایران را در یک اسارت اقتصادی و سیاسی بمدت چهل ساله مقید و محبوس خواهد نمود پس از اظهارات دکتر مصدق قرار شد جهت اعتراض باین انتخابات تحمیلی به تحصن در دربار اقدام شود - دکتر مصدق طی اعلامیه ای خطاب به ملت ایران اعلام داشت:

«..... ما تصمیم گرفته ایم که روز جمعه ۲۲ مهرماه دو ساعت قبل از ظهر در جلوسر در سنگی اعلیحضرت حاضر شویم. ای مردم در آنجا ما را تنها و برگس نگذارید». مردم نیز به صدای مظلومانه مصدق که از اعماق ضمیرش مرعوب و با تمام وجودش بیان میکرد و یک دنیا ایمان و دریائی تلاطم از صداقت و ایثار و آزادی بود ندای مثبت دادند. جمعیتی بیش از چهل هزار نفر که برای تهران سه سال قبل برسانه بود گرداگرد او جمع شدند. سراسر خیابان کاخ - تمام خیابان حشمت الدوله تا گوشه های فرعی از جمعیت موج مزدهن تحصن تمام این جمعیت انوه امکان پذیر بود قرار شد بیست نفر بنمایندگی مردم بگذراند شوند. این بیست نفر عبارت بودند از: دکتر محمد مصدق - دکتر کریم سنجابی - دکتر سیدعلی شایگان - دکتر شمس الدین امیرعلایی - مهندس زیرک زاده - دکتر کاویانی - محمد نریمان - حسن صدر - عبدالقدیر آزاد - دکتر حسین



● احمد پشاهنگ...



● صدیقه: ۱۸ سال داشت

این نوشته
به روح پاک همه مبارزان
و شهیدان راه وطن
و به همه‌ی
هم‌زمان خانواده رضائیه
تقدیم میشود

این بالا از شگفتی است. این اوج
ایشان اوج بخشایش، اوج قهرمانی و اوج
تعالی روح بشری و نهایت ایمان و اعتقاد به
سرزمینی است که باید آزاد و روحانی و پاک
و چونان یک قدیس برپای بماند و این را خانواده
رضائی، یک خواهر و ۳ برادر که جان پاک
خون مقدس و زندگی تازه‌جوانه زده‌شان راه
ملت خود و به انقلاب ملت خود نثار کردند
مصداق کامل شدند.

احمد رضائی، رضا رضائی، مهدی رضائی
و صدیقه رضائی، استواری کوه را تداعی
کردند. خلل ناپذیری ایمان را و فولاد و دریا
و اقیانوس را. روح پاکشان اینک در آسمانهاست
اما آنها نامبائی جاودانه هستند و نامبائی جاودانه
خواهند بود که بزرگی و عظمت ایشان یک ملت
را در راه حقیقت گمانه میزنند و مہمتر و عظیم‌تر و
مقدس‌تر دامان پاک سادری است که چنین
فرزندان قهرمانی را در دامان خود پرورد و نیز
دلیری پدر فرزانه‌ای است که استقامت و تحمل
و صبر و شکیبائی را در برابر عظمت فاجعه‌ای
که بر او روی آورده، مثالی مجسمه شد. مرور
بر زندگی پرافتخار و شکوهمند خواهر و
برادران رضائی و چگونگی مبارزه‌اشان و
چگونگی جانبازی‌شان و چگونگی رفتار
دژخیمانی که گل زندگی آنها را برپر کردند،
الته همیشه و همواره امری است که قہل
گفتگو و بیان و نوشتن است. اما مہمتر از
خطمیر زندگی آنها و مہمتر از زندگی‌نامه
آنها. راه آنهاست و در یک کلام مہمتر اینست
که آنها برای چه و چرا شهید شدند. چه
می‌گفتند که دژخیمان تحمل شنیدن و باور آنرا
نداشتند و مہم اینست که تأثیر حضور و جانبازی
آنها را در این حرکت عظیم بشناسیم و دریابیم
و مہم اینست که آنها نوری در تاریکی بودند.
مہم اینست که برای اینکه ملتی به آزادی
برسد، برای اینکه شان انسان بودن حرمت
خود را داشته باشد و اعتبار خود را داشته باشد.
خون فرزندان وطن لازمست تا نهال آزادی را
بارور سازد و خواهر و برادران رضائی و اساساً
خانواده رضائی در این ایثار یک لحظه درنگ
نکردند. آنها و فداکارانی نظیر آنها (که باید
دوباره همه آنها گفت و نوشت و خواهیم
نوشت). چراغ راه شدند. دلیل قافله شدند و
صدا و فریاد برآوردند که تسلیم مفہومی ندارد
و اگر ملتی میخواهد زنده بماند. اگر میخواهد
زیر بار ستم و ظلم نباشد. اگر آزادگی را
بزرگ میدارد. اگر پذیرای نور و حقیقت و
روشنائی و تقدس و پاکئی و انسانیت است.
نباید تسلیم شود، نباید تن به ظلم مستقر داد
و نباید پرچم مبارزه را از دست داد و نباید
گذشت که شعله ایمان، شعله عشق به میهن،

باید اندیشه کرد و اندیشه کرد تا تقدس دامان مادر و خانواده
بخشنده‌ای که چنین فرزندان بزرگی را پروردند به درستی
درک شود

رضائیه‌ها: اوج ایثار،

ارزشی ندارد و رضائیه‌ها و همه‌ی شهیدان راه
آزادی این را در عمل و ندر تئوری و نظریه
پژدازیها ثابت کردند و چنین است که عظمت
فداکاری آنها، عظمت قهرمانی آنها عظمت دلیری
آنها که به اوج رسید که قله‌ها را فتح کرد،
که... نه امروز که برای همیشه و تا ابدی

شعله عشق به آزادی و آزاده‌گی فرو بعسرد
و آنها این درس را بما دادند، به‌همه‌ی جوانها
و به‌همه‌ی آنها که در خواب رخونک حاکومت
ظلم، دیده بر تاریکی فرو بسته بودند، دادند که
زندگی با همه‌ی عزیزبودنش در برائی آنچه
همه‌ی آزادگان جهان منادی آن بوده‌اند،

مردان حق زندانند؛ یا گشته در میدانند

آلوده بنودن کافی نیست...

● مردم میدانند که برای «شدن» آنچه که می‌خواهند زمان لازم است. اما
این را هم میدانند که در این زمان زمام‌امور را یکی از آنها و یا ازمنتخبین
آنها باید بدست بگیرد. نه از طبقه همیشه حاکم

چرا که ناگزیریم چنین کنیم. راست هم این
است که بختیار پس از حادثه ۲۸ مرداد سال
۱۳۳۲ کنار گذاشته شد. دولت و مردان
دولتی او را بازی دعوت نکردند اما...
اما برای بازی کردن لازم نبود که در
انتظار دعوت دولت و مردان دولتهائی باشیم و
باشند که برنامه‌اشان معلوم و چگونگی‌شان
مشہود و مشہور بود. «بازی» جهت دیگری هم
داشت. در خلاف جهت آب. این بازی بازی
مردان بود و بازی از جان گذشتگان.
در ۲۵ سالیکه گذشت برای رسیدن به

آقای بختیار در اولین و دومین و سومین
و خلاصه در تمام سخنرانیهایشان یک نکته
اشاره کرده‌اند و یک مورد را بعنوان سند
افتخار خوبی بر رخ کشیده‌اند. اینکه ایشان طی
۲۵ سال اخیر که بساط ظلم و جور و فساد و
اختناق از همه سوی گسترده شده بود، کاری
در دست نداشتند، و اگر چرخ‌ها بر همان روال
سابق قادر به گردیدن بودند باز هم فامی از
شاهپور بختیار و نشانی از نخست‌وزیر شدن
ایشان نبود.
اصل را بر باور گفتار ایشان می‌گذاریم



● رضا ۲۴ سال داشت



● مهدی ۱۹ سال داشت

● احمد و رضا و مهدی و صدیقه رضائی: ۴ نام جاودانه که میمانند و می‌بایند تا همچون آئینه‌ای پاك عظمت آزادی را، باز تاب دهند

یمان و شکوه قهرمانی

هست و ایرانیانی هستند باقی و برقرار خواهد ماند، همچنانکه یاد حنیف‌تراده‌ها، آلاپوشها، سعید محسن‌ها، بدیع‌زادگانها، صادق‌ها، بسازگانها، باکری‌ها، مبین دوست‌ها و عسکری‌زاده‌ها همواره باقی‌درقرار خواهند ماند. و همواره در خاطر ملتی که بودن و آزادبودن

خود را تجربه می‌کند. بیاد فرزندان جانباز خود، قهرمانان مبارز خود و دلیران جان باخته خود، خواهد بود و نه امروز که در همه‌ی فرادهای تاریخ روز همه‌ی قرونی که در پیش است و ایران باقی خواهد بود و حقیقت و حق باقی خواهد بود و آزادگان باقی خواهند بود...

مقصودی که حالا برای همه آشکار شده است کارها شد. اما نه اینکه همه با سکوتشان و با بی‌حرکتشان، مهر قبول یا علامت رضا را نشان داده باشند. در همان حال که گروهی دامن خود را بالا می‌گرفتند و با احتیاط فراوان گام‌های آهسته برمی‌داشتند که پس از ۲۵ سال آلوده دامن به حساب نیایند، که به این پاك بودن خویش در دوران سراسر آلودگی و فساد افتخار کنند و بیالند، گروهی در جهت مخالف گام برداشتند. نه از زندان هراسیدند و نه از دیگر نامهای مخوفتر از زندان.

باین ترتیب، حتی دامن نیالوده به نشکهای پرشمار یا بی‌شمار ۲۵ ساله اخیر هم نمی‌تواند مهر قبولی را بدنبال خود داشته باشد. چرا که در این رهگذر می‌بایست حرکت داشت می‌بایست استادگی نشان داده می‌شد و می‌بایست به مبارزه‌ای بزرگ دست زده می‌شد. تنها کتاو کشیدن و خود را از آلودگیها پنبور نگه داشتن، چیزی را برای جامعه بارمغان نمی‌آورد. تا حرفشان حرف باشد

در دوران ۲۵ ساله اختناق و فساد، کم

... و کلام آخر

و بگذارید کلام آخر را با آنچه از زبان يك مادر قهرمان، مادر رضائیه آمده است. به پایان ببریم که گفت: اولین فرزندم، رضا رضائی، از اعضای کادر مرکزی سازمان مجاهدین خلق بود. وی هنگامی دستگیر شد که سال چهارم رشته دندانپزشکی را می‌گذرانید. بعد از دستگیری او فرزندان دیگرم احمد که دبیر بود و مهدی که دانشجو بود و همچنین دخترم صدیقه و دیگر اعضای خانواده‌امان دستگیر شدند. مادر قهرمان ودلیر و باسهامت می‌افزاید: رضا و احمد و مهدی و صدیقه از سال ۵۰ بعد توسط جنایتکاران استبداد کشته شدند و شریعت شهادت نوشیدند. مادر رضائیه در شرح جانینها و قاجمدهای که بر خانواده بزرگوار او روا داشتند می‌گوید: صدیقه در سن ۱۵ سالگی به کمک عمدهای دیگر از هم رزمایش «اشرف دهقانی» یکی از مجاهدان را از زندان فرار داد و بعد دستگیر شد و نه تنها او که همه‌ی اعضای خانواده‌امان و پس از دستگیری خود من به ۳ سال زندان، دامادم به ۱۵ سال و یکی دیگر از دخترانم به ۴ سال و دختر دیگرم که به هنگام دستگیری باردار بود به ۶ سال زندان محکوم شدیم و بعدها یکی دیگر از دخترانم بنام سیمین که چندبار به ملاقات خواهر خود رفته بود دستگیر و به حبس ابد محکوم شد... و مادر قهرمان که خیم بهابرو ندارد که بزرگ و عظیم ودلیر و بالاتر و برتر است، کلام آخرش چنین است: به روان پاك فرزندان مجاهد شهیدم درود میفرستم و بخود می‌بالم که چنین مجاهدانی را به مادر وطن تقدیم کرده‌ام و باز هم آماده‌ام تا جگر گوشه‌گان دیگرم را در راه آزادی مبین تقدیم کنم...

... و پدر چه می‌گوید

و پدر رضائیه می‌گوید: ما از سال ۵۰ تا ۵۴ هر سال يك قربانی در راه مبارزه ملت دادیم. دخترم صدیقه در سال ۵۴ وقتی که ۱۸ سال داشت شهید شد. در سال ۵۰ پسر بزرگم احمد در زد و خورد با ماموران به شهادت رسید. یکسال بعد مهدی ۱۹ ساله‌ام پس از تحمل شکنجه محکوم به اعدام شد و رضائی ۲۴ ساله نیز در سال ۵۲ به هنگام جنگ مسلحانه با ماموران شریعت شهادت نوشید... و پدر رضائیه اضافه می‌کند: قربانیانی که خانواده من داده است در برابر آزادی ملت چیزی نیست و این هدیه من به مردم وطن است و اضافه می‌کند: - سوها چنان خوش است که یکجا کند کسی...

سر تعظیم...

و مادر رضائیه. و پدر رضائیه. مادر و پدر اکبر و رضا و مهدی و احمد و صدیقه سرافراز و مباحی. اینک در پیشگاه ملت خود سخن می‌گویید و ما می‌اندیشیم که تنها شیرزنی بنام رضائی مادر فرزندان شهیدش و مادر فرزندان که سالهای عزیزی از عمر خود را در زندان گذرانده‌اند و در چشکال درخیمان امیر بوده‌اند نیست او اینک مادر همه‌ی فرزندان ایران زمین است و اگر اکبر نیست و مهدی نیست و احمد و صدیقه نیستند. او فرزندان دیگری در سراسر ایران زمین دارد که فرزندان او هستند و بعنوان فرزندان کوچک و حق شناس در برابر عظمت روح بزرگ او سر تعظیم فرود می‌آورند.

نمودند کسانی که انکار شدند و بیازی هم دعوت نکردیدند. اما اینان خود خویش را وارد معرکه کردند. و گاه تن خویش را بخون خود هم آلودند تا در چنین روزهایی اگر مانده باشند. حرفشان حرف باشد و مورد قبول. و یا اگر هم تمامی خون از بدنشان بدر رفت همان خون پره‌های انقلاب مردم را به حرکت وادارند. حرکتی که امروز پرشتاب‌تر از تمام روزهای ۲۵ سال اخیر و دیگر ۲۵ ساله‌های پیش از آنست.

سر عدم قبول شاهپور بختیار و هر کسی دیگری که چون او به پاكی دامنش و نیالوده بودنش در حوادث ۲۵ ساله اخیر اکتفا دارد در همین است. در همین کنار کشیدن و یا بقول خودشان کنار گذاردن و خانه‌نشین شدن و سکوت کردن و با مردم همگام نشدن و به آسیای انقلاب، خون فریختن.

باور مردم را می‌توان در هر گوشه دید و در هر پاشان شنید. مردمی که چند نیست به‌آهنگی تکان‌دهنده، اما نه مجزون و غم - پینه در صفحه ۳۶

در ماههای سیطره دولت نظامی، قلب جنبش در مسجدها، گور

می‌شد. دانشجو که چشم و چراغ ما است تنها بود و در تنهایی و خفا با همگامان خود به بحث می‌نشست، آگاه بود و زجر می‌کشید و حق اظهار نظر نداشت با اندوخته محققات کتاب می‌خرید و با هفته‌ها دوندگی کتابخانه‌های کوچکی دایر می‌کرد و کسانی که از آگاه شدن دانشجو در هراس بودند، کتابخانه‌ی او را به تاراج می‌بردند. دانشجو در تنهایی و خفا مطالعه می‌کرد و حاصل اندیشه‌اش را بر کاغذ می‌نوشت و شبانه به دیوارهای دانشکده‌ها می‌چسباند و این جرم بود و آنها که از بیدار شدن دانشجو می‌هراسیدند، او را به زنجیر می‌کشیدند. اندک اندک دانشجو حرکت خود را به آسوی نرده‌های سبز رنگ دانشگاه کشید، میان مردم کوچک و بازار رفت. گرچه آسان نبود اما دانشجو یاد زهر داری خواب‌آوری را که به مردم خورانده بودند، یافته بود و سرانجام طبقات مختلف مردم نیز بیدار شدند. دیگر کسی به دانشجو نمی‌

- کتابخانه «دانشجو»، رابه تاراج بردند تا...
- ... و «دانشجو» ازمیله‌های سبز گذشت و فریاد را به خیابان‌ها منتقل کرد
- «دانشجو» پادزهر داری خواب‌آوری را که به مردم خورانده بودند، یافته بود و...
- «دانش آموز» به بازیچه‌های سوغاتی استعمار و استثمار، پشت کرد...
- بهشت زهرا، دومین کانون جنبش بود...
- مساجد به کانون‌های مبارزه تبدیل شد و وعظ‌های خرافی جای خود را به سخنرانی‌های پر شور و تکان‌دهنده داد...
- بیمارستان هزار تختخوابی مجتمع فریاد...
- دستگاه‌های زیراکس ادارات، لاینقطع اعلامیه تکثیر می‌کنند
- دادگستری: پر از فریاد است و مردم «داد» می‌خواهند...

کانون‌های جنبش: هر جا که یک ایرانی

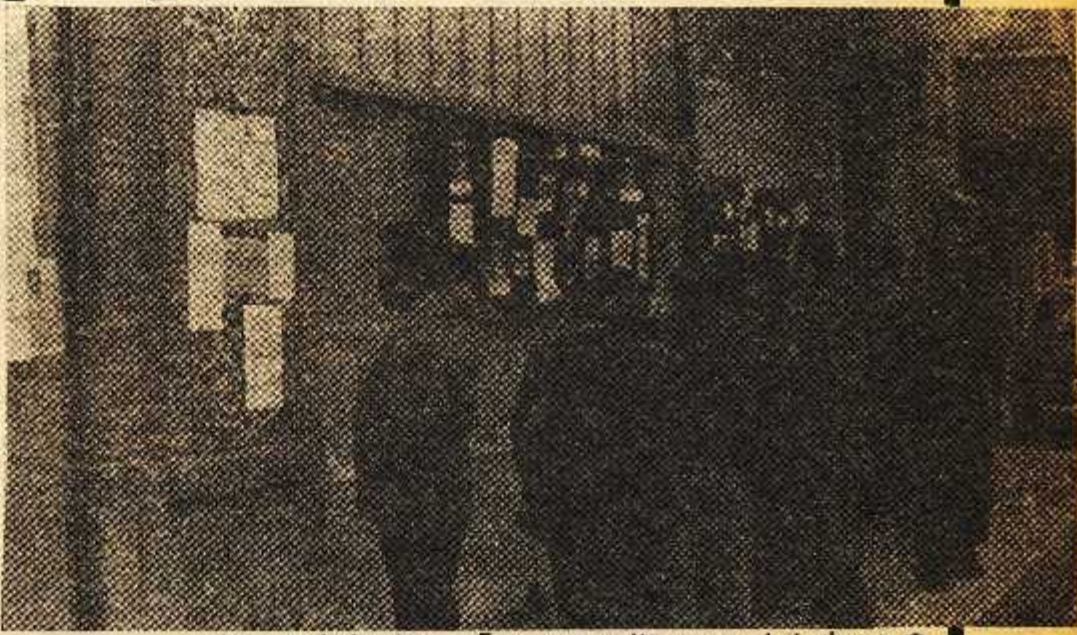
گفت «خرابکار» و از چهارسوی شهر به سوی دانشگاه حرکت کردند. این آغاز سفر بود. سفری پر حادثه به سوی رهایی...

سفر نور و گل

و دانشگاه زنده شد. نفس کشید، قلب‌اش که قلب مردم بود با احساس و هیجان فوق‌العاده بی‌به‌طبیعت آمد. زن و مرد و دختر و پسر، کارگر و کارمند با سواد و بی‌سواد... سفر خود را به سوی دانشگاه آغاز کردند. و آنان که بیدار شدن مردم را مرگ خود می‌دانستند به دست‌وپا افتادند با زور سینه‌سبز گلوله در دانشگاه را بستند و این کانون جنبش را به محاصره کشیدند و بنداشتند آنها از آسیاب خواهد افتاد... ولی اینطور نشد و همان‌چند روز کافی بود که مردم بخود بیایند و کانون جنبش را به نقاط مختلف شهر ببرند. دانشجو نیز بیکار ننشست و به رویروی دانشگاه و کوه‌پس کوچک‌های اطراف آن آمد کتاب فروخت. کتاب ارزان و به خریدار می‌گفت به دیگران هم بده تا بخوانند مردم دور دانشجوی کتاب فروش حلقه می‌زدند و از او می‌رسیدند و دانشجو چون معلمی شکبا و سهراب پاسخ می‌داد.

تا مدرسه

دیگر دانشجو و مبارزان راه حقیقت تنها نبودند دیگر کانون جنبش به دانشگاه منحصر نمی‌شد، مدرسه‌ها راه دانشگاه را ادامه دادند. دانش آموز کیفیو کتاب به‌خانه گذاشت و به آموختن درس زندگی پرداخت. اعلامیه و کتاب جلد سفید به کلاس برد و به بازیچه‌هایی که سوغات استعمار بود، پشت کرد آغازگر سفری شد که آخرین منزلگاهش نور بود و گل‌های سپید آزادی. دانش آموز به حرکت درآمد و بیدار شد. او که تا چندی پیش مجذوب و بترین‌های پرزرق و برق و پوستر برمایگان به ظاهر هنرمند و قلم‌های منحرف کننده بود، اینک به‌خیابانها می‌آمد و شعار استقلال، آزادی و... می‌داد. حرکت او و آغاز بیداریش سبب هول و هراس



همه‌جای ایران بصورت کانون جنبش درآمد، بیمارستانها، کوه‌ها، و...

اینک ایران بیکارچه حرکت است. حرکت به سوی درهم‌گسستن زنجیرهای قتلور استعمار و اختناق و سکوت. حرکت به سوی رهایی از فشار طاقت‌فرسای ظلم و نابرابری، حرکت به سوی آزاد زیستن و درست‌اندیشیدن. اینک ایران کانون خشم است و عصبان و ایرانی با مشت‌های درهم فشرد و گام‌های استوار به پا خاسته است. استوار مانند کوه و خروشان مثل طوفان. روشتمایی ساده و مهربان که دست‌اش به‌پاکی باران و قلب‌اش به‌مهربانی آفتاب است، کارگر پر تلاش و خستگی ناپذیر که نگاهش مصمم است و دستش بارور و شمر. نشین که مظاهر مخرب تمدن غرب می‌خواست احساسی، مهربانی، صمیمیت و تعاون‌اش را زیر چرخهای زندگی ماشینی و آسمان‌خراشهای فریبنده له کند، اینک همه با هم به حرکت درآمده‌اند، همه با هم یک صدا و همگام‌شده‌اند. فریادشان که سالها در راه گلو خفه شده بود

و دانشجو تنها بود

اینک حدود یک سال است که جنبش مردم آغاز شده و در گوشه و کنار شهر کانونهای جنبش با شکلی کاملاً منصوص ایجاد شده است. در آغاز، بحث‌های سیاسی و نصب اعلامیه و نوشتن شعار تنها به دانشگاهها منحصر

کسانی شد که می خواستند همه مردم در خواب باشند و مایوسانه مدرسه ها را هم تعطیل کردند و سینه های پر احساس دانش آموزان را هدف گلوله قرار دارند به این امید که از جنبش مردم جلوگیری کنند.

و اینک به هرسو که بنگری حرکت است و جنبش انقلاب است و جنبش دیگر هیچکس تنها نیست همه یک نفرند و یک قلب دارند... «ایران» که دارد می تپد، که زنده است و در هوای تازه نفس می کشد. به هرسو که بنگری یک کانون جنبش شکل گرفته است. و در این کانونها مردم به آموختن، آزاد زیستن و درست اندیشیدن مشغولند.

پس از تعطیل شدن دانشگاه و مدرسه و شهادت شدن صدها مبارز راستین. کانون جنبش به بهشت زهرا کشیده شد. خانواده های داغدار و عصیان زده راهی بهشت زهرا شدند و در مدت کوتاهی یک کانون جنبش بزرگ ایجاد شد. کتابهای جلد سفید و نوادهای سیاسی و

بود...



● بردیواره دانشگاه: تصویر یک شهید

جنس است که از چندی پیش کار خود را آغاز کرده است. در آغاز هنگامیکه مجروحان تظاهرات را به این بیمارستان می آوردند، مردم برای اهداء خون و آگاهی از تعداد شهدا به این بیمارستان می آمدند، کم کم این بیمارستان به یک مجتمع اعتراضی مبدل شد. مردم با دیدن مبارزان مجروح و شهید به خشم می آمدند و شعار می دادند و اینک اجساد شهدا را یک دور، دور بیمارستان می گردانند و سپس تظاهرات به راه می اندازند. علت دیگری که مردم بیمارستان را به عنوان کانون جنبش انتخاب کرده اند. این شدن بیمارستانها پس از حمله مأموران به بیمارستان امام رضای مشهد بود و اینک بیمارستان هزارتختخواهی یکی از بزرگترین کانونهای جنبش است. رهبران سیاسی به آنجا می روند و در حرکت مردم نقش عمده ای دارند. هر روز تعداد کثیری زن و مرد، دختر و پسر، جوان و پیرا به سوی بیمارستان هزارتختخواهی کشیده می شوند و خود را برای سفر آماده می کنند. سفر به منزلتهایی و تحرك.

و بزرگترین کانون جنبش، آنجا که هرگز نمی شود درس را بست. آنجا که همه آن

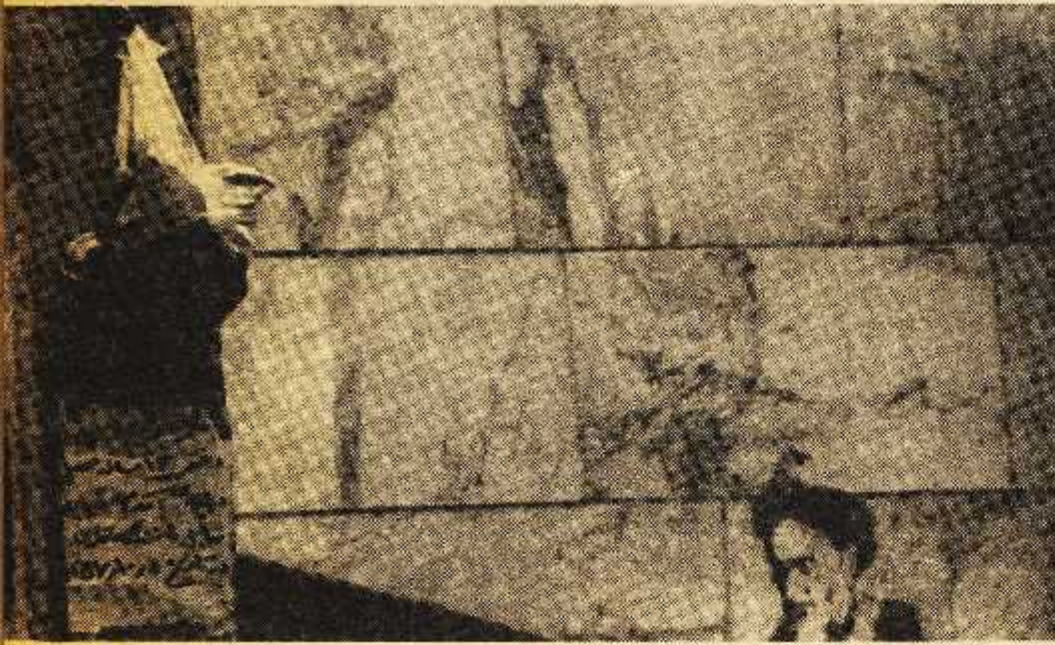
سروهای انقلابی جای تازه ای در بهشت زهرا یافتند. دیوارها با شعار رنگین شد و اعلامیه های بیشماری در این گورستان پر تحرك که از خاکش بوی خشم و عصیان می تراود، منتشر شد و هر پنجشنبه و جمعه تظاهرات وسیعی برپا افتاد. از بهشت زهرا در شماره های گذشته نوشتیم و به آنجا که گذشت کفایت می کنیم.

مساجد

مساجد و تکایا نیز از کانونهای جنبش بودند. طبقه جوان که تا چندی پیش نمی توانست مسجد را بپذیرد، اینک با شوق و اشتیاق روانه ای مسجد شد. وعظهای خرافی و بی تحرك و تعصبات نامعقول متوقف شد و جای خود را به سخنرانی های پر شور و تکان دهنده داد. اعلامیه های رسوا کننده به باز شدن چشم ها انجامید و اینک مسجد کانون جوانان پر شور و مردم وطن پرست است. اینک مسجد با شکلی تازه نسبت به پیدارسازی مردم زنده است و در رگها خون داغ و اصیل تریق می کند.

دادگستری نیز یکی از کانونهای جنبش است که همه روزه تعداد کثیری از طبقات مختلف برای کسب اخبار تازه و خواندن آخرین اعلامیه ها به آنجا می روند. در دادگستری جمعیت موج می زند. گروه گروه دور هم اجتماع کرده اند و در مورد مسایل روز ایران بحث و گفتگو چنان داغ می شود که نجوایشان به فریادهای خشم آلود بدل می شود. فریادهایی که از اعماق دلهاشان برمی خیزد و نشان از اختناق کهنه سالهای ظلم و استعمار می دهد. هنگامیکه دستهای پینه بسته شان که یادگار سالهای سکوت و درد و خفقان است، مشت می شود گویی هماندم می خواهند پتک فولادی مشت هایشان را بر زنجیر استعمار بکوبند و رهایی را لمس کنند. گناه فریاد می کشند که فساد را ریشه کن می کنیم و زالوهای که سالها خون ملت را میکشند به مجازات اعمالشان خواهیم رساند. و گاه نیز چنان منقلب می شوند که به خیابانها گام می نهند و لایحه کهن خود را فریاد می کنند. اینها دادگستری است و اینجا داد می خواهند آتش خشمشان لحظه به لحظه بیشتر دامن می گیرد و

● یادبود تلخ از شلیک گلوله و پدایان بزرگ



هر روز آگاه تر از پیش می شوند. از این کانون جنبش که بگذریم اداره های دولتی و خصوصی جلب نظر می کنند. کارمند که پشت میزاش پایکامی شده بود و اندیشه اش جز گرداندن چرخهای زنگ زده ای زندگی و سپر کردن شکم اهل و عیال نبود. سرش چنان به هزینه های زندگی گرم بود که به چیز دیگری نمی اندیشید و ناگهان تکان شدیدی که به همه ی قشرهای جامعه وارد شد، او را نیز بیدار کرد و اینک قدم به راه نهاده و تن به سفر داده است. دستگاههای زیراکس اداره ها لایق اطلاع اعلامیه تکثیر می کنند دیگر حرف کارمند نان و گوشت و قسط نیست به راهی می اندیشد و قاسف سالهای سکوت و خفقان را می خورد. راحت گرچه بر حادته و مهیب اما به آزادی می انجامد.

بیمارستان هزارتختخواهی و...

بیمارستان هزارتختخواهی نیز از دیگر کانونهای

را می بینند و لمس اش می کنند، همه ی شهر را می گویم و به راستی که غرور آفرین و تحسین برانگیز است. اینک کانونهای جنبش حتی به خیابانها راه پیدا کرده اند. در پیچ هر کوچه در پیاده رو هر خیابان و در همه جا یک کانون جنبش محلی تشکیل شده است - جوانان محله در تشکیل اینگونه کانونها نقش عمده ای دارند. آنان با ذوق و هیجان اعلامیه ها و ریزیده ی نشریات را به دیوار محله نصب می کنند. مردم را به حرکت و همبستگی می خوانند و آنجا که اعلامیه ها محل ازدحام است و آنجا که ازدحام باشد بحث است و گفتگو و نتیجه ای این گفتگوها حرکت است حرکت به سوی انسان شدن، آزاد زیستن و درهم کوبیدن اختناق و استعمار. اینک ایران می رود که روی پای خود بایستد و اصالت خود را ثابت کند.

مصطفی گلپایری

کائنات فساد حکومت ۱۳ ساله هویدائی چگونه بوجود آمد؟

- بخش خصوصی، هیولای خون آشامی که به روزگار هویدا بجان ملت افتاد
- اگر تمام مایملک صاحبان صنایع مونتازی در داخل کشور به تصرف بانکها درآید باز هم به نصف وامی که از بانکها گرفته‌اند نمی‌رسید
- در سال ۵۵ قریب به یک میلیارد و نیم دلار بعنوان باج سبیل به کشتی‌های انحصارگمران غربی داده شد که در انتظار تخلیه کالا در بنادر ایران قوت گرفته بودند. درحالیکه هر بچه مکتبی می‌دانست سفارشات دولتی خیلی بیشتر از ظرفیت تخلیه بنادر ماست

دوره نسی ۱۳ ساله نخست‌وزیری هویدا، همانطور که اشاره کردیم سالهای فساد و بر باد رفتن درآمد های نفتی کشور بود و همی قرآنی گواهی می‌دهد که این دولت در ادامه اجرای همان ماموریتی روی کار آمد که اربابان خارجی در غرب بعهده مصور گذاشته بودند و بعلت قتل او اجرای توطئه و ماموریت بعهده هویدا سپرده شد و حقیقتا هم که هویدا و دارودسته او بخوبی از عهده این ماموریت برآمدند و چنان فساد را اشاعه دادند و چنان جامعه بی‌هویت و سردرگمی ساختند که باید سالها بگذرد تا اثر شوم این دوره منحوس از زندگی اجتماعی ما پاک شود.

هویدا: پشتیبانی از غارتی که در

دادند که بتوانند در اینجا پیچ و مهره دستگام هائی که خود در کشور خودشان ساخته بودند بچینند و آنرا بعنوان تولید داخلی ایران عرضه کنند. البته در صنایع مواد غذایی مثل روغن نباتی و یا بیسکویت و شکلات درصد آنچه در داخل تولید میشود بالا می‌برند اما مواد نیم‌ساخته آنرا عموما از خارج وارد میکنند و بدین قریب شاهرگ حیاتی این کارخانه‌ها در حقیقت در دست خود انحصارگران خارجی بود که هر وقت

کیفیت کالاهای تولیدی خود کاستند و در عوض بهای آنرا بالا بردند. و چون در این میان انحصارگران خارجی هم حق‌السهم خود را می‌خواستند و در عین حال سیاست اصلی این بود که صنعت واقعی در داخل کشور بوجود نیاید. حد ایجاد و گسترش صنایع، در همان حد و حدود مونتاز بود. بدین معنی که انحصارخارجی فقط تکنولوژی خود را در حدی در اختیار صاحبان صنایع داخلی و اساسا دولت ایران قرار می‌-

این دولت در یک کلام ماموریت داشت که نگذارد درآمد نفتی ما که در سال ۳۰ میلیارد دلار هم تجاوز کرده بود، در راه آبادانی مملکت و رفاه عمومی بکار برده شود بلکه به عکس برنامه این بود که پول از این دست از کمپانیهای نفتی گرفته شود و با دست دیگر به کمپانیهای دیگر و شرکت‌های چندملیتی در غرب تقدیم کردند. و برای روشن شدن مطلب کافی است اشاره کنیم که بر اثر سفارشات بی‌رویه‌ای که دولت و سازمانهای آن برای واردات کالاها داده بود فقط در سال ۵۵ قریب به یک میلیارد و نیم دلار بابت «سور شارژ» به کشتی‌های متعلق به کمپانیهای غربی که در خلیج فارس در انتظار تخلیه کالاهای خود در بنادر جنوبی کشور بودند باج سبیل داده شد و این در شرایطی بود که هر بچه مکتبی و حتی کارگران ساده گمرک و بنادر جنوب کشور می‌دانستند که ظرفیت این بنادر برای تخلیه کالا در چه اندازه‌ای قرار دارد. نمونه دیگر میلیاردها ریال هزینه‌ای بود که فقط بابت کامپیوترهایی که بوسله سازمان‌های دولتی و به دستور دولت و بظاهر برای امروزی کردن و مدرن شدن کارها و درحقیقت برای چشم‌هم‌چشمی و به‌هدردادن منابع مالی کشور، از کمپانیهای امریکائی اجاره میشد، پرداخت کردند. و اینها البته نمونه است و برای اینکه بصورت منظم‌تر و کلاس‌شده‌ای به بررسی مراکزگی که در جهت جیف و میل و نمایش و ظاهر سازی ساخته و پرداخته، پی‌بیریم. به بررسی وضع بخشهای مختلفی که بصورت افساد درآمدند و میلیاردها تومان از ثروت مملکت را به جیب زدند می‌پردازیم.

فساد، در آموزش و پرورش پارسای: دلال مظلمه...

- بودجه‌ای که بایستی صرف آموزش روستا زادگان زردچهره می‌شد چگونه به باد می‌رفت...
- با خرید هزاران تابلو پلاستیکی، مشکل آموزش و پرورش حل شد؟

تا مدیریت بی‌قابلیت مدرسه‌ای حوزاقتاده، و از آن مهوتر بخش‌ویلاکی بودجه‌ی عمومی و حیثیت‌بیل آن، ساده‌ترین و عادی‌ترین کار روزانه‌ی دستگاه فحشیه‌ی آموزش و پرورش طی وزارت جناب پارسای بوده است. اما از آن‌جا که شکم کاره خورده‌ی دزدان و قطاع‌الطریقانی که به همت جناب بانویارسای وزیر محترم آموزش و پرورش بدین سهولت راضی و اذعان نمیشد، و یا دست‌کم

از آموزش و پرورش امروز چه مانده است؛ کتاب‌هایی سر تا پا مفلوط و برارزش و در موارد بسیار در جهت شست‌وشوی مغزی بود امریالیسم بین‌الملل و انحصارات تهیه‌شده است. نیز برنامه‌ی غیراصولی، خرفت‌پرور به غیرمنطبق با زمانه و مکان. و نیز بی‌اعتقادی به برنامه و نحوه‌ی کار، بر اعتقادی به ماموران بالادست و طراز اول و بی‌ایمانی کامل نسبت به تمام کوشش‌های رسمی آموزش و پرورش.... و این همه، ازبیه‌ای است که وزارت منحوس سرطان آموزش و پرورش جناب بانو دکترس فرخ‌روپارسای و وزرای نادان، گول و گناه مغرض برای آموزش و پرورش ما گذارده‌اند. به سخن دیگر سرطان آموزش و پرورش فرخ‌روپارسای طی مدت وزارت منحوس خویش در واقع هیچ معیار و مقیاس و انگاره‌ای را باقی نگذازد. هیچ امر مقدسی را بدون آلودن نهب‌ها و چنان‌که گفتیم لطمه‌هایی بر پیکر آموزش و پرورش کشور وارد آورد که روی مفلول و محمود افغان را سفید کرد.

بخش خصوصی

در دوران هویدا بر بخش خصوصی تاکید فراوان شد و ظاهر و بظاهر کار این بود که مملکت باید صنعتی شود و در راه همین برنامه با اصطلاح صنعتی شدن کشور بود که جماعتی هم‌هفن حریف و زودبندچی بعنوان داوطلبان گسترش صنایع در بخش خصوصی بوجود آمدند. در طول این سالها همین جماعت بانواع وسایل از بودجه عمومی استفاده کردند و دولت نیز که مقامات بلندپایه‌اش شریک دزد و رفیق قافله بودند زیر عنوان سیاست حمایت از صنایع داخلی و بفتح این گروه و بضرر مصرف‌کننده که توده مردم بودند انواع امکانات و تسهیلات را در اختیار آنها قرار داد. در مرحله اول ورود کالاهای خارجی که مشابه آن در داخل تولید میشد ممنوع شد. این تصمیم البته در ظاهر منطقی بنظر می‌رسید اما چون نظارتی در کار نبود و دست آقایان را باز گذاشته بودند. و رقابتی هم در میان نبود آنان تا توانستند از

بده، بستان

به حراج گذاردن دیپلم دبیرستانی و کارنامه‌ی نیم و ششم ابتدائی، به حراج گذاردن مشاغل و مقامات وزارتی از مدیریت کل گرفته



بیک سند از زد و پنجه‌ها...



در بخش خصوصی انجام گرفت

بخوانند این کارخانه‌ها را از کار بیاندازند. اما در داخل کشور مخصوصاً سیستم اعتبار بانکی که برقرار شده بود و دولت هویدا هم آنرا تشویق میکرد، باعث شد که به راحتی میلیاردها تومان بتوان وام توسعه صنعت به پشت هم اندازانی که سوراخ دعا را پیدا کرده بودند، داده شود و نکته جالب و بسیار مهم این بود که کار وام گیری با بهره ارزان و ناچیز بانجا رسید که هر صاحب صنعتی گاه تا چند برابر ارزش کلیه

گرفته بود و این در حالی بود که اگر کسی میخواست برای گره کشائی زندگی روزمره اش و یا خرید يك آپارتمان کوچک از بانکها وام بگیرد انواع مشکل و بهانه و مقررات دست و پا گیر در برابر او قرار می دادند اما برای وام دادن به هزار میلیاردیها، رضائیهها لاجوردیها، بر خوردارها، فاتحها، فرما فرمائینها، ضیائیهها، پهبانیهها، یاسینیها، ارجمندهها، آزمایشها و نظایر آنها همه ی درها باز بود. چرا که دولت هویدا اساس سیاستش را بر این قرار داده بود که دست گروهی را که باسم توسعه صنایع در بخش خصوصی، گرد آمده بودند در قارت اموال عمومی باز گذارد و بازمه گذاشت تا آن حد که امروز اگر مجموعه مایملک این گروه را که بعنوان وثیقه در گرو بانکها گذاشته اند، بخواهند بجای وامهای دریافتی به تصرف بانکها در آورند، حتی به نصف منابع وام تمیرسد. چرا که آقایان در پرتو حمایت دولت هویدائی پولهای غارت شده را به خارج منتقل کرده اند و ویلاها خریداری کرده اند و کاخها خریده اند و بقیه را در حساب بانکی شان متمرکز کرده اند که برای خود آنها و هفت پشیمان کافیست.

ادامه دارد

و واحدهای آموزشی تابع خویش را به خرید فرهنگنامهی هرچند جلدی با قیمتی در حدود دو هزار تومان برای هر دوره وادارد.

دروغ جناب وزیر

جالب این جاست که جناب بانو دکتر سر پارسای وزیر محترم آموزش و پرورش در تحمیل فرهنگنامه به واحدهائی که چشمشان کور تابع وزیر وقتند، چنان ناپه ای دلسوزی از مادر می شود که با کمال وقاحت می نویسد: «... به هیاتهای نظارت و دیگری مستوز داده شد که در بازدیدهای خود از مدارس در مورد فرهنگنامه و استفادهی صریح دانش آموزان از آن تحقیق و بررسی نمایند...» یعنی ما موران طایف نظارت و پیگیری که کارشان کشف رشاء و ارتشاء و دزدی و چپاول بیت المال بوده و هست، با بخشنامهی سرطان آموزش و پرورش جناب بانو پارسای، به حد دلالت و ناظران فلان شرکت انتشاراتی فرود مقام پیدا کرده اند... و جالب که جناب وزیر، ضمن سوء استفاده از قدرت اداری در جهت فروش کتابهای فلان انتشاراتی، دروغ و پلوه نیز می گویند و برای توجیه عمل قابل تمسیح خویش می فرمایند فرهنگ مذکور که به همت و کوشش جمعی از دانشمندان برجستهی ایرانی تألیف و جمع آوری شده است» که نشده بود بهر حال من اکنون ارقام و آمار سالهای ۴۷ و ۴۸ را در اختیار ندارم. اما امیدوارم آن کسانی که تعداد دبیرستانها و دبستانهای آن روزها را می دانند، قلمی بردارند و ضرب بند بهای فرهنگنامهی هجده جلدی کنند و یورسات مناسبی برای دلالت این مظلومه محاسمه کنند تا ببینند بودجه ای که می باید خرج سلامت سازی فلان معلم زحمت کش می شد، پولی که بایستی برای آموزشی فرزندان زد دچسره و محروم فلان روستا زاده به کار می رفت، چگونه بدست وزیران وقت حیف و میل میشده است و در جیب و کیسه های این و آن ریخته می شده است.

پرورش سلکت هم حل شد!!

و فرهنگ نامه هم

نمونهی کتیف و مبعوع این بده، بستانها را می توان در کار تحمیل فرهنگنامهی ۱۸ جلدی به تمام دبستانها و دبیرستانهای کشور دانست. توضیح این که مدتی پیش از وزارت سرطان آموزش و پرورش، جمعی از آدمهای پنگی دنیا برای استفادهی فرزندان خودشان فرهنگنامه ای تهیه و تموین کرده اند که طبعاً و بدلیل اطلاعاتش پدر و کار کودکان و نوجوانان آمریکا و امریکائیها میخورده است. فرهنگنامهی مذکور، پس از آن در اواخر سال ۱۳۴۷ بوسیلهی عده ای بزبان فارسی برگردانده شد و بوسیلهی یکی از انتشاراتیها به فارسی برگردانده شد. جالب این جاست که دستگاه عظیم وزارت آموزش و پرورش در اثنهای سال ۴۷ و بعد از آن بعنوان دلال این واحد انتشاراتی طی دو بخشنامه - که کلیشه ای هر دوی آنها را در همین صفحات می بینید، - تمام دبستانها و دبیرستانها

مبالغ هنگفت برداشت از بودجهی عمومی به پهنه های مختلف - چون سمینار و جز آن - چشم دلدارشان را سیر نمی کرده هر گونه بده، بستان دیگری نیز جایز و حلال می نمود. چنان که مثلاً اگر در سازمان منحلتهی بلژیکی شاهدشاهی به هر حال ولو بشکل فرمالیته و تشریفات می توانست در کار جناب پارسای مداخله کند و دست کم طشت باره ای کارهای خلافش را از پام بیفکند، لذا برآمد محترم مسوول ویژهی وزارت آموزش و پرورش و فرهنگ در بازرسی منحل را با داشتن يك فقره تصدیق ششم ابتدائی آنها با معدل ناپلئونی ده تمام از بین سیصد هزار دبیر و آموزگار لیسانسیه و دیپلمه به ما موریت خارج به خرج وزارت آموزش و پرورش می فرستد تا از این رهگذر دو دهان کدخدای نهاده شود. به معنای این بستان و آن بده....

تابلوی پلاستیکی

نمونه دیگری از بده، بستانهای سرطان آموزش و پرورش و دستگاه منحوسش این که پس از آن که شغال رنگ شدهی خم رنگریزی پارسای - سر قبی، فخرالدین نبوی را با سلام و صلوات به پشت میز مدیر کلی شهر تهران رسانید، شغال مذکور بعنوان «تدبیر امنیتی» - بدلیل ساخت و یاخت با یکی دو کارخانهی سازندهی تابلوهای تلون و برقی - طی بخشنامهی تند و شدیدی مقرر فرمودند همه ی واحدهای آموزشی تهران مکلفند طی مدت کوتاهی بالای واحد خود تابلوی برقی بابعاد معین و استاندارد تهیه و نصب کنند. متأسفانه تهیه کنندگان بخشنامه آدرس دقیق فروشگاه و کارخانه و نیز «پورسافت» که از بابت تابلوهای سه هزار تومانی به جیب جناب شغال رنگ شده می رفت در حاشیهی بخشنامه ننوشته بودند و بهر حال و بهمان قیمت، از همان روز دبستانها و دبیرستانهای شهر تهران صاحب يك فقره تابلوی پلاستیکی برقی فرد اعلا شد و بهمت سرطان آموزش و پرورش جناب دکتر سر فرخ پارسای و ایل و تبارش در وزارت آموزش و پرورش آخرین و مهم ترین مشکل آموزش و



راه مردم
و هنرمند:
راه آزادی...

در سالهای اختناق و نیز این روزها، ملت بزرگوار ما، شهید و اسیر بسیار داده است. شهیدان و اسیرانی که هر یکشان بعنوان فرزندان عموم مردم، در دل ملت جا داشته و دارند. با این همه، زمانی که «محمود اعتمادزاده» - م. ا. به آذین از سوی سرنیزه بدستان رژیم دستگیر شد، قلم زنان و کتابخوانان، روشنفکران و صاحبزادگان این سرزمین یکصدای بفرش درآمدند و از آن روز تا این لحظه دمی غرض اینان در خواستی آزادی «به آذین» نویسنده و مترجم نستوه، مبارز توانای این سرزمین که علیرغم خفقان و سانسور وحشت آفرین همواره در صف اول مبارزه بود، بازنایستاد. این هم شاید برای جوانترها، برای کم تجربه ترها این سؤال پیش آید که م. ا. به آذین کیست؟

۳. ا. به آذین کیست؟

درباره‌ی زندگانی اجتماعی این مبارز اصیل می‌توان گفت که تحصیلاتش را در فرانسه بی پایان برده است. بزبانهای فارسی، فرانسه، نیک مسلط است. انگلیسی و روسی را نیز بخوبی میداند. پس از ۱۳۲۵ با مطبوعات مترقی آن زمان همکاری داشت و در همان سالها کتابهای بسوی مردم و دختر رعیت را منتشر ساخته است.

کودکای ۲۸ مرداد ۱۳۳۳ وی را نیز همانند بسیاری دیگر از آزادی خواهان و مبارزان دچار بند و زندان ساخت. وی را از ادامه‌ی فعالیت شغلی - تدریسی - بازداشتند.

با این که در این سالها، رژیم کودتا تا جایی که می‌توانست ویرا در مضیقه نهاد و حتی به انتظار خدمتش مسلم‌ترین حقوق وی یعنی درآمد ناچیز از کار دبیری نیز قطع شد، دمی از کوشش بازنایستاد. چرا که انتشار «بابا گوریووی» بازرگ در همان روزهای سیاه وی را به تمام مترجم چیره دست شناسانید. و پس از آن بود که «زینب دوده» و بعد «جرم ساقری» - هر دو از کارهای ارزنده‌ی بازرگ - بوسیله‌ی وی به فارسی برگردانده شد و پس از آنها «ژان کریستف» «جان شیفته» از «رومن رولان» را به فارسی برگردانید و سپس «دن آرام»، «زمین توآباد»، «هملت»، طما خوانندگانی که کتابهای ارزنده‌ی «جون دن آرام» و «یا ژان کریستف» را خوانده یا دست کم دیده‌اند، بازرش زحمات مبارز بزرگ به آذین بی برده و می‌برند.

مبارزه با سانسور...

تکابنی در مورد وی می‌نویسد: به آذین در زندگی ادبی و اجتماعی خود، همواره بنا سانسور و اختناق مبارزه کرده و همیشه از کوشندگان راه آزادی و دمکراسی بوده است. در سال ۱۳۴۵ که سانسور کتاب چهره رسمی و تثبیت شده به خود گرفت، جلال آل احمد و به آذین همراه با دیگر نویسندگان پیشرو نخستین نامه‌ی اعتراض را منتشر کردند. در سال ۱۳۴۶ که کانون نویسندگان ایران تأسیس شد آل احمد و به آذین از موسسان آن و دو چهره برجسته آن بودند. از آن تاریخ تاکنون به آذین بعنوان عضو هیات دبیران کانون نویسندگان با وجود بیماری و نیاز به استراحت سخت سرگرم فعالیت بوده است.

موقعی که تکابنی به سبب انتشار کتاب یادداشت‌های شهر شلوغ بازداشت شد، متن اعلامیه‌ی اعتراض هنرمندان و نویسندگان بدان

«به آذین»، کیست این همیشه

- جرم «به آذین» همیشه عدم سازش با حکومت و حقیقت گویی، بوده است...
- استعمار و حکومت زور و قلدری، او را در ۲۸ مرداد ۳۳ به زندان انداخت و بعد منتظر خدمت اش کرد و ابتدایی ترین حقوق او را نادیده گرفت...
- آنچه «به آذین» ترجمه کرده است و یا نوشته است، برای همیشه در ذهن‌ها، می ماند...

● منشی زاده: امیدواریم «به آذین» بازهم چراغ راه باشد

● سیمین دانشور: او شرافت خود را در دستگاه ستم به حراج نگذاشت...

زندانی محکوم کرد. اما حکومت در برابر اعتراض یکبارچه نویسندگان و هنرمندان ناچار به عقب نشینی شد. یعنی «دادگاه» تجدیدنظر وی را به یکماه حبس قابل تبدیل به جزای نقدی محکوم کرد. سال گذشته بدنبال شبهای سخنرانی در دانشگاه صنعتی تهران که سرانجام بوسیله‌ی

عناصرت بقلم به آذین نوشته شد و به همین جهت او را هم دستگیر کردند.

به آذین به اتهام نوشتن اعلامیه قاصر رحمانی نژاد و محمدعلی سپانلو به اتهام پخش اعلامیه اعتراضی، بازداشت شدند. دادگاه درستی نظامی ابتدا به آذین را به شش ماه

بالاخره، «شکری» آزاد شد!

- «نه!» کلمه‌ای بود که شکرالله پاکنژاد در طول ۱۰ سال زندان، بارها و بارها به «ساواک» گفته بود...

اکثرشان کم تجربه بودند، درس شبانه می‌داد... قیافه‌اش را ندیده بودم تا بعد از محاکمات در اطاق شماره ۱۲ بند ۴ قصر سرفکننده به احوال پرسش پاسخ دادم... گذشت، سبزی، خورشیدی و اسکلتنس من را چنان شفته اش کرده بود که با وجود رعب و ترس حاکم بر زندانها نمی‌توانستم از احترام گذاشتن به او خودداری کنم...

از آغاز سال ۵۳ تا پایان سال ۵۴ در اطاق شماره یک، بند یک اوین یا «شکری» (زندانیان به این نام صدا می‌زدند) بودم. صبر و شکیبایی‌اش باعث حیرت من و امثال من می‌شد، پایداری و مقاومتش، سبب احترام همه دسته‌ها و گروه‌ها و حتی نگهبانان زندان شده بود. اما هر جا که

یکی از مشهورترین زندانی‌های سیاسی ایران بالاخره بعد از قریب ۱۰ سال، از این زندان به آن زندان بردن آزاد شد. شکرالله پاکنژاد چهره دوستداشتنی و مبارز پای برجها و استخواندار دهه اخیر زندانهای سیاسی بود. این زندانی سابق، بخاطر شهرت خاصش در میان مبارزان، همیشه در طول زندانش تحت فشار از جانب پلیس بود. تا بلکه از پای در آورده شود. سال ۵۲ برای نخستین بار صدایش را از لای در سلول شماره ۲۰ اوین شنیدیم، که دیگران را تشویق بمقاومت می‌کرد، بعد از سالها زندان کشیدن برای چند دهه‌ی بار به سلول انفرادی آورده بودندش، اما او همچنان در راه هدفش تلاش میکرد و از کوچکترین غفلت نگهبانان حسن استفاده را کرده و به تازه واردان که

نهیضت‌های آزادی‌خواهی



بازز...

عمال حکومت بخون کشیده شد و با مضروب شدن استاد و دانشجو پایان یافت. به آذین و پسرش کلاه بازداشت شدند و بازپرس برایشان وثیقه‌ی چهار میلیون تومانی صادر کرد. ... و این بار هم، دو ماهه‌تریم پیش، به آذین به جرم بازگویی حقایق و بگناه مبارزه در راه آزادی و دموکراسی و با وجود بیماری قلبی، بازداشت شد.

حمایت مردم

تنگبانی در بیانیه‌ی پس از بازداشت به آذین، در موردش نوشت: «ما آزادی به آذین را از دولت تقاضا نمی‌کنیم. هسچنان که آزادی هیچ‌یک از زندانیان سیاسی خود را از دولت تقاضا نکرده‌ایم. ما از مردم بیدار و هشیار ایران میخواهیم که با فشار خود بر حکومت و با اعتراض یکدله و پارچه و مداوم، به آذین را از زندان آزاد کنند...»

از او خواسته می‌شد تا تعدیلی در عقایدش (که در طول زندان چندین بار شاهد دعوت مامورین برای این تعدیل بودم) دهد، چهره سهرایش درهم کشیده می‌شد، و قهرآمیز پاسخ می‌داد:



شکرالله باغ‌نوراد

و دیگران هم...

به آذین را بیشتر قلمزمان و اهل درد، بعنوان پیشکسوت می‌شناسند و دور نیست که یکایک آنان در جهت تأیید راه وی و بزرگداشت داشت مبارزات سیاسی اجتماعی و هنری او سخت پرافروخته بوده فریاد کشیده باشند؛ بینیم چه می‌گویند!

سیاوش کسرائی!

«... از یاد نبریم هوای تازه‌ای که «ژان کریستف» پس از روزهای نفس‌گیر بیست و هشتم مردادماه سال ۳۲ و در فضای این دیار جای کرد. فراموش نکنیم کردش در شهر بزرگ بالزاک را به همپائی «باباگوریو» و دختر صومعه و آزادی بردام «چرم ساغری» و پاس بداریم رفج بزرگش را در برگرداندن دو کتاب ارجسند «دن آرام» و «زمین نوآباد» شولوخف که به ما آموخت امر انقلاب را سبک نگیریم و اصلاحات ارضی را به معنای جز سفیدش بشناسیم، هم‌اینک «جان شیفته» در برابر ما است. برآستی چگونه شکرگزار پرستاری‌ها و مواظبت‌های رشددهنده‌ی

نه! مخالفتش را تا به آنجا کشانده بود که حتی حاضر نشد موقع فیلمبرداری خبرنگاران خارجی از بند اوین در حیاط حضور داشته باشد، علت عدم حضورش را اینگونه بمن گفته بود: «اگر قرار است از زندانیان سیاسی و از زندانیان سیاسی فیلمبرداری کنند، باید به زندانیان قرون وسطائی «کمیته» بروند و از زندانیان شکنجه دیده و در حال مرگ فیلمبرداری کنند، نه از ما که سالها است از شکنجه جسمی‌مان گذشته و حالت عادی را باز یافته‌ایم!»

در هر صورت من و دیگر زندانیان سیاسی می‌دانیم که شکرالله باگنژاد قهرمان، در طول ۱۰ سال زندانی‌اش چه‌ها کشیده و چه‌ها دیده‌است. امیدوارم فرصتی دست دهد تا خاطرات زندان «شکری» محبوب و مهربان را برای خوانندگان جوان بنگارش درآوریم. و آخر اینکه... هر وقت خبر آزاد شدن، زندانیان سیاسی را می‌شنوم و یا می‌خوانم، ذوق زده و خوشحال می‌شوم، اما وقتی خبر آزادی «شکری» را در روزنامه‌ها خواندم از ذوق و خوشحالی «اشک» امام‌نمدان. مهربانی‌اش فراموش ناشدنی است...

«اربع جمشیدی»

او به قامت کلام فارسی در این اثر شیوا که خود ستایشی از آزادی و بویژه آزادی زنان است نباشیم. در کار مطبوعات گاه «آزیر» می‌کشد، گاه «چلنگری» می‌کند. زمانی «صدف» می‌آورد و «پیام نوین» می‌دهد...

منشی زاده...

... من می‌گویم که «به آذین» مرد خوبی است و این چیز کمی نیست. در جامعه‌ای که ده نفر را چنین نمی‌شود گفت بدابحال‌کشوری که به اندازه ایران نویسندگانی فراوان داشته باشد ایکاش بسیاری از نویسندگان ما به‌جای نوشتن، می‌خواندند... در میان آثار خیل انبوه خاکستری نویسندگان، که اکثراً عمیقاً سطحی هستند، آثار به آذین عظمتی عمیق دارند چرا که از کسرش دقیق و درکی معنوی مایه گرفته‌اند. باید دعا کنیم که هرچه زودتر به آذین از بند رهایی یابد و ما را از چشم‌پراهی برهاند و راهی شود برای نوشتن آثاری خوب و خوب و باشد که چنین باشد...

احمد کسیلا...

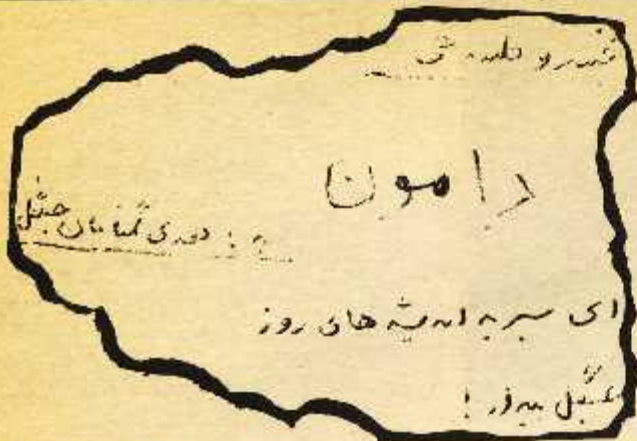
هوشیار و هشداردهنده، با ذهنی پویا و هویتی غیرمتعارف و از سلاسل که اندیشه‌ی بیدارشان خشم آشتی‌ناپذیر تحقیر و غارت انسان است. به آذین معترض و مبارز و نه آشوب‌گرای بی‌هراس از کثیر سرکشی‌ها بر دو خط موازی فرهنگ و اندیشه پیوسته خادم آگاهی و بیداری و اعاده‌ی حیثیت انسان بوده است و من از او بسیار آموختم.

نظر بانوی ادب ایران سیمین دانشور

با عقاید سیاسی به آذین موافق نیستم. اما آنقدر بردباری دارم که حرفش را در این باره بشنوم و من هر حرف خود را خواهم زد. دموکراسی جز این نیست و از قطعی افکار و برخورد اندیشه‌ها قلب نجیب و دافدار ملت ایران که اینک تند می‌زند، راه درست عقل را گواهی خواهد داد. فعلا صدای قلب‌ها را با گلوله خاموش می‌کنند و صدای عقلها را در چهار دیواری زندان آزادی به آذین را مصرانه خواهانم. به آذین، یک عمر سوزن به تنم چشم خویش زده است. و با دقت و وسواس به سوزن دوزی خونین کلمات پرداخته و از آزادی قلم و بیان دفاع کرده است و بحراج شرافت و حیثیت انسانی خود در دستگاه مسمم تن در نداده است.

صدای قلب‌ها و مغزها در همه کشورهای سراسر جهان همواره طنین‌اندازید. باشد که از این رهگذر تمدن عظیم انسانی، و بشریت از دست نماندند. قهارهایی یابد و چشم و گوش نویسنده این حق را داشته باشد که گزارش واقعی و حقیقی بر قلب و مغز او بنهد و او هم بتواند چراغی در میان هزاران چراغ دیگر بیفزود. و فشار عمومی، فشار روشنفکران ایران فریادهای مردمی، موجب شده «آزاده‌ی ادب ایران»، بزرگ‌مرد عالم سیاست، با قید ضمانت، از زندان آزاد بشود. هفته آتی، باز هم درباره «به آذین» خواهیم نوشت.

خسرو گلسرخی: روزی که خلق بداند، هر قطره خون تو محراب می‌شود!



● دستخط خسرو

فکر نمی‌کرد، این شعر درباره خودش هم مصداق پیدا خواهد کرد و نمی‌دانست که خلق همان روزها هم می‌دانست؛ و خون شهیدان واقعا برایش محراب شده بود....

... باری خسرو گلسرخی همراه با کرامت دانشیان، مبارز دوست داشتنی و مورد احترام همه‌ی افراد گروه، در سحرگاه یکی از روزهای بهمن‌ماه سال ۵۲ در میدان تیر عشرت‌آباد به شهادت رسیدند. اما اینکه چرا آنها اعدام شدند و چرا آنها فقط آنها اعدام شدند، مسئله‌ای است که جای حرف دارد. کاری ندارم به اینکه رابطه این دو تن با گروه چه و چگونه بود، اما این را باید بگویم که خسرو گلسرخی از اواسط سال ۵۱، بعد از صحبت‌های مقتضای

- رضا علامه‌زاده، عباس سماکار و طیفور بطحالی برخلاف آنچه که روزنامه‌های گوش فرمان نوشته بودند، هرگز تقاضای عفو نکردند!
- خسرو گلسرخی و کرامت دانشیان، فقط بخاطر اینکه تقاضای فرجام‌تکر کردند، اعدام شدند!!

نوشتگی ایرج جمشیدی -
هم پرونده گلسرخی و...

خسرو، شعری داشت که برای شهیدان سروده بود و اگر چه تمامی این شعر را بارها برای ما خوانده بود، اما همه‌ی آن شعر بخاطر اینکه در سلول‌های زندان اوین وسیله یادداشت

برای من و دیگران وجود نداشت و از طرفی همه‌ی ما نگران خسرو و یارهای برجایش کرامت دانشیان بودیم، بطور کامل در ذهن ما لاف‌ها و نکی، باقی نماند، اما این قسمت شد، تا هیبت و قیافه مردانه خسرو همیشه بماند می‌ماند: «روزی که خلق بداند، هر قطره خون تو محراب می‌شود...»
روزی که خسرو شعرش را سروده بود،

خسرو گلسرخی

به همه‌ی گمنامان جنگل

دامون

ای سبز به اندیشه‌های روز
جنگل بیدار!
در سایه روشن نمناک تو
که بوی عطر رفاقت می‌پراکند
گلگون شده‌ست
چه قلب تپور
که سبزترین جنگل بود
شکسته‌ست، چه دست‌ها
که قشغه می‌ساخت
در سکوت شب‌هایت

● ای پناهگاه خروسان تماشاگر
جنگل گسترده بر شمال
آن رعب نمره‌ها
در فضای درهم انبوهت
آیا تناورترین درخت نیست
وحشی‌ترین کلام تو اینک:
حرکت برگ‌تست
بر شاخه‌های جوان
● بر شاخه‌های بلندی

که از رفاقت انبوه شاخه‌هاست

بر جای استوار
خاکستری نشسته
خاکستری از هر حریق، که جاریست
در قلب مشتعل ما
مگذار باد پریشان کند
مگذار باد به‌یغما از شانه‌های تو
خاکستری که از عصاره‌ی خون‌تست

● ای شیر خفته
ای خالکوبی برسینه‌ی سپید
بر ساعد بلند راه مجاهد -
کاینک - متروک مانده شکفت
منویس
منویس با «راش»‌های جوان:
- این نیز بگذرد

● جنگل،

گسترده در مه و باران
ای رفیق سبز
بر جاده‌های برگ‌پوش بزرگت
بر جاده‌های پراز پیچ و تاب تو
هر روز
مردی به انتظار نشسته،
مردی به قامت یک سرو
با چشم‌های میشی روشن

مردی که از زمان تولد،

عاشقانه می‌خواند:
ترانه‌ی سیال سبز جنگل
برای مردم شهر
مردی که زاده‌ی تجمع توست
و همه‌های بی‌دریغ تو او را
در فصل‌های سرد ادامه
خورشید بوده است

● جنگل

پاک‌ترین ردای طبیعت
حافظ عریانی زمین
اینک بگو:
که شیر دیگر خدای تو نیست
و عنکبوت را
فرصت آنست
که تار تند بر پنجه‌های درنده

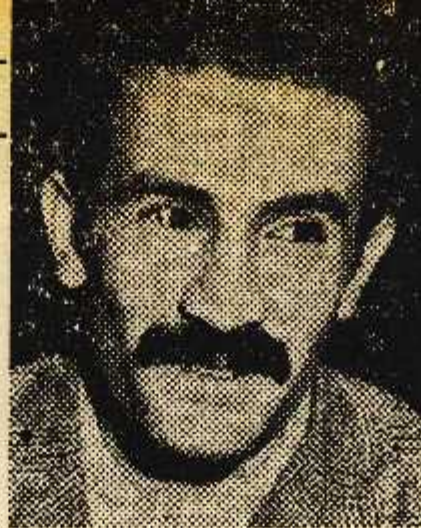
● ای خفته در سکوت شبانه انبوه پریشانی خزان،

جنگل پنهان
صفاهای صافی درخت خیابان
و خط‌سیر شغالان پیر،
در تو هیچ نیست
در تو تجمع‌ست و راه‌های پیچ‌پیچ
هر جنبنده‌ای توان فرارش هست

چهره‌ی چای نشده‌ای از خسرو گلسرخی...

مبارزان ...

ما، توسط در قیام‌های گوش یغمايش، انتشار داده بودند، ادعا کرد که حکم اعدام رضا اعلامه زاده، عباس سماکار و طیفور بطحانی، بخاطر تقاضای عفو آنها ملغی گردیده است. اما من می‌دانم و رضا و عباس و طیفور هم همه جا فریاد زدند که ما از هیچ مقام و هیچ مرجعی تقاضای عفو نداریم، بیدادگاه نظامی بخاطر حکم غیر-قانونی و غیر انسانی‌اش باید از ما تقاضای عفو کند اما فریاد آنها را هرگز در قیام‌های رژیم که باصلاح نمایندگانی هم در بیدادگاه نظامی، داشتند، منعکس نکردند! یکی از کارهای شنیعی که انجام شده، و هزار بار از شکنجه‌های کشنده آنها مرگبارتر بود، استفاده ناجوانانه از بی-تجربگی، جوانی و ضعف افرادی بود که توان تحمل شکنجه‌های آنها و حکمهای سنگین بیدادگاه‌های نظامی را نداشتند، آنها را به این وسیله مجبور می‌کردند، که از کار فاکر دمای از پیشمانی و تقاضای عفو کنند، آنها می‌دانستند که باین وسیله این افراد را چنان‌اخته می‌کنند که نه تنها در نزد ملت، بلکه در نزد خانواده و افراد قایل هم شهادت سر بلند کردن پیدا نخواهند کرد - اگر بنویسم که این دسته از قربانیان مظلومترین قربانیان هستند، اغراق ننوشته‌ام.... اما دیدیم و دیدید که هیچک از نیرنگها و جنایات نصیری - تابش، کارگر نیافتاد و خلق ایران بالاخره بیدار و یکپارچه علیه ظلم و فساد قد علم کرد و یکی دو سال زودتر از پیش‌بینی قبرمان ششیده، کرامت دانشیان که در سلول شماره ۱ اوین پهن گفته بود:..... تا ۷۲ سال دیگر کار آنها ساخته است! به وقوع پیوست و انقلاب به راه افتاد...



● کرامت‌الله دانشیان

و رفیق یا تجربه و مبارزش کرامت دانشیان را نداشتیم و این شد که از میان ۷ تن محکومین به اعدام دادگاه بدوی (طیفور بطحانی، خسرو گل‌سرخ، عباس سماکار، منوچهر مقدم‌سلیمی، رضا علامه زاده و نگارنده) فقط حکم اعدام ۵ تن از ما در دادگاه تجدیدنظر ابرام شد. اما چه شد که از میان این ۵ تن فقط خسرو و کرامت به قتل رسیدند، و به آرزوی دیرینه‌شان که شهادت در راه خلق بوده ناقل شدند. تکان‌دهنده است اگر بنویسم فقط بخاطر این که تقاضای فرجام نکرده، آنها را به میدان تیر بردند و.... اما تبلیغات‌چی‌های دستگاه مثل مسام دروغ‌های بزرگی که در طول دستگیری و محاکمه



● خسرو گل‌سرخ

درباره يك اقدام انقلابی، بدلائل کاملاً شخصی از گروه جدا شده بود و در فروردین ماه سال ۵۲، یعنی ۶ ماه قبل از دستگیری من و نفر دیگر افراد گروه، به اتفاق چند تن از یاران دیگرش دستگیر شده بود اما در زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها اشارهای به گروه ما و طرح‌های گروه ما نکرد و پایداری‌اش را تا روزی ادامه داد که باخوش خدمتی یکی از افراد گروه ما، مجدداً در مهر ماه سال ۵۲ در زندان قصر دستگیر شد! این دستگیری در زندان و انتساب اتهامات ما به او کوچکترین خللی بر اراده پولادین او نکرد و دیدیم و دیدید که چگونه در بیدادگاه نظامی از شرف و حیثیت خود دفاع کرد. من، مثل چند تن از دیگر افراد گروه آمادگی خسرو

میان قلب تو ویران شد

جنگل!
ای کتاب سبز شعر درختی
با آن حروف سبز مخملیت بنویس
در چشم‌های، ابر بر فراز مزارع متروک:
باران
باران

●
قلب بزرگ ما پرندمی خیسوست
بنشسته بر درخت کنار خیابان
در زیر هر درخت:
صدها هزار برهنه‌ی بیدار از تیر
جنگل!
ای کاش قلب ما

می‌خفت بی‌هراس
برگسوان درهم نمناکت
ای کاش تمام خیابان شهر جنگل بود

داسون: پناگاه، انبوهی و سیاهی
جنگل، جایی از جنگل که سال تا سال
آفتاب نمی‌بیند.
راش: نوهی درخت جنگلی.
کما: (بضم کاف) منطقه‌ای در کیلان.
پلت: نوعی درخت جنگلی (به فتح پ).
خیابان: منطقه‌ای در کیلان (فومنات).

اعدام می‌شود

با آن طناب طنین هیاویت
در آن زمان که می‌زند از پشت
با ضربهای تیر
بر سینهای ستبر سپیدار

●
جنگل، غروب بود
وقتی صدای تبر آمد از پشت خانه‌ام
گفتم: «پلت» افتاد
بنشست در خون سبز، افق شب.
ای ایستاده پریشان!
شوق هزار هممه در دست‌های تو بیدار
گریان مباش، در این بهار -
صدها هزار «پلت» پایدار خواهم کاشت
در قلب ناگسستی برادری تو

●
جنگل!
آیا صدای هممه برخاست
در شهر پرگت‌ریز
آیا گرفت آتش بیداد
انبوه سبز گونهای زلفت
در آن دقایق سرخ
که «کوچک» بزرگ
در بریف‌های «ضیابر»
چشمش نشست به‌سردی
و روح سبز جنگلیش

نابدید شدن در سینه‌دندان

از تغییر وحشی باروت
در لابلای تو حادثه‌ای است
پنهان شدن به‌زرف تو، زیباست
جنگل
تنه‌ترین رفیق وفادار
به انتظار کشتن دست شکارچی
ترجیح میوه‌های وحشی چشمانت
بر نان سوخته
حرفی ست تازه و نایاب

●
سردار!
سردار سر و چشم پریشان، ویران
میان «کما»
اینک - «کمای» تو تنهاست
کمای هممه‌ی گرم؛ -
اجتماع نفس‌ها
سردار سر و چشم پریشان، ویران
میان «کما»
در من طلوع کن
تا جنگلی شوم

●
ای سوگوار جدامانده
سبز گونه ردای شمالیم جنگل!
خفته، خفته سر به‌گریبان بدون تکلم
مرد تیر به‌دست، این قاتل رفاقت جنگل.

● جنگ «اطلاعات» و «کیهان»
اوج گرفت و هر دو به هم اتهاماتی
وارد کردند و شاید هم دست‌های
یکدیگر را رو کردند...

«کیهان» اعلام داشت که سکوت نمی‌کند و هر چه را درباره «اطلاعات» می‌داند، می‌نویسد و خواست تا اطلاعات هم همین کار را بکنند و در پایان بحث، قضاوت را به عهدهی مردم داد که روزنامه می‌خرند، واگذار شود. و اطلاعات و کیهان، این دو روزنامه بزرگ تهران، به‌جان هم افتادند. هریک، علیه آن دیگری، مقاله‌ای و یادداشتی چاپ کرد، و این پاسخ «اطلاعات» به «کیهان» است که به‌قلم مسعودی نوشته شده است. می‌خوانیم:

اطلاعات مقاله مورخ ۲۶ دیماه ۱۳۴۰

● عباس مسعودی

پرونده‌های قدیمی



خیلی حرف زدند که در پایان سخنان آنها ناچار گفتم: من این حرمت را امروز بخاطر مردم می‌شکمم و شما اجازه میدهم از حق مردم دفاع کنید، شما باید مؤسسه اطلاعات را بناهنگام مردم ظلم دیده و رنج کشیده و صدمه دیده دستگاه کیهان معرفی نمائید، هر شکایتی رسید چاپ نمائید، دیگر نباید در برابر این ماجراها و داستان‌سازی‌ها و اخبار مجعول بخاطر نگاهداشتن حرمت صنفی سکوت کرد و حق مردم را تضییع نموده، اصرار در نگاهداری حرمت مطبوعاتی در چنین کیفیت نوعی تعدی ب مردم و رواج زورگویی و قلندری است که مطبوعات باید آنرا ریشه کن سازند نه خود موجد آن باشند.

بی‌لطفی چرا!

مطالبی که از اظهارات این جلسه میتوانم بگویم اینست که گاهی در شهرستانها و شاید همین تهران اتفاق افتاده که افراد و اشخاصی مورد بی‌لطفی و بی‌عنایتی دستگاه کیهان قرار گرفته‌اند، حالا چرا، عاقلان دانند، بعد از آن شخص یا اشخاص یا دستگاه اعم از دولتی یا ملی یا مؤسسه بازرگانی مورد تهدید قرار می‌-

اطلاعات: دلال‌های آگهی همه جا کمین کرد

من این حرمت را می‌شکمم

ما در روزنامه‌نویسی از روز اول هدف مشخص و معینی داشته‌ایم که هرگز از آن منحرف نشده‌ایم و اگر منحرف شده بودیم مسلماً امروز مردم مملکت ما این اقبال را که موجب نگرانی و وحشت بعضی‌ها شده بما نمی‌کردند و آنان را بکارهای خلاف جوانمردی و حرمت شغلی و صنفی که کوچکترین آن مانع شدن از تکفروشی و تشبثات ناروا برای قطع آگهی‌های تجارتنی است وادار نمی‌ساختند.

خوانندگان عزیز اشتباه نفرمائید، مطلب بالا گفته ما نیست، بلکه قسمت دیگری از مطالبی است که در روزنامه کیهان روز یکشنبه راجع بروزنامه اطلاعات نوشته شده و ما را به ناجوانمردی و عدم رعایت حرمت شغلی و صنفی متهم ساخته و مثال هم جلوگیری از تکفروشی و قطع آگهی‌های تجارتنی آورده‌اند.

برای دفاع...

این مطلب در سازمان ما غوغا و جنجال برپا کرد، روسای قسمت‌های مختلف بمن مراجعه کردند، باطابق کارم آمدند و از من خواستند محافظه کاری را کنار بگذارم و گفتند بیش از این ما را در برابر مردم خفیف و مرشکسته نکنید، بیش از این رعایت همکاری و احترام مطبوعاتی نمائید، اگر شما از حقوق خود دفاع نمی‌کنید، اجازه بدهید ما از حق خود که بستگی با حق مردم دارد دفاع کنیم.

هریک از مسئولان قسمت‌ها مطلبی گفتند که حقیقت اینست نمیدانم بگویم یا نگویم، چون می‌ترسم مردم از من ایراد بگیرند که روزنامه صحته مبارزه خصوصی شده است، ولی اظهارات رئیس سازمان شهرستانهای اطلاعات مرا منقلب کرد و در خلال گفته‌های او و اظهارات رئیس شعبه آگهی تضییع حقی از مردم احساس کردم،



گیرد که اگر چنین و چنان نکنید ما چنین و چنان خواهیم کرد، آنها که ضعیف‌ترند تسلیم میشوند و از همه بیشتر دستگاههای دولت می‌ترسند، خلاصه ترس و وحشت و ایجاد رعب در افراد و سازمانها اغلب نتایج خوب هم داده و ثمرات نیکویی بار آورده و درواقع از این عمل خیر دیده‌اند!

رئیس سازمان شهرستانها گفتیم: آقا ما بدستگاه‌های مرعوب دولت کار نداریم، به مردم بگوئید اگر حقی از آنها ضایع میشود ما دفاع می‌کنیم و این حرفها را کنار بگذارید مگر مردم زبان و قلم ندارند که حرف بزنند یا بنویسند، گفت هم زبان دارند و هم قلم ولی مگر شما می‌گذارید، هر می‌گوئید احترام همکار را نگاهدارید، تکذیب نکنید، شکایت را منعکس نسازید، از ما که بگذرید کو دادرس؟ کی فریاد و ناله مردم میرسد؟ کدام مرجع است که جرئت آن داشته باشد برخلاف این دستگاه چیزی بگوید یا کاری کند!

گفتم عجب! پس باید گفت این یک دستگاه مخوفی است که در مملکت پیدا شده، گفت: همین‌طور هم هست اگر شما حوصله کنید ماجراها را بشنوید تصدیق می‌کنید که دستگاه کیهان امروز، دستگاه مخوف و وحشت‌باری برای مردم شده، یعنی آن مردمی که باید بهره‌برذاری شوند و سرپیچی دارند چنان مورد تهدید قرار می‌گیرند که ناچارند یا دستورات دلالها و ماموران کیهان را انجام دهند یا آنچه مورد بی‌حیثیتی و بی‌احترامی و آبروریزی قرار می‌گیرند که خواه ناخواه وادار تسلیم میشوند و اگر استقامت کنند باید بسوزند و بسازند.

بالای گل سرخ

آقای نوری بعد فبرستی از آنچه گذشته است برایم نقل کرد. داستان باله گل سرخ آبادان را گفت، مطلب جعلی و دروغ لباس‌گونی پوشیدن کارمندان فرهنگ شیراز را برایم شرح

● دکتر مصباح‌زاده

اشاره:

سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد، از نظر آفرینش هنری حال و هوای خود را داشت. در این سالها نوعی سرخوردگی در آثار شاعران و نویسندگان بچشم می‌آمد که وجه مشترک شعرهای بسیاری از شاعران بود و نمونه شعر از فریدون توللی است که واحد همین خصوصیات است: ضلالت بازگو کردن حقایق تلخ به زبان طنز. باری این شعر هرگز مجال چاپ نیافت اما نسخه‌های دست‌نویسی آن دست به دست می‌شد. با تشریح از دست شاعران صورت‌الله نوح که بعد حافظه‌اش این شعر را بر کاغذ آورد در اختیار مجله جوان قرار داد. شعر توللی را در اینجا می‌خوانیم:



از: فریدون توللی

آورده‌اند تا...

ترسم ز فرط شمیمه چندان خرت کنند
تا داستان «مشق وطن» بساورت کنند
من رفتم از چنین ره و دیدم سزای خویش
بس کن تو ورته خاک وطن برسورت کنند
گیرم ز دست چون تو نغیزه خیانتی
خدمت مکن که رنجه به هند کیفیت کنند
گر واکنند حصار «قزل‌قلعه» لب بگفت
گویند چه پیش چشم تو با همسرت کنند
برزنده‌یاد گفتن این قوم خوش گریز
دل برمنه، که يك تنه در سنگوت کنند
پتك اوفتاده در كف ضحاک و این گروه
خواهان که باز گاو آهن‌گسرت کنند
چون کوز گشت آینه، تصویر پر خطاست
تاریخ نیست اینکه سدام از سرت کنند
زنجیر عدل خسرو و آن خر که شکوه کرد
آورده‌اند، تا با حقیقت خرت کنند
زان پادشه دگر نه بخون نشسته‌تر نبود
لیک این یکس مگو، که زخس کم‌ترت کنند
تلقین قبول سعدی فرزانه حیلتی است
تا سوادانه، بسته آن ششدرت کنند
«نابره رنج گنج میسر» شود، عزیز
رو دیده باز کن که چه در کشورت کنند
عیار باش و دزد و دغلكار وزن بسزد
تا برترس از «...» و «...» کنند
در «...» مالی ایدل حافظ حکایتی است
رو قهرمان وزنه شو، ارکامت آرزوست
تا خسار چشم مردم دانشورت کنند
فخرت بود به کورش و دست چو اردشیر
دائم دراز تا کمک دیگران کنند
سام وطن به دامن بیگانه خفته مست
دل بدگمان سدار چه با مادت کنند

داد. حادثه ساختگی حریق مخازن نفت مشکین شهر را گفت و بعد مقاومت و سرسختی و پافشاری دستگاه کیهان را در بی‌آبرو کردن دستگاه‌های دولت و مردمی که هدف تعرض قرار گرفته‌اند نقل کرد که من داشتم از این حرفها دیوانه می‌شدم، گفتم: حالا که چنین است من این حرمت مطبوعاتی را حتما می‌شکنم و اعلام می‌کنم که اطلاعات پایگاه مردمی است که مورد تعدی و تهدید قرار می‌گیرند و همه مردم بوسیله نمایندگان خود در شهرستانها اطلاع دهید ترسند و وحشت نکنند، هر شکایت صحیح و درست و مستند دارند، هر مطلب دروغی که در کیهان بقال خبر میریزند با دلیل و مدرک بفرستند و شما چاپ کنید.

در آن جلسه که روسای شعبه‌ها نشسته بودند، ناگهان مسئول سرویس اخبار خارجه فریاد کشید: من چه باید بکنم در مقابل اخباری که جعل می‌شود. عنوان‌های درشت دروغی که در روزنامه میگذرانند؟ آنها که باعث گمراهی مردم میشوند اصلاح کنید، نگذارید مردم در تاریکی و ضلال بمانند.

مسئول شعبه اعلان گفت: حالا نوبت من

دهاند...

است که بما تهمت می‌زنند جلوی آگهی‌های بازرگانی آنها را قطع کرده‌ایم، اجازه بدهید به شکایات بازرگانانی که مورد تهدید قرار می‌گیرند و با تلفن و مراجعه اشخاص و فحش و وضاحت به آنها اخطار میشود اگر فلان اعلانی که در اطلاعات چاپ شده بما ندهید چنین و چنان می‌کنیم و بعد اعلان را بدون اجازه چاپ می‌کنند و با رسوایی پول آنها می‌گیرند بگویم، مگر چند روز پیش نبود که دستور دادند مراقبت کنند روزنامه‌های لائی پیش از ظهر از چاپخانه خارج نشود. این کار برای چه بوده.

چاپ آگهی بدون سفارش

توضیح او این بود که صفحات وسط روزنامه شب چاپ میشود و صبح از لحاظ سهولت حمل و نقل و سنگین شدن بار بموسسات حمل و نقل تحویل میدهند که بشهرستانها قبلا فرستاده شوند این صفحات بدست عوامل کیهان می‌افتاد و اعلانات وسط آنها را که میتوانستند در دل صاحبانشان ایجاد دلهره و ترس کند چاپ می‌کردند و بعد فشار به صاحب آگهی می‌آوردند و پول آنها می‌گرفتند.

اما این مطالب را از آنجا فهمیدیم که چند موسسه بازرگانی باذاره اذاعات مراجعه کردند و بما سخت اعتراض کردند که چرا اعلان ما را به روزنامه کیهان فرستاده‌اید چون همان روزی که شما اعلان ما را چاپ کرده‌اید آنها هم چاپ کرده‌اند؟ گفتم: ما چنین کاری نکردیم، گفتند: بفرمائید این است اعلانی که شما نداده شده چطور همان روز در کیهان هم چاپ شده؟ از کجا این اعلان بدست آنها افتاده جز اینکه شما برای آنها فرستاده‌اید، هرچه فکر کردیم عقلمان بجائی نرسید جز اینکه متوجه شدیم صفحات وسط روزنامه را از اداره ما با وسایلی که دارند می‌ربایند و اعلانات آنها اقتباس می‌کنند و بعد صاحب آگهی را تهدید می‌نمایند بقیه در صفحه ۳۶



● استاد طباطبائی

بیماری استاد

خبر شدیم استاد محیط طباطبائی محقق، شاعر و نویسنده‌ی معروف ایرانی از مدتی پیش به شدت بیمار و در منزل بستری است.

محیط طباطبائی که هم اینک در سن ۷۶ سالگی است نزدیک به پنجاه و چند سال از عمر خویش را صرف تحقیق، ترجمه و تدوین متون تاریخی و فرهنگی ایران زمین کرده و با این همه در سال‌های پیری و از کار افتادگی کوچکترین اندوخته‌ی بی که بتواند گنجاننده‌ی هزینه‌های زندگی را بنماید ندارد و به همین جهت هم هست که هنوز علیرغم کمبود سن با جدیت کار تحقیق و نوشتن را ادامه می‌دهد و هر پنجشنبه می‌توان صدای زخمی و گرفته‌اش را از رادیو شنید که با دلستگی عجیبی از ایران و فرهنگ ایران حرف می‌زند.

از محیط طباطبائی تاکنون علاوه بر تحقیقات فرهنگی که اکثراً به صورت رساله‌های درسی یا در گوشه و کنار مطبوعات وزین داخلی و خارجی به چاپ رسیده نزدیک به دوهزار مقاله نیز در زمینه‌های مختلف اجتماعی در روزنامه‌ها و نشریات روزانه و هفتگی به چاپ آمده و یکی از علاقمندان وی که در صدد است تا مجموعه‌ی مقالات او را به صورت کتابی انتشار دهد تاکنون موفق به گردآوری هزار و پانصد مقاله‌ی کوتاه و بلند از وی شده. به هر حال همان گونه که گفته شد محیط طباطبائی بیمار و بستری است و ما ضمن آرزوی سلامت دوباره او از تمامی دوستان، آشنایان و علاقمندان فضل و تحقیق توقع داریم در چنین روزهایی که استاد از همیشه دل‌تنگ‌تر است تنهایی نگذارند و با عبادت از وی یار اندوه بیماری را از دلش بردارند.

همکاری گلستان با مجله «تایم»

کاوه گلستان، هنرمند عکاس ایرانی که کارهایش در زمینه عکس‌های خبری متفاوت از بسیاری از خبرنگاران عکاسی داخلی است و در زمینه تهیه عکسهای خبری حوادث ایران قدرت خلاقه‌اش را بخوبی نشان داده بود، کارهایش را در مجله آمریکائی «تایم» چاپ رسانده. قبول همکاری گلستان از جانب مجله آمریکائی «تایم» نشانگر ارزش کارهای گلستان در زمینه تهیه عکسهای خبری است.

خودداری از همکاری

به دنبال اقدام غیر انسانی انتشاراتی «امیرکبیر» در زمینه‌ی اخراج غیر منطقی پنجاه تن از کارکنان این موسسه که خیرش را دو شماره از این پیش‌تر به آگاهی خوانندگانمان رساندیم، این هفته شنیدیم گروهی از نویسندگان معروف و طراز اول که کتاب‌هایشان را جهت چاپ در اختیار امیرکبیر گذاشته بودند به منظور حمایت از کارکنان اخراجی به موسسه‌ی امیرکبیر مراجعه و با لغو قرارداد-های خود از ادامه‌ی همکاری با این ناشر عذر خواسته‌اند و کتاب‌هایشان را پس گرفته‌اند.



● محمدعلی اسلامی

انتشار سه کتاب از

دکتر محمدعلی

اسلامی (ندوشن)

«ذکر مناقب حقوق بشر در جهان سوم»، «گفتگوها و بالاخره «افسانه و افسون» نام ۳ کتاب دکتر محمدعلی اسلامی است که اخیراً منتشر شده و این آخرین کتاب با نام مستعار نویسنده به بازار آمده است در حقیقت تجدید چاپ شده اما «ذکر مناقب حقوق بشر...» و «گفتگوها» که هر

از حرفهای کیومرث منشی‌زاده: بدترین شاعر، بهترین

روزنامه‌نگاران...



● منشی‌زاده

کیومرث منشی‌زاده، شاعر معاصر، چندی پیش، در لندن، پای مصاحبه نشست و با بیژن مهاجر، روزنامه‌نگار ایرانی، حرف زد.

قسمتی از حرفهای او، در هفته‌نامه «ایران‌بست» چاپ شد، که خواندنی بود، در پی خطوطی از این گفت‌وگو می‌آید، با هم می‌خوانیم:

● وقتی آدمی درس من، در مجلسی شرکت می‌کند، جز اینکه آن مجلس را صددرصد قبول داشته باشد، دلیل دیگری ندارد، مگر آنکه آدمی بخواهد نان به نرخ روز بخورد...

● اگر قرار باشد به اشخاصی مانند «به‌آذین» و «خانم دانشور» بدین باشید، بهتر است خودتان را از پنجره به پایین پرت کنید

● من بدترین شاعران را از بهترین روزنامه‌نگاران بیشتر دوست دارم.

● اگر روزنامه‌نویسی سئوالی را مطرح می‌کند، دلیل موافقت یا مخالفت او، با موضوع مورد سئوال نیست.

● روزنامه‌نگاران عادت کرده‌اند، پایگاه اجتماعی نداشته باشند.

● آزادی قلم، نطفه‌اش در شبهای شعر بسته شد...

● اگر قرار باشد، هر وقت دلم خواست شعر بگویم، احساسات خود را به‌فحشا کشانده‌ام.

● آدم عاقل باخوشبختی خودش کشتی نمی‌گیرد، و نیز دوستان خود را با بدبینی نمی‌نگرد...

دو دقیقه از برداشتها و ملاحظات سیاسی و اجتماعی دکتر اسلامی را در بر می‌گیرد. اولین بازاست که بصورت کتاب چاپ و منتشر میشود. و ناشر هر دو مجموعه نیز انتشارات توس است اما افسانه و افسون را انتشارات جاویدان به‌زیر چاپ برده است. گفتنی است که کتاب «افسانه و افسون» که اسم مستعار نویسنده، یعنی «م - دیده‌ور» را بر خود دارد، زمانی است که به هنگام انتشار چاپ اول آن مورد بحث زبان و بعضاً ایران قرار گرفت اما آنها که کتاب را در ارتباط با رویه‌های اجتماعی و سیاسی پانزده ساله اخیر نگاه می‌کنند در آن نقطه قوتیابی می‌بینند که تصویر ناسام‌انبیا و خلاقکاری ارکانهای سیاسی و دغلی دولتمردانی که بر مردم حکومت میکردند، در قالب یک قصه بلند باز می‌تاباند و ارزش کتاب نیز صرفنظر از قلم روان و استنادات دکتر اسلامی، در همین است.

- در فرصتی دیگر درباره این کتابها بصورت مشروح بحث خواهیم کرد.



● شهردون تنکابنی

شهردون تنکابنی

مجموعه‌ی از داستان‌های «فریدون تنکابنی» در کتابی به عنوان «شهر خوشبختی» از سوی انتشاراتی پیشگام منتشر شد. این کتاب که در ۱۰۸ صفحه و به بهای ۱۰۰ ریال انتشار یافته در برگیرنده‌ی هشت داستان و تعدادی از نوشته‌های کوتاه تنکابنی است که تمامی آنها تاریخ سال‌های ۴۶ تا ۵۰ را دارند و از بین نوشته‌هایی که تنکابنی قبلاً در نشریات آرش، فردوسی، تکین و... به چاپ سپرده انتخاب شده‌اند.

«مهر همار» به آذین: آماده نمایش

متأسفیم

خبر شدم همکار روز- نامه نگارمان «علیرضا میدی» که تا همین اواخر سردبیری مجله «پناه» را به عهده داشت و از چندی پیش تر نیز به گروه برنامه سازان سازمان رادیو تلویزیون پیوسته این روزها به خاطر از دست دادن خواهرش سیاه پوش است که بدینوسیله خود را در اندوه وی سهیم می‌دانیم و برای تحمل این مصیبت شکیبایی را آرزو داریم.



● سبکتکین سالور

سالور، سانسور شد

سریال خون خواهان حسین، ساخته سبکتکین سالور، نویسنده و محقق مطبوعات، بدون دلیل، از طرف مقامات تلویزیونی توقیف شد. سریال مزبور، بر اساس واقعه کربلا، قیام حسینی مبارزه امام سوم با جانیکاران یزیدی ساخته شده است...

برداری را بعهده داشت. خلاصه داستان فیلم «مهر همار» را در پی می‌خوانید:

«گلنار زن جوان بی- فرزندی است که تمام روزش را در تنهایی می‌گذراند. هر روز از لحظه‌ای که شوهرش اوساجعفر از خانه بیرون می‌رود، پس از انجام دادن کارهای روزانه‌اش روی ایوان می‌نشیند و به آرایش سر و صورتش می‌پردازد و در تخیلات و رویاهای خود می‌سیر می‌کند. روزی صدای زنگ‌دار يك سکه طلا برکف ایوان آرامش او را برهم می‌زند. هب زمان با بلند شدن صدای سکه، گلنار يك لحظه ماری را می‌بیند که بر روی دیوار می‌خزد و پنهان می‌شود، تکرار این واقعه در روز بعد رابطه بین افشادن سکه طلا و حضور مار را مسلم می‌سازد. وقتی تعداد سکه‌ها به

فیلم «مهر همار» ساز اثر نویسنده مترجم نامدار معاصر م. ا. به آذین» که مدتی در زندان بود آماده نمایش شد. این فیلم را حسین مختاری کارگردان پیشرو سینما که تحصیلات سینمایی‌اش را در مدرسه سینمایی لوئی لومیس، پاریس دیده است، ساخته است. اما با تحولات اخیر، خصوصاً در اوضاع فیلم و سینما بعد نظر می‌رسد که فیلم را به این زودی ما ببینیم. در صورت دوستداران سینما و به آذین مشتاقانه در انتظار دیدن این فیلم هستند. فیلمنامه «مهر همار» را مصطفی اسلاویه تنظیم کرده است و موسیقی متن آن را بابک بیات و بازیگران آن پرستو آرمنند، حسین کسبانی، امین کاریخ و مهری وادیان هستند. فریدون قوالو مدیریت فیلم.

این روزها به علت رکود فعالیت‌های تئاتری، متوقف شدن ضبط نمایش‌نامه‌های تلویزیونی و نیز ورشکستگی سینمای فارسی بسیاری از هنرمندان و بازیگران تئاتر که در گذشته هر کدام مشغول ایفای نقشی در سریال‌ها و پخش‌های تلویزیونی و گاهی نیز فیلم‌های سینمایی بودند يك دوره استراحت و بیکاری اجباری را طی می‌کنند و تنها ممر عایدی‌شان دستمزدی است که ادارهی برنامه‌های تاتر به آن‌ها می‌پردازد.

ولی در همین حال، تا جایی که شنیده‌ایم گروهی از بازیگرانی که در سال‌های گذشته فعالیت بیشتر و همه‌جانبه‌تری داشته و توانسته‌اند از این طریق ثروتی یندوزند طرف ماه‌های اجبراز ایران مهاجرت کرده‌اند و رهسپار کشورهای دیگر شده‌اند. از جمله: منوچهر فرید که چندی پیش خانواده‌اش را به آمریکا فرستاد و همین اواخر نیز خودش راهی آن کشور شد و نیز آذر فخر که از مدتی پیش به اتفاق اعضای خانواده‌ی کامران نوزاد به انگلستان مهاجرت کرده و اخیراً خود نوزاد نیز به آن‌ها ملحق شده است. هم چنین شنیدیم سروش خلیلی که برای آخرین بار شاهد ایفای نقشش در سریال طلاق بودیم و نیز منوچهر شیبانی که هم‌اکنون نمایش‌نامه‌ی نقاشی روی چوب نوشته‌ی اینگرید برگمن با گلرگردانی وی آماده‌ی نمایش از تلویزیون است به ترتیب به کشورهای آمریکا و هندوستان مهاجرت کرده‌اند و گروه دیگری از بازیگران تاتر نیز چندان‌هايشان را بسته‌اند و آماده‌ی سفر هستند.

مهر همار

منتشر می‌شود

- «انتشارانی سحر» که یکی از ناشران جوان و در عین حال پرکار است و ظرف ماه‌های اخیر انتشار دهنده‌ی کتاب‌های خوبی در زمینه‌های مختلف بوده خیرمان کرد که طی روزهای آینده کتاب‌های زیر را روانه‌ی ویرین کتاب‌فروشی‌ها خواهد کرد:
- کتاب آفتاب (جنگ ادبی) با همکاری «رضا ستاری» ۱۷۰ صفحه - ۱۷۰ ریال
- حدوداً نوشته‌ی «آنتونیو واسکونزوبناگه» برگردان «حسین اقدامی» ۷۰ صفحه - ۷۰ ریال
- شدت برخورد نوشته‌ی «آمادئو مارتینی» برگردان «حسین اقدامی» ۸۴ صفحه - ۸۵ ریال
- رشد (مجموعه هشت‌گانه) نوشته «سعید محفوظی» ۷۰ صفحه - ۷۰ ریال
- (قیام غربت شاه گیلانی) نوشته‌ی «محمود پاینده» ۱۰۷ صفحه - ۱۱۰ ریال
- به‌پرند، به امید (قصه‌ی کودکان) نوشته‌ی «نظام‌الدین» ۲۴ صفحه - ۲۵ ریال
- نقد و تحقیق (دفتر چهارم) نوشته‌ی «رحیم رضازاده‌ملک» ۸۰ صفحه - ۸۰ ریال

دکتر بر اهنی باز می‌گردد...

● دکتر رضا بر اهنی استاد دانشگاه تهران، و شاعر و نویسنده نامدار و مبارز معاصر، طی هفته‌های آتی به ایران باز می‌گردد. او چند سالی است به آمریکا رفته است و در آن دیار، علیه رژیم ایران، مبارزه سرسختانه‌ی را آغاز کرده است ..

ماهنامه جوان

بانگ‌رش و تاکید بر جریانهای فرهنگی، ادبی و هنری معاصر و کندوکاو در خلاقیت‌های جامعه روشنفکری ایران و با همکاری نویسندگان و متفکران مسئول معاصر بزودی چاپ و منتشر خواهد شد

● آگاهیه‌های بیشتر درباره ماهنامه جوان در شماره‌های آینده مجله می‌آوریم

● داود شهیدی: من سعادت کپی برداری از جوان ترها را نداشتم!

حرمت قلم را حفظ کنید...

از زمانی است که ماسور حاکم بود. در واقع، دست ما را باید از نوشتن موضوعاتی که در دست بودن آن تردید داریم، بلزده برای اصل ما متعبد و ملزم هستیم که در قبال هر یک از نوشته‌های نویسندگانمان، توضیح و یا پاسخ و یا رد آن نوشته را هم حتی بچاپ رسانیم که از ابتدای کارمان این چنین کردیم و خواهیم کرد. امید است در کارمان هیچوقت و در هیچ شرایطی، خلاف آنچه که واقعیتش می‌خوانیم، دست نزنیم.

سر دبیر عزیز

در شماره پنجم مجله جوان نوشته‌ی بود درباره‌ی طرحی از من، و لازم است که توضیحی در این باب بدهم.

تنها اشاره‌ای می‌کنم به آن بحث بسیار کهنه‌شده شباهت‌ها در آثار هنرمندان که در سطح تاریخ هنر و ادبیات از آن بسیار گفته‌اند. و کاری ندارم که آیا می‌شود یک اثر هنری را جدا از کلیت آثار و حرکت‌های ذهنی و احساسی هنرمند، به‌عنوان اجزای منفرد و مستقل زیر بحث کهنه‌شده‌های اتفاقی در هنر، به‌گرمی اتهام آنهم به‌این زشتی و پلیدی نشانند؟ و نمی‌پردازم به معیارهایشان که خود اگر آن را در نقد نویسی، امری طبیعی می‌پنداشتند آنقدر بااعصاب ناراحت نوشته‌هایشان را نمی‌نوشتند. باری..

این را بگویم که آن طرح شطرنج‌باز در آینه، در تاریخ اسفندماه ۱۳۵۶ (و بعد در مروری برنمایشگاه‌های سال در فروردین‌اسفند) به عنوان بروشور نمایشگاه من در نقدها و خبر-هایی که بر آن نوشتند، در روزنامه‌ها به چاپ رسیده بود و تاریخ چاپ خود این طرح، زمانی قبل حدود دو سال، و در روزنامه‌ی اطلاعات است. چرا که این نمایشگاه منتخب از کارهای چاپ‌شده من، در پنج شش سال اخیر بود.

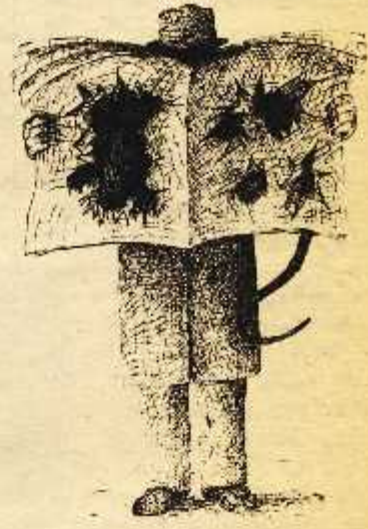
و دیگر اینکه من از سال ۴۶ به بعد در جهان‌نو، فردوسی و خوشه طرح‌های زیادی از خود به چاپ می‌رساندم و در آن زمان جزمین دوسه‌تن نام‌آوران و اسم‌ورسم‌داران طراحی، طرح دیگری نبود و من سعادت کپی برداری از جوان‌ترها را نداشتم! اما چیزی که مرا بر آن داشت که بر آن نوشته، یادداشتی بنویسم، لحن توهین آمیز آن بود. حال که عزاداریم و اندوه و درد همه را فرا گرفته است. و نویسنده در روزنامه می‌گوید که خون شهید آزادی قلم را بازگرداند. کیست که قلم به دست گیرد از هول آن برخورد نلرزد. من از خود نمی‌گویم و از حرمت خود که اگر حرمتی دارم در پناه آنچه می‌اندیشم دارم. اما از حرمت قلم می‌گویم. که این قلم حتی اگر در دست امثال ایشان و به پنهان رسوا ساختن‌های آجنگانی است، نباید که پنداسان مرضضانه و بغض‌آمیز بکار رود که به کارش برسد

والسلام

داود شهیدی



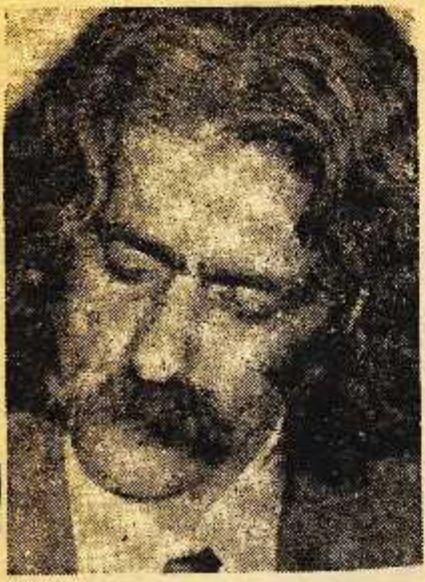
● داود شهیدی



● یک طرح از شهیدی

اشاره

در شماره ۵ مجله جوان، در صفحه ۳۴ مطلبی داشتیم تحت عنوان چشم‌آورد است! در این مطلب نویسنده ما اشاره‌ای داشت به یکی از کارهای داود شهیدی، طرح معاصر، که ظواهر امر نشان دهنده آن بود، اثر مورد نظر از یکی از طرح‌های منوچهر احمدی متأثر شده بود. بعد از چاپ مطلب داود شهیدی با ما تماس گرفت و یادداشتی هم بعد از تماس برای ما آورد که عیناً در پی می‌خوانید: اما قبل از خواندن توضیح شهیدی بی‌مناسبت نیست این موضوع را که شهیدی هم در نامه‌اش به آن اشاره‌ای دارد، ما هم ذکر کنیم، که آزادی قلم تمهیدش پیش



داود

شمس، جلال

● شمس به مردم فکر می‌کند، مردمی که فقر را تکرار می‌کنند

شمس آل‌احمد از سال‌ها پیش، در پهنه ادبیات مردمی ایران، نویسنده‌ای صاحب‌نام است.

مجموعه داستان گهواره شمس آل‌احمد، سندی است ارزنده از نحوه زندگی و تفکر مردی بزرگ یعنی جلال آل‌احمد.

ذهن شمس آل‌احمد در زمان نوشتن داستان‌های این مجموعه با یاد برادر بزرگ‌ترش جلال آل‌احمد بزرگ مرد مردمی ادبیات معاصر ایران عجین بوده است. به این ترتیب در تمامی این داستان‌ها نشانه‌های بسیاری از ویژگی‌های اخلاقی، طرز رفتار، روش‌های فکری و همچنین چگونگی همبستگی‌های خانوادگی و اجتماعی نویسنده‌ای را می‌بینیم که در دورانی سرشار از سازش‌های زیاده‌کارانه، حساب شده و جاه‌طلبانه تنها به مردم فکر کرد و جلوه‌های زندگی خلق را در آثارش منعکس کرد.

شاید شمس آل‌احمد بتواند فردی نه نزدیکترین و خصوصی‌ترین همبستگی‌ها را با نویسنده بزرگ ایران داشته نوشتن این داستان‌ها را بتوان وظیفه‌ای انکارناشدنی بر دوش خودش حس کرده و باین ترتیب خواسته است در روشن شدن بسیاری از مسائل بیشترین یاری را بکند و از سوی دیگر هر کسی به خودش اجازه ندهد تا بتواند دوست و همدم جلال آل‌احمد به سودجویی بپردازد.

فقر شمس آل‌احمد در این مجموعه شسته‌رفته و ساده است. گویی نویسنده میل آن داشته تا با کمترین بهره‌گیری از حروف ربط هر چه بیشتر به کوتاهی و در عین حال کوبندگی جملات‌ها کمک کند.

«گناه این بود که در شرط بندی یا «سبزه‌علی» برده بودم، رنگ مدرسه زنگشتری بود آویخته به شاخه درخت، ناظم تسمه‌ای را که به آونگ رنگ بسته بود میگرفت و با یک لایب

نگرش بره

گهواره -

مجموعه شش داستان از
شمس آل احمد



● مرگ جلال، حماسه بود...

تصویر کرده است...

کوتاه آونگ را به پدنه درونی رنگ برنجی میزد
زنگ از دسترس بچه‌ها بالاتر بود.

زمره محبت صفحه ۱۸

شمس در چند داستان این مجموعه به دوران کودکی و یادهای آن زمان باز میگردد و در زمینه‌های اجتماعی رویدادهای داستان‌ها را شکل میدهد و در همه این داستان‌ها هم نشانه‌هایی از زندگی جلال را می‌بینیم. «جلال شش ساله بود که مرا زانند بچه که بودم به من میگفت سنجاق قفلی، که تغاری بودم آخرین فرزند مادری داستان زمره محبت صفحه ۷۴»

در این داستان نحوه برخورد خانواده‌های قدیمی با بچه‌های کوچکتر و همچنین چگونگی طرز تلقی مردم آن دوران را از بچه‌ها می‌بینیم.

یل پیروزی در واقع اجتماعی‌ترین داستان این کتاب است.

شمس در این داستان هم پدران کودکی خودش گریز میزند و زمانی را بیاد می‌آورد که ایران مورد حمله متفقین قرار گرفته و تهران هم در تصرف خطر یورش آنها بود.

آنچه از این داستان برمیآید ناآگاهی مردم از چگونگی واقعیت‌ها، حقیقت رویدادها و پائین بودن شمس سیاسی مردم است، مردمی که سالها گوششان از تبلیغات پوچ و بی‌بایسته انباشته شده و اکنون به‌ناگاه با حقیقتی تلخ روبرو میشوند حقیقتی که نه تنها فریبی بزرگتر را به آنها نمی‌نماید بلکه با آرزایی داشتن قطعی وحشت و نهدیدهای بیگانه‌رچود آنها را در گون میکند.

«اول مغرب میرقم ثانوی می‌گفتند جنگ قحطی می‌آره و قحطی برای من ریگ بازی بود ثانوی سنگکی محشر می‌شد زن مرد و بچه از سروکول هم میرفتند بالا، برگردان هباهوی جمعیت که ما گوشمان بدهکارش نبود دایم بلند بود»

شاطر آقا نوبت ما نشد؟ آخه من دوساسته و ایسلام صفحه ۳۶۶ یل پیروزی

و این درست همان زمانی است که به قول دستغیب منتقد معاصر دشتی در رودهن سرگرم فریب دادن زن شوهرداری بود و حمیدی شیرازی برای عشق فاکامش زاری میکرد و شعری می‌سرود.

و یاز امروز هم می‌بینم که گسرومی براندیشه گداختن که هدفی جز هم‌آوایی با جنجال های نان و آب ندارند چگونه با تقلید های مسخره از نویسندگانی مثل هاینریش بول و دیگر نویسندگان خارجی ادای نویسندگی درمی‌آورند بر اینکه به‌جوهی هنر این نویسندگانه آگاهی داشته باشند و یا ذهن آنها از محتوای اجتماعی برخوردار باشد. باین ترتیب این گونه نویسندگانه‌ها که بقول معروف تا جلو بینی خودشان را بیشتر نمی‌بینند و دلواپس زندگی مرفه و ضد مردمی خود هستند با اراجیف خود کوبنده‌ترین ضربها را بر ریشه ادب مردمی معاصر می‌زنند.

در چاقوی دسته صدف حادثه دردآور مرگ پدر و چگونگی روبرو شدن قهرمان داستان را که کسی جز خود شمس نیست با این حادثه می‌بینم اما باز هم جلال است که در اینجا با تحمل درد دست یاری به‌سوی برادرش دراز میکند.

«سیاهی سرشانه مردی، مستطیل روشن دهانه گور را بریده بود سیاهی یا صدایی مهربان و تسکین‌دهنده گفت سرما میخوری اخوی. و من صدای جلال را شناختم، آمده بود سرگشتی کاردرگور بلند شدم از گور که در می‌آمدم جلال کمکم کرد».

صفحه ۶۴ چاقوی دسته صدف

قهرمان این داستان که در شهری دور دست بتدریس سرگرم است با يك تلفن بشیران خواننده میشود بر اینکه از حقیقت رویداد آگاه بشود.

قهرمان یا هزار جور فکر و خیال برآه میافتد و اوج داستان هم در همین جاست در واقع قهرمان داستان با کمان مرگ مادرش سوار اتومبیل میشود و این کمان او را به‌دنیای سرشار از یادهای گذشته میبرد زندگی گذشته‌اش را مرور میکند و در زیر قاتیل کوبنده مرگ، بدنهایی دیگر گام می‌نهد.

سرانجام در تهران از مرگ پدر آگاه میشود و برای شرکت در مراسم دفن به‌سوی قم برآه می‌افتد:

پدر بقیه راه تا به‌قم برسیم از فکر ناسپاسی‌هایی که در حق پدرم و در ایام جوانی کرده بودم بیرون لرفتم از اینکه می‌دیدم مرگ پدر فرصت جبران آن ناسپاسی‌ها را از من گرفته است بعضی چون لقمه‌ای خشک و بزرگ در دهان آدمی تشنه گلویی را گرفته.

صفحه ۵۵ چاقوی دسته صدف

«آنچه در باران گذشت کوبنده‌ترین و دردناک‌ترین داستان این مجموعه است، داستان مرگ مردانگی و مردمی در برابر نامردمی‌ها و پلیدی‌ها. داستان مرگ جلال آل‌احمد مرگی که بی‌تردید آغاز حماسه‌ای بزرگ در پهنه پاک‌ترین جلوه‌های مردمی است. «دوازده‌شب از سبانی بخانه بازگشتم با عیال، منزل آرامش بودم، ننه نامه‌ای داد دست فرشته عیال، تا دندان‌هایم را بشویم او نامه را خوانده بود و مانع شد که گفتشایم را در آورم. پرسید: شمس این خط کیه؟ و نامه را داد دستم خط‌تیمسار بود، اطلاع میداد که دوبار آمدم نبودید باید دکتر شیخ را خبر کرده، من منزل منتظران هستم، برای جلال حادثه‌ای پیش آمده است» و همین خبر است که برادر کوچک را به‌هول و وحشتی وصف ناشدنی می‌اندازد بطور طبیعی به یادهای گذشته و دوران کودکی برادرش باز میگردد شادی‌ها، دردها، و تمامی جلوه‌هایی که زندگی جلال و ویژگی‌های اخلاقی او را پیش از پیش سرنمایاند بیاد می‌آورد، او هنوز از واقعت حادثه ناآگاه است اما یادهای گذشته جلال که مرتب به‌ذهنش هجوم می‌آورد دردناکی يك رویداد جبران‌ناپذیر را در وجودش جان میدهد و سفری خسته‌کننده را به‌سوی «اسالم» آغاز میکند «در بسته اتاق را هل دادم که ناگهان صدای شیون میرزا چون دودی حس‌مانده زد قوی صورتم، يك باره گیره باهایم تمام شد کنار در داخل اتاقك نیکمی بود روی آن وارفتم، آن سرنیمکت پلکان چوبی نروده‌داری به‌بالا دعوتم کرد با تکیه به‌نرده رفتم بالا، شیون میرزا هر لحظه بیشتر شکل میگرفت.

آخ... جلال جون

و من در ذهن صدای غمبار روضه‌خوان هفتگرمان را شنیدم که وقتی در شرح وقایع گریلا میگفت: برادر دیگر گمرم شکست.

صفحه ۸۴ آنچه در باران گذشت

حادثه مرگ نویسنده بزرگ چهره می‌نمایاند، برادر کوچکتر در زیر آبهت مرگ برادر بزرگ مات میشود خشم شدم و شدم را از روی صورتم کنار زدم جلال بود و من جلال را با چشمهای سقلاخانه‌ای دیده بودم چانه‌اش را که رویش سفید و چندانهاه داشت بسته بودند

صفحه ۸۴ آنچه در باران گذشت:

● با توجه به آماری که چندی قبل - در نیمه اول سال جاری - گرفته شده، «سینما» پنجاه درصد از جوانان این کشور را بخود جلب می کرده است. حدود ۶۶ درصد دخترها و پسرها کمتر از هفته‌ای یکبار به سینما می‌رفتند و آنهایی که هفته‌ای دو بار به سینما می‌رفتند، ۱۳ درصد جامعه آماری را تشکیل میدادند.

متأسفانه نسل جوان ما - بیش از ۷۰٪ آنها فقط به هنرپیشه‌های فیلم توجه داشتند و ۲۵٪ بقیه به کارگردان و سازنده فیلم اهمیت می‌دادند. بیشتر جوانان بخاطر تفریح به سینما می‌رفتند و نظاراً دخترها بیش از پسرها بخاطر «هنر» به سینما می‌آمدند.

فیلم‌هایی که بیشتر از همه روی نسل جوان تأثیر می‌گذاشت، متأسفانه فیلم‌های «سکسی» بود و استقبال جنون‌آمیز آنان از فیلم‌های سکسی نمایان‌گر محرومیت‌های جنسی آنها بوده و هست. دخترها گرچه آزادی عمل پسرها را نداشته‌اند، مع الوصف مدتها به صحنه‌های فیلم‌های سکسی فکر کرده‌اند...

غرض از بیان این مقدمه «آمار» گونه، نوشتن این نکته است که «سینما» بتدریج در دوران اختناق هویدائی و در عرض ۱۵ سال گذشته، وسیله‌ای مخرب و فاسد برای گول زدن و فریب جوانان و به فساد کشاندن هر چه بیشتر آنان گردید و سینماها جایگاهی برای لانه‌های فساد و بدآموزی و تباهی آندیشه و تفکر نسل جوان ما شد و رسالت اصلی سینما فراموش گردید.

سانسور بیرحمانه

● یکی از عواملی که سینما را از مسیر اصلی خود در این کشور در عرض ۱۵ سال گذشته دور ساخت و جوانان را به فساد رهبری کرد و فیلم‌های سینمایی را بصورت حربه‌هایی فاسد برای گمراهی آنان درآورد، «سانسور مخرب و بیرحمانه» دولت‌های وقت بوده است.

در مورد «سینما» این سانسور مثل یک آلت قتاله عمل کرد، بجان فیلم‌های باارزش و هنری افتاد و آنها را مسخ کرد. این سانسور وحشتناک، واردکنندگان فیلم‌ها و خریداران آثار باارزش هنری را دلسرد و مایوس کرد و آنها را بتدریج از خریدن این گونه فیلم‌ها، بازداشت تا جایی که بازار سینما در ایران یکسره به تسخیر آثار بی‌ارزش سکسی درآمد و فیلم‌هایی مثل «کلفت خوشگله» و امثال آن، به تخریب ذوق و آندیشه نسل جوان و تحمیق آنان پرداخت.

این فیلم‌ها را کسانی به ایران وارد می‌کردند که از نفوذ زیادی در دستگاه هیئت حاکمه فاسد برخوردار بودند و بعد هم با دادن «مایه» گزاف، از صافی دستگاه سانسور بدون هیچ برخوردی، می‌گذشت و به آکران می‌آمد.

سال ۵۶ و نیمه اول سال ۵۷ که هنوز سینماها وجود داشتند و به آتش کشیده نشده بودند، آکران بیشتر آنها در دست در اختیار آثار بی‌ارزش سکسی از نوع کمبندی ایتالیائی آن بود و این وسیله باارزشی که باید جای تفکر و آندیشه برای نسل جوان و موجبات ارتقاء سطح فرهنگ و ذوق آنها باشد، جایگاهی برای فساد و ترویج بی‌ایمانی، برداشتی و پائین آمدن سطح دانش و سلیقه آنان گردید.

از سوی دیگر «سانسور هویدائی» که هم‌زمان با سینما زبان‌ها و قلم‌ها را شکسته بود،

● چگونه «سانسور» رکن اصلی رکود سینما و فیلمسازی و سیستم نمایش فیلم در ایران بود!

● شاهکارهای سینمای جهان در محاق سانسور و توقیف...



● جدهای عالی فیلمی که آرزوی دیدن آن بدل علاقمندان سینما ماند...

عمومی بیایند و فقط لنجن ایران و فرانسه آنرا طی چند جلسه نمایش داد که صاحب این قلم هم با هزار زحمت و تلاش موفق شد فیلم را ببیند، آنهم ایستاده و در میان تماشاگرانی که حتی توی راهرو وسط سالن نمایش نشسته بودند. یاد می‌آید که آن شب، چطور تماشاگران بخاطر ازدحام بیش از حد، شیشه‌های درب ورودی سالن را شکستند و به داخل سالن هجوم بردند تا این اثر بزرگ «گلوراس» را ببینند.

سخن صحنه‌ها

● سانسور کریه و مخرب دوران هویدائی گذشته از آن که به بعضی از فیلم‌ها که نمونه‌هایی از آن را ذکر کردیم، اصولاً اجازه نمایش همگانی نمی‌داد، دیدارهای موارد به‌سیخ و تیکه‌پاره کردن صحنه‌های مهم فیلم‌های بزرگ سینما می‌پرداخت و آنها را بطور کلی دگرگون میکرد و نامفهوم میساخت.

نحوه عمل میزبانی و سانسور در این دیدار، طی دوران اختناق هویدائی خیلی پامزه و در عین حال وحشتناک بود. مثلاً اگر در یک فیلم آمریکائی، یک پلیس دزدانه نشان داده میشد، سانسور وارد کار می‌شد و جلوی نمایش فیلم را می‌گرفت و «پلیس دزد» در دوبله به پلیس وظیفه‌شناس تبدیل می‌گردید، مثل فیلم «آخرین شانس» که «اورسلا آندرسن» نقش مشوقه یک پلیس دزد یعنی فابو تستی را بازی می‌کرد.

البته در این مورد استثناء هم قائل شده‌اند، مثلاً نمایش فیلمی چون «سریکو» اثر «سیدنی لومت» در ایران از عذاب عالم بشمار می‌رود، چون در این فیلم «فیلمساز» فساد را که

به‌سیخ آثار اصیل و برگزیده سینما در این دیدار پرداخت که ما نمونه‌هایی از این آثار را در زیر می‌آوریم:

نبرد الجزیره اثری است که «جیلومونته کوروو» فیلمساز ایتالیائی ساخته است. این فیلم حکایت شش سال مبارزه مردم قهرمان الجزایر را با استعمارگران فرانسوی بیان می‌کند. فیلم در جشنواره ونیز ۶۵ مجسمه شیر طلای این جشنواره را ربود و نمایش آن در کشورهای اروپائی با استقبال فراوانی روبرو گردید و موجب بوجود آمدن بحث‌ها و اظهارنظرهای مختلفی گردید.

این فیلم را یکی از خریداران و واردکنندگان فیلم به ایران آورد، دوبله به فارسی هم کرد و زمانی که برای گرفتن پروانه نمایش به اداره سانسور رفت، برای ابد توقیف شد و هنوز که هنوز است، همچنان دارد گرد و خاک می‌خورد و طی این سالها هرگز اجازه نمایش بدست نیاورد. علت این بود که در این فیلم فیلمساز، فرانسه را یک کشور استعماری و فرانسوی‌ها را مردمانی جنایت‌کار و بیرحم نشان داده است ولی بخاطر این که نمایش این فیلم روابط ایران و فرانسه را دگرگون میساخت (البته به‌زعم دستگاه هیئت حاکمه!) جلوی آن گرفته شد.

توضیح این که این فیلم در خود فرانسه بروی آکران آمد و با استقبال زیادی مواجه شد، بدون این که در نظر گرفته شود که این فیلم، فرانسه را محکوم کرده است!

فیلم‌های «Z» و «اعتزاف» اثر «گوستا گلوراس» که هرگز نتوانستند روی آکران

سانسور و اختناق در سینما

گریفتاکیر پلیس آمریکاست، نشان داده است. آلرینچینو نقش «سریکگو» را در این اثر بازی کرده است.

گفتیم که سانسور، ید طولانی در نیکه پاره کردن آثار باارزش سینمایی در این دیار داشته است. فیلم‌هایی مثل «اسپار تا کوس»، «شعله‌های آتش»، «این فرازمربگار، زنده باد زاپاتا»، «بریده‌های قدیمی و سه فیلم ایرانی» «برهنه تاظهر با سرعت»، «گوزن‌ها» و «دایره مینا» مدت‌ها در چنگال سانسور دست‌وپنجه نرم کردند.

مثلاً «دایره مینا» مدت سه سال توقیف بود، چون نظام پزشکی بافقوئی که داشت جلو نمایش آنرا گرفته بود و بعدها که بدلیل سروصدای زیاد در خارج از ایران، اجازه نمایش یافت، مرکز انتقال خون همزمان با نمایش فیلم در ایران به تبلیغات وسیعی دست زد!

یک بام و دو هوا

● نحوه عمل ممیزی و سانسور در این دیار طی سالهای حکومت سیزده ساله هویدا و نیز قبل از آن، مسخره و دردآور و مضحک بوده است. روش‌هایی که به کار برده میشد، مغایر کلی با قانون اساسی داشت و اصولاً با هیچ منطق و نظام انسانی و عقلانی نیز سازگار و ارتباط نداشت.

یکی از این روش‌های بااصطلاح یک بام و دو هوا نمایش فیلم‌هایی بود که در جشنواره جهانی فیلم تهران بدون سانسور ترتیب می‌یافت که البته می‌بایستی این عمل صورت می‌گرفت، چون می‌بایستی فیلم بهمان صورتی که وارد شده، به همان نحوه به کمپانی فرستنده، برگردانده شود.

اما کار مسخره این بود که وقتی احیاناً یکی از فیلم‌های جشنواره - طی ۶ دوره‌ای که برگزار شد - بروی آکران می‌آمد، شدیداً سانسور و منته میشد و مفهوم خود را از دست می‌داد. مثلاً در فیلم «خشونت و شسوت» (لوکینو ویسکوتسکی) و «داستان آدلش» (فرانسوا تروفو) و فیلم‌های دیگری چون «قامی» (کن راسل) که در نمایش عمومی آنها، مقداری از صحنه‌های این فیلم‌ها سانسور گردید و مسخره‌آورتر این که بعضی از آثار نمایش داده شده در جشنواره، هرگز اجازه نمایش همگانی پیدا نکرد.

نابودی مطلق

● سیاست‌های ناهماهنگ و برنامه‌ریزی‌های غلط و تصمیمات نابخردانه‌ای که مسئولین فیلم و سینما در دوران حکومت ۱۳ ساله شوم و نکبت‌بار هویدا گرفتند و مرحله اجرا درآوردند،

تیشه به‌ریشه سینما و فیلم و نمایش آن و بطور کلی سیستم فیلمسازی و ورود فیلم به ایران و بسیاری مسائل وابسته به این حرفه زد و نتیجه این شد که سینما تا قبل از آتش‌سوزی بوخشتناک ۱۴ آبان، بطور کلی به‌قابودی مطلق برسد و فاتحه آن خوانده شود.

اعتصاب سینماگران که یادگان می‌آید؟ آقایان هر چه فریاد زدند صدایشان بجائی نرسید و اکنون کار آنها بطور کلی به‌پایان رسیده است. نه سینمایی وجود دارد و نه فیلم باارزشی که در تهرانند چند سینما به‌نمایش درآید.

البته شاید عده زیادی بگویند که در این شرایط صحبت از فیلم و سینما کردن حرف بی‌ربطی باشد - ولی باید بگوئیم تا اندازه‌ای حق با آنهاست - ولی بحث ما بر سر این نکته است که هیئت حاکمه فاسد سیزده ساله، چگونه تیشه به‌ریشه این صنعت و حرفه - مثل نابودی خیلی از چیزهای دیگر این مملکت - زد و حالا ما هر چه می‌کنیم از این لجنی است که سیزده سال تمام فضای این مملکت را پوشاند و حالا گندش درآمده و متوجه می‌شویم که طی این مدت نکبت‌بار، چه چیزها را از دست داده‌ایم منجمله سینما و فیلم و فیلمسازی به‌مفهوم باارزش و راستین آن.

جداً از ۵۰٪ از جوانانی که بعلمت پائین بودن سطح فرهنگ و دانش سینمایی آنها - و این نیز توطئه بیگانه‌پرستان و ایجاد استعمار برای عقبراندن نیروی فرهنگی جوانان طی این ۲۵ سال بوده - بقیه جناعت سینمارو که نسبتاً در سطح بالاتری قرار داشته‌اند، طالب آثار سنگین هنری و باارزشی بوده‌اند و استقبال آنها از فیلم‌های سینه کلوب‌ها و انجمن‌های فرهنگی خصوصی دال بر این عقیده است.

اما سانسور و خشیتانه دولت‌های ۲۵ سال گذشته در امر سینما وسایل ارتباط جمعی، مردم تیشه را از دیدن این‌گونه آثار محروم ساخت و در نتیجه تعداد زیادی از شاهکارهای دنیای سینما و ساخته‌های کسانی چون برگمان، پونته کوردو، آنتونیونی، میزوگوشی و آگاسینمای اروپای شرقی به‌ایران راه نیافت و یا دچار سانسور و توقیف و مسخ صحنه‌های فیلم شد و «سینما» در این دیار دچار رکود کامل گردید. و حالا...؟ حالا جز نکبت و افسوس چیز دیگری باقی نمانده است. شاید یک روز این وضع تغییر بکند و دوباره خورشید سینمای واقعی در این دیار نورفتانی کند، سینمایی که دور از فریب و سسکس و ریا و بدآموزی باشد و آثار باارزشی فیلمسازان برجسته به‌نمایش درآید. ما چشم به آن روز می‌دوزیم.

راننده‌ای که اتوبوس خود را سپر مردم کرده بود شهید شد - «کیهان»

حماسه آفرین

هر روز صبح زود همراه رویش گل خورشید باعداد صبحانه خورده یا که نخورده از خانه می‌دود سوی کار برپوشه‌ای زاگر و آخرت (توبوگان زلدگی او) یا از زنی «ملیحه» که از خواب گرم صبح مزگان هنوز باز نکرده

هر روزه صبح زود در ایستگاه سر خط دهها مسافر از رنگ هر کوزه می‌دوید: او نیز بی‌توقع لیختند یا سلام خیل مسافران را میبرد سوی کار زاننده بود او.

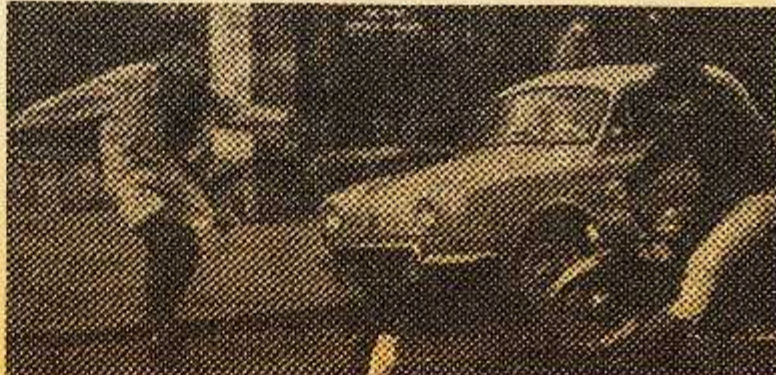
او مشناخت ساکن هر کوی و کوچه را زن، مرد، پیر، کودک، یا دختر جوان او دوست داشت مردم این «خط» را چون خانواده‌اش

اما به نمرود برایش دست زمان بروی زمین طرح تازه ریخت سبلی زخلف دید که در طول راه او خشم و خروش خود را در مشت‌های خویش فریاد میکنند زن، مرد، پیر و کودک با دختر جوان یا چهره‌های سوخته از برق انعام فریاد از شقاوت جلاد میکنند

این چهره‌ها برایش بودند آشنا احمد، علی، قتی، حسین، اکبر آن موسفید مرد موقر... پاره زشوق گوشت به «قرمز» برشانه خیابان. لختی درنگ کرد پوشاند چهره‌اش را لیختندی از غرور

ناگه نمای تانک ز «سرچشمه» شد پدید ولدر برایش گروگی قراق هم رسید گوشش صدای نعره جلاد را شنید: «سربازها! بزاتو: آتش باختر!» موجی رژیم و وحشت بریکرش دوید فریاد زد: لابد مردم بخون کشند پاره ز خشم گوشت سپس بر «بدال» گاز فرمان به‌چپ - سرعت سد کرد جاده را سدی بنا نمود ز آهن بین دوجو خشم و شقاوت

«آتش کشید» نعره جلاد را شنید فریاد تیر و غرش رنگار - باتک شعار دود و یجید در فضا از بعد لحظه‌ای زان سد عزم و آهن ولسان تلی غریب دود و مشک بجای مالد «او» سر لباده بر سر «فرمان» باریکه‌ای زخون بسوی جوی مرانشاند



ایرانی‌زندانان...
● «Z» فیلم برجسته‌ای که سالها در اسارت سانسور جهانی

مردان حق...

بقیه از صفحه ۱۹

انتکیز، بلکه به آهنگی سرشار از غرور و مملو از آمادگی برای جانبازی و نثار خوششان فریاد میزنند.

مردان حق زنداند

یا گشته در میدانند

و مردم رهبرانی این چنین را باوردارند. رهبرانی که نه از دور دستی بر آتش داشته باشند نه، بلکه رهبرانی را که جان برکف در میان آتش، برای مردم و برای سرکوب کردن آن دولتهای ضد مردمی ۲۵ ساله اخیر کارشان به شهادت، تبخیر، زندان و شکنجه گاهها کشید. مردم اینان را قبول دارند و باور می کنند که از مردمش و با مردم.

دوره انتقال

غیر از این هر که باشد و هر چه، مورد پذیرش مردم نیست و نوامی نخواهد داشت. البته مردم هم میدانند که برای شدن آنچه که می خواهند زمان لازم است، و دوره انتقال و مردانی که در این دوره انتقال زمام امور را در دست داشته باشند، اما مردم این را هم میدانند که این دوره را باید خود آنها بشناسند و تعیین کنند، و زمام امور را نیز خود آنها بدست زمامداری بدهند که آنها با توجه به همهی آنچه که در بالا رفت شایستگی خویش را و نیز وابستگی خود را به مردم و نه به طبقه ای خاصی که تا امروز همه کاره بوده اند نشان داده و ثابت کرده باشند. آقای بختیار این خواص را ندارد.

آقای بختیار از میان مردم و در جهت عملی کردن خواست و انقلاب مردم انتخاب نشده اند. مردم به این دلایل باورشان این است که: بختیار آمده تا ساخت موجود را رنگ و لعاب بزند، اما واقعیت همان خواهد ماند که هست و همان که مورد قبول و خواست ما نیست.

مشکل از سوی مجلسها

اما بختیار يك مشکل کوچک بغیر از این مشکل بزرگ که اشاره شد، هم دارد. مشکل فرعی، مشکلی است که خود ایشان هم گویا اشاره ای واضح بدان داشته اند. مشکلی که از سوی مجلسها بروز کرده یا خواهد کرد.

مجلسیان بنا بر آنچه که دیده ایم وثبت کرده ایم و قابل انکار نیست، شریکان جرم دولتهای پیشین بشمار میروند. اما این مجلسیان، حال که نسیمی از آزادی وزیده شده است - و این نسیم را چه پردها و گران بدست آورده و احساس کرده ایم - و شاید هم بخاطر نزدیک بودن دوران انتخابات جدید دچار حالتی تاکنون ندیده شده، شده اند. یعنی مجلسیان گویا میل به مخالفت را در خویش تقویت کرده اند. صد البته که بختیار با هویدا، آموزگار، شریف امامی و ازهارای نمی تواند برابر باشد، هر چند که این همه از يك طبقه برخاسته و نهایتاً يك وظیفه برعهده دارند. اما در میان آدمهای يك طبقه نیز تفاوت های کم و بیش و گاه حتی چشمگیر هم می توان دید. و از قضای روزگار برای آنکه معلوم شود مجلسیان تاجه اندازه از مرحله مردم پرترند، و برای آنکه

تمام آنچه که در حق ایشان گفته و گمان می شود به اثبات برسد، دست تقدیر یا هر چه که بنامیم داسی ظریف بر سر راحتان گذارده.

شوخی چشمی با...

این دام همین دولت بختیار است. که بهر حال با توجه به دولتهای ۲۵ ساله اخیر در نگاه اول آنچه به فساد آلوده نیست. و برنامه ای تقدیم کرده که در چند سال پیش، می توانست يك برنامه انقلابی شمرده شود. شوخی چشمی طبیعت نیز درست در همینجاست که دامن مجلسیان را می گیرد. آنها - که به هویدا، آموزگار، شریف امامی، ازهارای و به دولتهای پیش از آنها رای اعتماد دادند، حالا در برابر بختیار قیافه ای نه آنچه مطیع و نه آنچه تابع بخود گرفته اند.

در يك کلام باید چنین گفت اگر این دولت بختیار و این برنامه قرار است در مجلس ۱۰ رای گیود بیاورد، هویدا و دیگران می بایست کلا رای گیود می آوردند. دست طبیعت، یا هر چه که بنامیم با مجلسیان چنین بازی می کند آنها که در پشت از دولتها بوده اند، حالا ناچارند، با دولتی مخالفت کنند که نسبت به موافقت گرفته ها صد درجه بهتر است. اما نه اینکه همین هم مورد قبول مردم باشد. سخن پیرامون مجلس را با يك سؤال و قبل از آن با يك توضیح به پایان می بریم. توضیح آنکه در مجلس گروهی هستند که دستکم در این چند ماهه همواره درست مخالفت داشته اند. بنا بر ادعای خودشان آنها همیشه مخالف دولتها بوده اند. سؤال این است آقایان شما که مخالف هستید، بغیر از این مخالفت کردنها، آیا می توانید بگوئید با چه چیز موافقت دارید؟

اطلاعات...

بقیه از صفحه ۲۹

که اگر پولش را ندهید چنین و چنان می کنیم. گفته رئیس شعبه اعلانات را تصدیق کردم چون سه چهار هفته پیش بود که معاون موسسه نزد من آمد و این فاروایی و تهدیدات کیهان را نسبت به موسسات اعلان دهنده باطلاعات نزد من آورد و گفت: چاره ای نداریم جز اینکه در ماشین خانه را مهر و موم کنیم و روزنامه را صبح بیرون ندهیم تا صفحات وسط بدست کیهان نیفتد و از روی اعلاناتی که ما داریم لااقل همان روز نتوانند استفاده کنند و مزاحمتی برای مردم فراهم نمایند.

باز سؤال اعلانات گفت: ما هر روز دچار این مشکل هستیم، هر روز صاحبان اعلانات بما مراجعه میکنند و از تهدیدات روزنامه کیهان نسبت به صاحبان اعلانات بازگرافی شکوه و شکایت دارند، صاعدی گفت: فلانی بجان شما اینها از دو سطر اعلان که در اطلاعات چاپ میشود نمی گذرند همان ساعت که روزنامه در می آید مثل اجل معلق به اعلان دهنده حمله می کنند و او را مورد بازخواست قرار میدهند که چرا اعلان باطلاعات داده ای و بما نداده ای و باید حتما اعلان در کیهان هم چاپ شود، بالاخره بی اجازه یا با اجازه چاپ می کنند و برای گرفتن پولش رسوائی راه می اندازند.

در حاشیه رویدادهای مجلس

بقیه از صفحه ۱۱

ریاست حل کنند.

اسحق نژاد و افتخار که زودتر از همه به مجلس آمده بودند با هاشمی و صدیق اسفندیاری درگیری پیدا کرده بودند. اخلاقیور فریاد میزد ما يك هفته در اینجا خوابیده ایم حالا آقایان از راه رسیده اند و میخواهند نطق کنند.

هرزندی با خواهش و تمنا همه مسائل را فیصله داد که ناگهان هاشمی از راه رسید و همه توافقات را به هم ریخت. اسحق نژاد با خشونت به او اعتراض کرد که تو هیچی سرت نیسه.

افتخار قاله داشت که در این چند روز حتی به ما نقت و بخاری هم ندادند و ما در سرما روی میله ها شب را به صبح رساندیم، حالا آقای هاشمی ادعای غبن میکند.

ناگهان عباس میرزایی سر آسیمه از راه رسید که من هم مخالف هستم و باید نوبت اول یا دوم را بمن بدهید. اما آتش آفتاب شور بود که قربانی لیس رئیس سازمان کارگران هم گفت به یقین کار به کجا کشیده که عباس میرزایی هم مخالف شده است.

● بحث درباره رویارویی اقلیت به هنگام رای گیری دولت، یکی از داغ قرین مباحث روز بود چون دکتر مرقسی مشیر و چندتای دیگر از نمایندگان اعتقاد داشتند که باید بعنوان اعتراض جلسه را به هنگام رای گیری ترک کنند، اما گروه دیگری معتقد بودند که باید ماند و رای مخالف داد.

● نژادشاگردان مجلس ظاهر آنگنجایش

سخنرانیها..

بقیه از صفحه ۱۵

تا ۲۷ دیماه از طرف این سازمان هفته ای بازگشایی دانشگاه اعلام شده. سازمان ملی دانشگاهیان ضمن سپاس از طبقه روحانیان از تمام مردم می خواهد تا حصول پیروزی کامل، مبارزات خود را ادامه دهند و نگذارند دانشگاه، این سنگر آزادی از دست مردم بیرون رود. سپس حرفهای نماینده دانشجویان با جملات درود پر تو برادر دانشجو، دانشجو شهادت مبارک آغاز شد.

- «بنام خداوند درم کوبنده ای ستمگران که علیه حامیان امپریالیسم به پا خاسته اظهار می کنم که با خصوصیات ویژه نهضت آزادی ملت ایران برنامه های طرح ریزی شده سازمان های جاسوسی و اطلاعاتی استعمارگران جهان چون سازمان «سیا» یا شکست روپرو شده و خواهد شد، و سیاست تقویض کاپیتها در یکساله ای اخیر همه حاکی از دستپاچگی و پوسیدگی رژیم این جلادان است. حامیان امپریالیست آمریکائی با ایجاد کمبودهای مصنوعی می خواهند در صفوف فتردهای ملت پهاخته، رخنه کنند. دولت غیرقانونی شاهپور بختیار قادر نخواهد بود ملت ایران را فریب دهد. ما دانشجویان تا پای جان در روشن کردن

هفتاد نفر میمان را دارد در حالیکه بیش از نوبست نفر نامشمار مراجعه کرده بود، عجیب آنکه همه نمایندگان به این عده قول داده بودند که برای تمایز آنها را به قمار جلسه خواهند برد. اما این وعده هم مثل بسیاری دیگر از وعدهها آنها عملی نبود و عملی هم نشد.

● بعد از آنکه نطق نخستوزیر پایان گرفت ناگهان از لژ خانها صدای گفتزدن شدیدی برخاست. بلافاصله دکتر سعید اخطار کرد که طبق مفاد آئیننامه، نامشگران حق ابراز احساسات ندارند، و پزشکپور هم به اخطار نظامنامه ای پرداخت و گفت باید کمیسیون را مأمور ساخت تا به این ابراز احساسات نامشگران رسیدگی کند.

این یکنواختی پزشکپور از آنجا ناشی شد که گروهی از نمایندگان معتقد بودند که بستگان و خویشان نخستوزیر هستند که به ابراز احساسات پرداخته اند.

● در همین جلسه رستم رفتی نماینده اکثریت اعتراض کرد که چرا بعضی از نمایندگان مجلس برخلاف سنت جاری، مذاکرات جلسه خصوصی را «فاش» ساخته اند. و موهبی که این مسأله را عنوان کرد شدیداً نوبی چشمهای محسن پزشکپور خیره شد. پزشکپور بلافاصله پاسخ داد که اگر افشای مذاکرات خصوصی «گناه» است من این گناه را با کمال میل میپذیرم، چون امروز جامعه ما با مسائلی روبروست که جایز نیست تا مردم را از سیاست و مسائل آن دور نگهداشت.

● غلامحسین دانشی و مهین دخت صنیع گریبان دکتر مرقی مشیر را گرفته بودند که تو با مصاحبهات آبروی ما را بردهای دکتر مشیر هم پاسخ داد که «آبروی این مجلس را، اکثریت هویدایی به یاد داده است. آنها که چشم بسته همه لواط دولت را با احسن احتساف به تصویب رسانده اند».

این مجلس...

بقیه از صفحه ۱۱

خواست، به تصویب میرسید.

نمایندگان این دوره، چندشبهانه روز، در مجلس متحصن، تا در موافقت با لایحه بودجه تقدیمی آقا داد سخن در دهند و زبان به تصحین و ستایش آن، بکشایند.

و حق هم داشتند، چرا که آنان، نمایندگان قومی مجریه بودند و نه مردم. و حق آن بود که از همان دولت غاصب، حمایت کنند، نه مردمی که سبوره زورگوییها را تحصیل می کردند و هستی اشان، به تقاراج می رفت.

رای اعتماد

برای این مجلس دولتی و مدافع دولتمردان فرقی نمی کرد، که چه کسی بعنوان نخستوزیر به آن ها فرمان می دهد، مهم این بود که یک نفر نخست وزیر بشود و آن ها لژ «آن» نخست وزیر حمایت کنند.

بعنوان مثال، همین مجلس، با اتفاق آراء به دولت «هویدا» رای اعتماد داد، و همین مجلس به اتفاق آراء، دولت آموزگار را تأیید کرد و باز همین مجلس، به دولت شریفی امامی و حتی به دولت نظامی از هاری هم رای اعتماد داد. و آن هم با آرای نزدیک به اتفاق...

حالا همین ها، به دولت بختیار هم رای تمایل داده اند و حتما رای اعتماد هم خواهند داد.

بختیار باید بداند

مسئله این است:
- اگر جای بختیار، اصغر قائل کاندیدای

نخستوزیری بود، باز هم این مجلسیان به او رای تمایل می دادند؟
- اگر بجای بختیار، یک آدم دیگر نخست وزیر می شد، آنوقت، اینان چه می کردند؟

- و حالا که بختیار، رای تمایل گرفته است، نخست وزیر هم شده است و رای اعتماد هم خواهد گرفت، تا چه حد باید به این درای ها متکی باشد؟ آیا او تصور می کند، داراعه مجلسیان، آراء ملت ایران است.

تردید نیست، آقای بختیار، هوشیارتر از آن است که چنین اشتباهی بکند و عاقل تر از آن است که تصور کند عباس میرزایی بر جای «سیدحسن مدرس» تکیه زده است...

و درست به همین دلایل است که مجلس «رستاخیزی» غیرقانونی است و قبل از آنکه در باره بختیار و دولت اش بحث کنند، باید متحمل اعلام شود. و در اولین فرصت، برای تشکیل یک مجلس «ملی» انتخابات آزاد، انجام گیرد...

«کتر مسعود فروزان»

**پذیرش تحصیلی
و ترجمه
خدمات آموزشی از اروپا
امریکا و هندوستان
تلفن ۹۳۹۴۵۰
۹۲۱۶۵۰**

نقشه های پلیدانه ای امپریالیسم کوشش خواهیم کرد.

کانون و کلا

پس از آن متین دفتری، نماینده کانون و کلا سخنانی ایراد کرد:

« ما جدا از دانشگاهیان نیستیم زیرا همگی ما از این دانشگاهها ارتزاق نموده ایم و پیوسته علیه استثمار و استثمارگام برداشته ایم.» سپس به نقش دانشجویان و استادان در جریان تشکیل مجلس دوره چهاردهم و راه گشایی آنان برای ورود دکتر مصدق به دوره پانزدهم اشاره کرد.

پس از آن «محمدعلی سفری» دبیر سندیکای نویسندگان و خبرنگاران از سوی مطبوعات به مناسبت گشایش و استقلال دانشگاه چنین آغاز سخن کرد:

« بشکنی ای قلم ای دست اگر پیچی از خدمت محرومان سر»

برای مطبوعات و قلمزنان که هنوز بیش از یک هفته نیست که از سلطه ای استثمار و استثمارگران رها شده اند موجب افتخار است که در صفحات اول خود گشایش دانشگاهها را اعلام کنند. چکمه پوشهای ستاره بردوش که غلابان حلقه بگوش استبدادند نگذاشتند پیامان را بگوش جهانیان برسائیم و نیز

در اعلامیه ای دفاع از آزادی مطبوعات خواسته شد که روسای چشم و گوش بسته دانشگاهها از بیروی کورکورانه دست بردارند و دست کمک و یاری سوی دانشجو و استاد دراز کنند.

دانشگاه صنعتی تهران

دانشگاه صنعتی تهران، پشتیبانی خود را با پیامی برای دانشگاه تهران اعلام کرد، که دانشگاه سنگر آزادی است و جامعه پزشکان و دندانپزشکان به نمایندگی دکتر راشد اقدامات و همسنگری پزشکان را با قشرهای مختلف مردم در راه آزادی خاطر نشان کرد و ادامه داد: همدوش و همگام با روحانیان و تمام اقتضای مبارزه را ادامه خواهند داد.

نمایندگان وزارت نیرو، شرکت نفت دانشگاه آزاد، محیط زیست و بانک مرکزی همگامی خود را با ملت ایران و دانشگاهیان اعلام کردند.

سنجایی

سپس دکتر کریم سنجایی چنین آغاز سخن کرد:

« بنام خدای بنام ملت بزرگ ایران، بنام آزادی و بنام استقلال به شما برادران و خواهران درود می فرستم و بازگشایی دانشگاه را تبریک می گویم.

تاریخ ۲۵ ساله مادور تاریخ است. یک تاریخ

سیاه و آن تاریخ استثمار و آلت دست استبداد است و دیگر تاریخ آزادی خواهی و حریت خواهی تمام ملت ایران است و حاکمان و جباران میخواهند ثمره حریت و آزادی ما را به باد دهند و زندانهای پر از زندانیان گناه ناکرده و شهیدان به شهیدان پیوسته را سندی بر این گفته میدانم. همه شاهد پیروزی ملت ایران هستیم، و این پیروزی را مدیون کوشش مردم هستیم. با وجود سازمان امنیت و حکومت پلیسی رژیم و با وجود آنکه مردم شهید دادند و جوانانشان کشته شدند دست از مبارزات خود نکشیدند و سپس دکتر سنجایی این پیروزی را از سوی مردم با پیامی به پیشرو بزرگ اسلام امام خمینی تبریک گفتند و همچنین خاطر نشان ساختند که به زودی یک ملت مستقل و متحد در خاور میانه بوجود خواهد آمد و در تمام ملت های خاور میانه را خواهد گرفت...» سپس دکتر سنجایی استادی بازنشسته از سوی نهضت آزادی ایران و آقای بهشتی یکی از روحانیان مجاهد نیز سخنانی ایراد کردند. و در آخر مادر شهید داده رضایی ها، مادر ایران، مادر مردان و دختران شیردل و مجاهد نیز حرفهای خود را اینطور آغاز کرد:

« درود من بر تمام خواهران و برادران مجاهد و شهیدای راه آزادی... و سپس از تمام مردم خواست تا این سنگر آزادی را از دست ندهند.

تدریس خصوصی
زبان، ادبیات و فن ترجمه
آلمانی و بالعکس
تلفن ۲۲۶۵۰۳

شرکت
تاسیساتی
سن قک

تعمیر و نصب و نگهداری
شوفاز تلفن ۶۸۲۴۱۳

اخذ پذیرش تحصیلی ۴۸ ساعته

از امریکا - انگلستان
دبیرستان و دانشگاه
نادری - چهارراه قوام - ساختمان فوقانی
طبقه چهارم ۳۷۵۵۳۷

ترجمه
رسمی
مدارک

خیابان کوروش کبیر -
باغ صبا کوجه میرجهانگیر
ساختمان ۶۱۸
تلفن ۷۵۱۰۳۳

اخذ پذیرش فوری
از دانشگاهها و دبیرستانهای
امریکا و G.C.E از انگلستان
تلفن: ۳۱۸۲۲۴

مکالمه انگلیسی
بدون گرامر
۸۴۲۸۶۲

انگلیسی تضمینی
کنتراتی ۸۹۱۶۶۰
مکالمه انگلیسی توسط
MISS MORLIN ۸۹۱۶۶۰

اخذ پذیرش و ترجمه
رسمی فوری

دارالترجمه رسمی سپهر
عباس آباد - فرسیده به ۴ راه قصر ساختمان ۳۵۳ طبقه ۴
تلفن: ۸۵۸۰۴۱

خریدهای مخصوص
و استثنائی

مانند پوشاک، وسایل آرایش و قطعات کوچک و کمیاب
انواع اتومبیل و ماشین آلات از کشورهای خارج
تلفنهای ۶۶۹۷۸۱ و ۶۵۰۴۹۳ و ۶۴۹۳۰۰

کلیه دروس دبستان،
راهنمایی و نظری

با تضمین دبیر
تلفن: ۸۴۵۴۱۵ - ۸۴۲۸۶۲

شوفاز

تاسیسات و تعمیرات - نگهداری شوفاز
برق - تهویه - چیلر - سردخانه های
ثابت و متحرک و غیره

فوری ۸۲۲۵۸۶

آموزشگاه رانندگی
بهار

میدان ۳۴ اسفند روی روی
سینما انبوسال ضلع شمال
غربی تلفن: ۹۲۰۲۹۶

آموزشگاه رانندگی
جمشید

زیر نظر استادان با تجربه
هاشمی، جنب میدان سپاه
دانش تلفن: ۹۵۳۸۹۵

برای اخذ پذیرش معتبر از امریکا
و انگلستان با مشاورت کنید

تلفنهای: ۶۸۵۱۳۴ و ۶۸۴۵۳۰

اخذ پذیرش ۳ روزه در اصفهان

پذیرش از آمریکا و انگلستان
ترجمه رسمی مدارک تحصیلی
خدمات آموزشی داریوش - خیابان میر
نبش شاه عباس ثانی - ساختمان میر
تلفن: ۴۰۹۸۴

اخذ پذیرش و ترجمه مدارک (سریع)
آمریکا و انگلستان و فرانسه (سه روز)
اجرت پس از اخذ پذیرش

پانسیون شبانه روزی - رزرو جا و کلیه خدمات
تهران - کوروش کبیر - بل سیدخندان - ضلع شمال شرقی
طبقه دوم - بانک صادرات و گفش وین
تلفن های ۲۳۸۷۹۹ و ۲۳۹۱۱۸

مشاورین آموزشی درفش

اخذ فوری پذیرش تحصیلی، دبیرستانی
و دانشگاهی

از اروپا - آمریکا و هندوستان

میدان ۲۴ اسفند - اول آیزنهاور - کوی مهرناز
(درب خروجی سینما سانترال) ساختمان ۳۶ - طبقه سوم
تلفن ۹۲۳۱۲۷

نگران عقب ماندگی

تحصیلی خود نباشید
در این مورد
می توانید با ما تماس
بگیرید - تلفن:
۹۳۹۴۵۰-۹۳۱۶۵۰

اخذ پذیرش تحصیلی

۴۸ ساعته
از کشور فرانسه با شهریه
۳۵۰ فرانک
تلفن های:
۸۵۸۰۴۶-۸۵۰۸۳۴

اخذ پذیرش
تحصیلی

دبیرستانی
تادانشگاهی
از کشورهای
آمریکا
انگلستان

فیلیپین
اسپانیا

دفتر منصوری
نشاط
تلفن
۶۶۰۳۳۴ و
۶۶۰۴۸۴

خدمات ویژه تحصیلی سازمان آرش

اخذ پذیرش تحصیلی از کشورهای آمریکا
انگلستان - کانادا - سوئد - آلمان - هندوستان

فقط فرانسه ۴۸ ساعته

تدریس خصوصی زبان های انگلیسی - آلمانی - فرانسه
و سایر دروس دبستانی - راهنمایی و دبیرستانی

تلفن های ۶۶۹۷۸۱-۶۵۰۴۹۳-۶۴۹۳۰۰

دانشجویان شهرستانی می توانند با درس امیرآباد
شمالی ساختمان ۲۴۹ - شماره ۱۰ سازمان آرش
مکاتبه فرمایند

شرکتی نو و گسترده در تمام تهران به منظور تأمین یک خدمت رفاهی همگانی نیازمند همکاری تمام وقت اشخاص مشروطه زیر می باشد.

- ۱- سرپرست قسمت دوشیزه یا بانو، دیپلم به بالا، سن ۳۰ سال به بالا با تضمین ۱۲ نفر
- ۲- مسئول باجه و فروش ۲۰ سال به بالا دوشیزه یا بانو حدود دیپلم، با تضمین ۳۰ نفر
- ۳- نامه رسان، موتور سوار، سیکل به بالا با تضمین دو نفر
- ۴- پیشخدمت و مسئول نظافت ۳۰ سال به بالا متأهل ۱۰ نفر

برای تعیین وقت مصاحبه صبح ها با تلفن شماره ۶۴۹۳۰۰ تماس حاصل فرمایند

شرکت سوپر پاك حتى جمعه ها

سر ویس خشک شویی، موکت، مبلمان، تشک اتومبیل، نظافت کلی ساختمان، نقاشی و تزئینات ۸۴۸۳۰۹

شستوی موکت ۵۰ ریال
شستوی فرش ۷۰ ریال
نظافت کلی ساختمان و تزئینات منزل فوری در محل

تلفن ۸۵۳۹۰۹

نوسازی و تعمیرات ساختمان

شرکت آرتاج
تلفن: ۶۶۵۲۷۰-۶۴۸۵۵۲

دنیای موکت

کاغذ دیواری، موکت، کف پوش و نقاشی ساختمان
تلفن: ۷۵۴۸۷۲-۷۵۴۸۸۵-۷۶۹۹۰۳



دورا کلین سرویس آمریکا

خشک شویی مبلمان، موکت، فرش و تشک اتومبیل در محل. مطابق با آخرین تکنیک متداول در آمریکا
گزینه بهترین
۸۴۵۶۸۳
۸۴۸۳۹۶-۸۴۸۳۹۵



شرکت آمریکن کلینر هوم سرویس

خشک شویی موکت- مبلمان تشک اتومبیل - پرده در محل - واکس پارکت - موزائیک و مکالموم
تلفن های ۷۵۳۸۸۵ و ۷۶۹۹۰۳ و ۷۵۳۸۷۲

سازمان ارقام
انواع ماشین های تحریر فارسی و لاتین جهت اجاره موجود است تلفن ۳۹۲۸۵۲

پاك كلين
خشک شویی - میل، موکت، فرش پرده بانص
تلفن ۲۳۹۶۰۲

قالی شوئی و خشک شوئی اطلس

خشک شوئی مبلمان و موکت و تشک اتومبیل بادستگاه های آمریکائی، یک دست ۱۵۰ تومان
تلفن ۹۷۵۴۳۰-۹۵۲۵۴۶

مؤسسه فنی متین
تشخیص ترکیدگی لوله بادستگاه الکترونیک ترمیم بنائی و لوله کشی و لوله باز کنی فوری
تلفن های ۸۵۱۷۷۱-۵۹۲۳۹۶

بازرگانی شریف
بیوک - شورلت - تویوتا - فیات - رنو - کلف نقد و اقساط
تلفن ۸۹۶۸۷۸-۸۹۹۹۸۶

شرکت الکترو آیفون
سیم کشی ساختمان (فشار قوی و ضعف) نصب و تعمیر کلیه ادوات برقی مدار و ادارات نصب و تعمیر همه نوع دربازکن و ارتباطات داخلی و سانترال هتلی و
تلفن رئیس و منشی
تلفن ۶۴۶۲۳۴

سازمان تهیه مسکن رایبسون
بزرگترین مرکز اجاره بایرانی و خارجی و خرید و فروش
تلفن: ۶۵۵۱۳۷-۶۵۹۹۷۰
۶۵۵۴۲۶

قالی شوئی بیوک
به سرپرستی داریوش
تلفن های ۹۷۷۱۱۸ و ۵۵۱۳۶۰

چمبر لین سرویس
خشک شویی موکت، فرش، میل، انواع پرده
تلفن ۸۴۹۱۰۲-۲۶۲۹۳۱

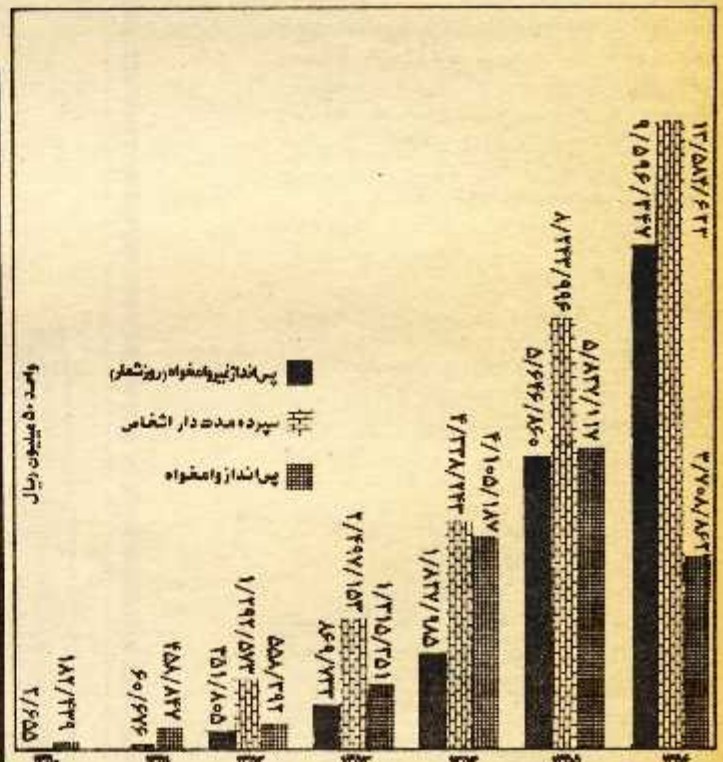
ایران کامو
کاغذ دیواری، موکت، کف پوش، فرش ماشینی و نقاشی ساختمان فوری
تلفن ۸۴۸۳۰۷

لوله باز کنی
۶۸۲۴۱۳

موفقیت دور از انتظار و استثنائی پس انداز و وام مسکن کورش بزرگ مثالی درخشان در خدمات اقتصادی و انسانی

پس انداز و وام مسکن کورش بزرگ اولین و پیشرفته ترین
پس انداز و وام مسکن در ایران است که خدمات اقتصادی
و انسانی خود را در جهت پرداخت وام مسکن در کمترین مدت انتظار
و ابداع پس اندازهای نو و سودآور با موفقیت کم نظیر ادامه میدهد.

نمودار فعالیت کورش در سال ۱۳۵۶



نمونه ای از فعالیت نوآورهای کورش در نیمه اول سال ۱۳۵۷

وام مسکن کورش بزرگ
کمترین مدت انتظار
برای وام مسکن

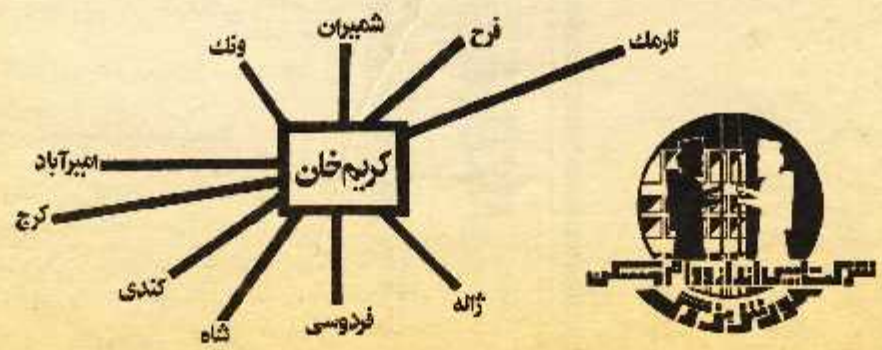
وام اختصاصی
وام استثنائی
خاست جدید

وام استثنائی
برای مشتریان خاص کورش
در سال ۱۳۵۶ به میزان ۱۳۳/۲۲ میلیارد ریال
تخصیص یافته است.

وام اختصاصی
برای مشتریان خاص کورش
در سال ۱۳۵۶ به میزان ۱۸۱/۵۰ میلیارد ریال
تخصیص یافته است.

وام مسکن کورش بزرگ
در سال ۱۳۵۶ به میزان ۱۸۲/۳۶ میلیارد ریال
تخصیص یافته است.

پس انداز و وام مسکن کورش بزرگ با پنداری نو و اندیشه های سازنده در خدمات اقتصادی و انسانی



برای آگاهی بیشتر با مدیران ۱۱ شعبه پس انداز و وام مسکن کورش بزرگ در نزدیکی محل کار و خانه تان تماس بگیرید

MEDIA

زلزله...

ساعت ده شب بود و کوچه تنگ و تاریک محله مادر سکونی کامل، کورسوی چراغ های گرسوز و لمبای هفت و چندجور چراغ فتلهای دیگر از پشت پرده های رنگارنگ و کثیف حالت قبرستان و شام غریبان به کوچه داده بود. هیچ صدائی بگوش نمی رسید و اگر کسی روزهای این کوچه را ندیده بود که از هرخانه ده نوازده تا بیچه قد و نیمقد بیرون میاید و کوچه تبدیل به بازار شام می شود، باورش نمی شد که اینجا حتی يك موجود زنده هم وجود داشته باشد، این سکوت شب های فراوانی بهمین صورت حکمفرما بود ولی گاه گاهی هم باید این سکوت می شکست و امشب نیز با صدائی هولناک معلوم بود که یکی از همین شب هاست.

آقا بابا هراسان با زیرپیراهن و شلوار کشاده راه راهش از خانه بیرون آمد، چند لحظه ای سرتاسر کوچه را وارسی کرد و وقتی دید هیچکس از خانه اش بیرون نیامده قلوه سنگی برداشت و شروع به کوبیدن در خانه رحیم آقا کرد. چند دقیقه ای طول کشید که رحیم آقا خواب آلود بیرون آمد آقا بابا یقه رحیم آقا را چسبید که آقا متوجه زلزله شدن؟ رحیم آقا که هنوز در چرت زدن بود یکمرتبه خواب از کله اش پرید و با چشمان از حدقه بیرون آمده پرسید: چه زلزله ای.

- به مگر این صدای وحشتناکی که اومد نشنیدین؟

- نه من خواب بودم.

- حالا از این حرفها گذشته هرچه زودتر مردم را از خواب غفلت بیدار کنیم چون زلزله برگشت داره اگر دوباره برگردد از این کوچه فقط به تپه خاك باقی میسونه.

- حالا از کجا معلومه که اون صدا صدای زلزله بود ممکنه به صدای دیگه ای بوده

- نه آقا چرا از مرحله برتی من با این سن و سالم اگه صدای زلزله رو نتونم تشخیص بدم که واسه لای جرز خوبم

- اصلا مگه زلزله صدا داره؟

- صدا که داره هیچی صداشم به طور مخصوصیه، واسه همینکه من شمارو بیدار کردم من خودم تا حالا زلزله های عجیب و غریب دیدم، یادم میاد چندین سال پیش يك همچین صدائی اومد هرچی من گفتم بابا این زلزله اس کسی گوش نکرد. چند روز بعد از اونطرف دنیا خبر دادن که در فلان محله یعنی همون محله ما زلزله اومده اونوقت رفته به یکی یکی مردم گفتم که اگر ما به حرفی میزنیم بخار معده نیست. حالا میکم در خونه هارو بزنیم تا مردم به یه جای امنی کوچ کنن.

- من که مطمئن نیستم میکم مردم بیچاره از خواب و زندگی میفتند.

- عجب آدمیه به حرف من ریش سفید اعتماد نمی کنی خوب اگه فردا کوچه کن- فیکون شد نیای بگی فلان و بهمان

- اگه کوچه کن فیکون بشه که دیگه من نیستم تا چیزی بکم.

- تو اصلا بفکر جون مردم بی گناه نیستی الان آقای مشکوری رو بیدار میکم اون هرچی باشه معلم بچه های ماست اهمیت موضوع را بیشتر می فهمه. رحیم آقا که دیده حریف آقا بابا نمی شود زیر لب گفت استغفرالله، خدایا امشب را بخیر بگردان.

آقا بابا که در عقیده خود کوچکترین

آیدا اشرفی



هدیه شاهانه شما وقت پارک پارک باشد هرگز نمی آید موشر نمی شود

هریک از محصولات پارک در نوع خود بی نظیر است.
پارکو ۷۵ هدیه ای که معرف بلند نظری و روشنگری شما است.
پارکو ۱۸۰ قلم نسل امروز، یک شاهکار مدرن هسری که با دو ضخامت می نویسد.

پارکو ۴۵ محبوب همه، هم بطور معمول جوهر میگیرد و هم با کارتریج کار میکند.

پارکو ۲۱ نویدی هم برای زیبایی و هم برای مرغوبیت قلمی برای همه تی بال پارکو مشهورترین خودکار جهان که عمر آن ۵ بار طولانی تر از سایر خودکارها است.

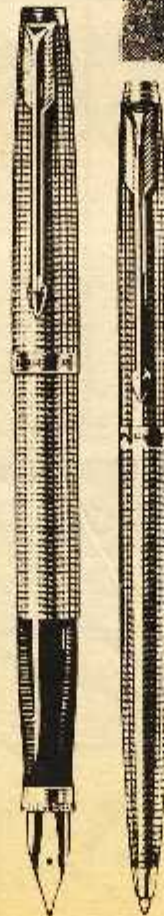
قلم ماژیک پارکو، نرم ترین قلمی که هرگز دست را خسته نمیکند، در عزیزان.

پارکو ۲۵ زیبا و با استحکام، با نوک مخصوص تمام استیل.

پارکو فالگون ۵۰ قلمی که به سدی عذاب و به نرمی برمی نویسد.

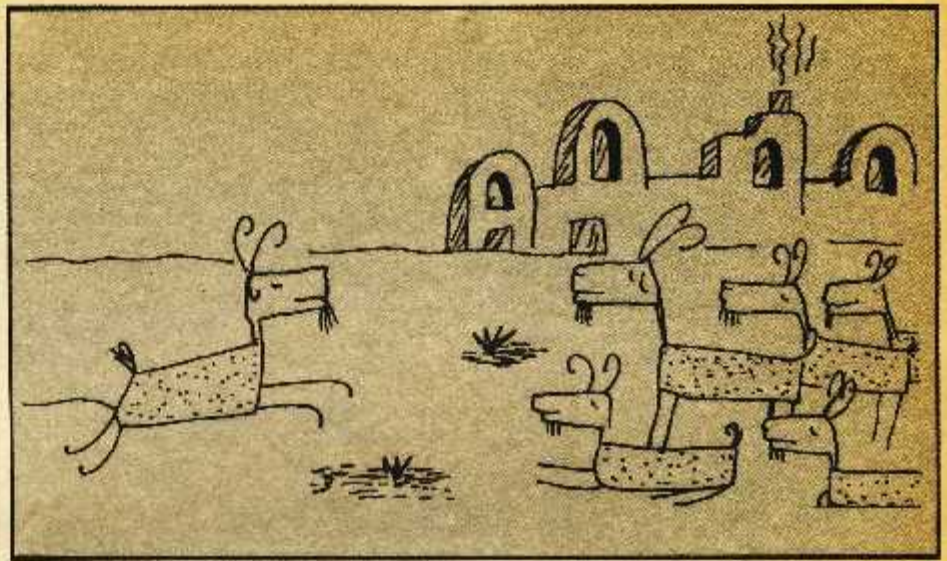
فلوئینگ بال پارکو شاهکاری که نوشتن را در گون میسازد مثل یک خودکار نرم، مثل یک خود نویس ظریف است.

نماینده انحصاری در ایران: شرکت ادکا خیابان سپهبد زاهدی ساخته پارکو شماره ۱۵۵۵ تلفن: ۸۲۶۳۰۴ - ۸۳۰۵۴۸ - ۸۲۷۰۵۵ - ۸۳۱۱۷۳



QUICK

 PARKER



- تو از کجا میدونی؟
 - قربان من صدایش را شنیدم.
 - کی اجازه داده بود توی این کوچه
 این صداها راه بیفته؟
 - زلزله که دست ما نیست یکمرتبه
 خونه‌های مردمو خراب می‌کنه.
 - مگه خونه تو خراب شده.
 - چرا خونه من خراب بشه.
 - پس خونه من خراب بشه بی‌سروپا.
 - قربان من چنین جسارتی نکردم.
 - پس می‌خواستی جسارت هم بکنی.
 - قربان اصلا ما غلط کردیم، هیچی

نبود.

- غلط کردی غلط میکنی و خواب منو
 میگیری من پدرت را درمی‌آزم.
 آقا بابا که به گل بند آورده بود جناب
 را بیشتر تشویق میکرد که صدایش را بلندتر
 کند و در همین وقت که جناب در حال اولیساتوم
 بود صدای جیغ یک زن همه را به خود متوجه
 کرد و همزمان زنی سراپا برهنه به وسط کوچه
 آمد.

- منو نجات بدین این مرد منو کشت.
 پدندان زن مردی عصبی و پریشانحال
 بیرون آمد.
 - زن خجالت بکش، حیا کن.
 زن که در دستش چیزی را محکم گرفته
 بود خطاب به جمعیت گفت:
 - آگه منو نجات ندین اینو میخورم.
 جناب جلو دوید
 - چی زو میخوری
 زن گفت این تریاکو میخورم خودمو
 میکشم، خونم میفته گردن شما
 جناب مثل ترقه پریده
 - حیفه زن این دو مثقال جنسه خرورش
 نکن.

- بتوجه به کار من دخالت میکنی
 - چطور بمن مربوط نیست تو این کوچه
 هیچکس بی‌اجازه من نمیتونه خودشو بکشه
 جناب رو به شوهر زن کرد:
 - آگه زنت خودشو بکشه من شکایت
 میکنم فردا پدرش را درمی‌آزم.
 مرد گفت جناب این دیوونه‌اس به حرفش
 گوش ندین
 زن زد تو گوش شوهرش
 - پدرت دیوونه‌اس بی‌شرف طلاق منو بده
 - جناب دست زن را گرفت که زن یکی
 هم تو گوش جناب خواباند.
 جناب که یکه خورده بود فریاد کشید
 پدروسخته جلو این زنتو بگیر این زنه
 یا زلزله‌اس

یکمرتبه آقا بابا جلو پرید
 - قربان عرض نکردم زلزله‌اس که جناب
 خواباند تو گوش آقا بابا
 - پدروسخته همه این جار و جنجال‌ها
 تقصیر توست فردا من از دست تو شکایت
 میکنم.

اوضاع که داشت حساسی بل بشو می‌شد
 عده‌ای جناب را گرفتند و به خانه‌اش بردند و
 چند نفری هم زن و شوهر را بسوی کشیدند...
 کم کم همه متفرق شدند و قه‌با آقا بابا بود که هنوز
 جلو خانه‌اش قرص و محکم ایستاده بود و
 داد میکرد که:

بابا زلزله برگشت دارم... من خودم
 زلزله دیدم.. حرف بی‌حساب نمی‌زنم....

این دعوا را ختم کنید که آقا بابا آتش‌قر شد.
 - چی چی زو مردم بیدار نشن من میگم
 مردمو باید بیدار کرد باید جوشون را نجات
 بدیم.

آقا معلم که دیگر دوام نمی‌آورد مثل
 اینکه بخواهند شما گردتیلی را تشبیه کنی یکمرتبه
 خواباند توی گوش آقا بابا که ناگهان غوغایی
 شد آقا بابا با آخرین قدرت فریاد کرد
 - آی هواره، بداد من برسید، این مرد
 منو کشت آی قاتل، چناینتکار... کمک... کمک
 در همین وقت یکی یکی در خانه‌ها باز
 شد و از هر خانه‌ای سه چهار نفر بیرون ریختند،
 آقای مشکوری که میدید الان آبرویش پیش
 شاگردهایش خواهد رفت سعی میکرد که
 آقا بابا را ساکت کند ولی او هر لحظه صدایش
 را بلندتر می‌کرد مردم که فکر میکردند آقا بابا
 چاقو خورده هر کدام دستوری میدادند

پاسبان خبر کشید... دست به چنانزه
 نرید، قاتل را بگیرید، آلت جرم را بگیرید...
 در همین وقت از لای جمعیت که کم کم
 دور طرفین دعوا حلقه زده بودند جناب پیدا شد،
 جناب استوار بازنشسته‌ای بود که در کوچه به
 جناب سرهنگ معروف بود. جناب معتقد بود
 که تمام تصمیمات مربوط به امور محله باید
 با نظر ایشان انجام شود و بهمین جهت هنگامی
 که او وارد معرکه شد سکوت عجیبی برقرار
 شد و همه منتظر نتیجه شدند.

جناب که سکوت جمع را دید سینه‌ای
 صاف کرد و خطاب به طرفین دعوا گفت:
 - من نمی‌فهم بدون اطلاع من چگونه
 در این کوچه قتل و کشتار راه می‌اندازید.
 آقا بابا که دست و پایش را گم کرده
 و صدایش به حداقل قوت رسیده بود گفت:
 - فردن اصلا مسئله قتل و جنایت نیست.
 - پس کدام پدروسخته‌ای داد میزد قتل
 و جنایت.

- قربان حقیر بودم ولی از دست این آقا
 معلم به تنگ اومدم به حرف من گوش نمیداد
 هرچی گفتم زلزله اومده باور نمیکرد.
 - کو زلزله.
 - چند لحظه پیش اومد.
 - پس کو؟
 - قربان بر میگردد.

شکی نداشت با اصرار تمام آقای مشکوری را
 از خانه بیرون کشید.
 - آقای مشکوری شما که اهل درس
 و علم و معرفت هستین به این جماعت بفهمونین
 که زلزله اومده.

- کی زلزله اومده؟
 - همین چند دقیقه پیش صدای غرش زلزله
 اومد. من میخوام مردمو نجات بدم.
 - خوب حالا که به خیر گذشته مردمو
 بی‌خواب نکنین
 - ده، آقا معلم شما چرا این حرف‌رو
 می‌زنی شما که سرتون تو کتاپه، شما مسئول
 بچه‌های مردمی فردا آگه مردم از خواب بیدار
 شدن دیدن صدخروار خاک اومده روشون شما
 مسئول!

- آقا من فردا هزار کار دارم بذارین
 بیخوابم.

آقای مشکوری در را بست و در همین
 وقت خون آقا بابا به جوش آمد جاک دهنش را
 کشید و با صدای نخرانیده فریاد می‌زد و با
 مشت به در خانه آقای مشکوری می‌کوبید.
 - آقا معلم شمارو اینجور وقتا میشه
 شناخت، شرافت و انسانیت شما کجا رفته، من
 از دست شما شکایت میکنم، فردا که بچه‌های
 مردم زیر خاک رفتن گریه و زاری راه میاندازی
 که طبیعت به ما ظلم کرد.

صدای آقا بابا در کوچه طنین انداخته
 بود و به هیچوجه رضایت هم نمیداد، آقای
 مشکوری که دید با این سروصدا خوابش حرام
 شده عصبانی‌تر بیرون آمد و آقا بابا را از جلو
 خانه‌اش هل داد.

- مرتبکه خجالت بکنی اینوقت شب چرا
 داد و هوار راه انداختی مگه تو خواب نداری.
 - بمن میگن مرتبکه، مرتبکه هیکنته!
 چار روزه اومدی تو این کوچه برای من شاخ
 و شونه میکشی.
 فردا آگه یک کاری نکردم از مدرسه
 بیرونت کنن

- آگه این کارو بکنی که خودم منون
 میشم تا از مشر چار تا مثل تو خلاص بشم.
 - رحیم آقا که دید کار دارد بیخ پیدا
 می‌کند بعنوان میانجی جلو آمد و دست آقا بابا
 را گرفت و خواهش کرد تا مردم بیدار نشده‌اند

برد و ازهی «هیر و شیما»

سروده‌ی نزار قبانی

ترجمه‌ی: امید

خیس است... خیس...
 دل من جوان دستمال مسافران
 خیس است.
 و همچون برنده‌ای...
 که قرن‌ها زیر باران، راهش را گم کرده باشد،
 و شیشه‌ای که،
 خیز آب‌های دریای قضا،
 به این سو و آن سویش می‌برد.
 نیز چون کشتی سوراخ شده‌ای،
 که در جستجوی راه نجات است؛
 جستجوی گرانه‌هلی که انتظارش نمی‌رود...
 □

دل من ای دوست!
 شهری در بسته است...
 که از این که ماهتاب
 به زیارتش آید، می‌ترسد.
 و از رزای ملال‌آور خویش
 دلنگ است.
 شهری با دیوارهای شکسته و
 پیاده‌روهای خلوتی که...
 برگ درختانی فرو پوشانیده است.
 پیش از تو ای کوچک من!
 سواران بسیار،
 به شهر من ناخته‌اند.
 و فوج‌های تاناک... و نیز...
 از جان گذشته‌گانی چند که سرانجام
 - ناگزیر - خویش را کشته‌اند.
 زنها! بدین دیوارها دست‌نمایی
 و زنها! کاین بت‌ها را لمس نکنی
 چرا که هر آن کس،
 آن‌ها را لمس کرده است،
 سنگ گشته...
 □

شهر من...
 راستی ترا با شهر من چه کار؟
 شهری که در پهنایش
 جز پشه چینه‌های نواهی دید و جزم‌قبره‌دانی؟
 و نیز هنگام زینستن دران،
 تنها یک رفیق راه می‌توانی یافت؛
 دلنگی...
 □

ریشه در امید (۱)

اسماعیل نوری‌علا

وقتی که باد وزیدن گرفت
 و شاخه‌های خشک قدیمی
 شکست و برچین زرد ریخت
 دیدم که خشم شاخه‌های جوان تازیانه شد
 بریکر بلند و ملتیب ازدهای باد،
 دیدم خزان
 - صریح‌ترین ظلم سال -
 از درد تازیانه به‌خود پیچید
 و فکر روشن خورشید
 در ذهن باغ
 عطر بهاری گرفت

●
 من باغ سینه‌ام را
 در این خزان گمشده
 پیدا کردم.

گذشت زمان

برای مسدق،
در سوگ‌اش

در این شب خزان زده سرد
 با این فغان مرغ شباهنگ
 ای نازنین من تو گویم
 افسانه‌ای زدل تنگ
 افسانه‌ای همه آندوه
 افسانه‌ای همه خورنگ
 تا

صبحدم که از در خاور
 خورشید صبح بهاران
 جانبخش و جانفزا ودل‌آور
 دامن کشد بگلستان
 با من نگوئی، چرا نمی‌گفتی
 این قصه گذشت زمان را
 گفتیم و گفته‌اند و پذیرفتی
 بند هزارساله باران را
 امروز کز شراب و شور جوانی
 مستی چنانکه خویش ندانی...
 حال دل پریش ندانی
 شادی که از همه سو گرمی

این دوره سیاه زمستان را
 اما بشهر و درد یازردی
 مرغ هزار نغمه بستار
 مردی که نوبهار جهان بود...
 نه نوبهار که خویش جهان بود
 صادق جواشک صبح بهاران
 بربرگهای لاله جان بود
 در آن شب خزان زده سرد
 چون نوگل بهار عیان شد
 قدش همی چون دانه‌ای
 چون سایه نیم نماند
 آمد که دست سرد ترا گیرد
 تویوفا بشت زدی او را
 آغوش گرم خود
 بروی تو بگشود

خنجر زشت زدی او را
 بر ما گذشت این شب پردرد
 پیوسته شب برقرار نماند
 فردا، سحرگهان که در دل این شب
 خورشید جان زخاورد دوران
 بگشود رخ باغ بهاران
 با من نگوئی چرا نمی‌گفتی
 این قصه گذشت زمان را
 گفتیم و گفته‌اند و پذیرفتی
 بند هزار ساله باران را

فریدون جنیدی

قسمتی از یک حرف بلند

در ساعت چهار صبح

سیر و س مشقتی

در ساعت چهار صبح
 بوی ولایت بی‌هق می‌آید
 عطر ولایت بوالفصل

در ساعت چهار صبح
 اقیون خون من
 سلول‌های زنده بیدارم را
 در خواب‌های طلایی گم می‌کند
 و شعرها، رویاها و قافله‌ها را
 از خاطر من
 از کوچه‌های بی‌هق
 از کوچه‌باغ‌های سبزوار می‌گذرانند
 من که بوالفصلم...

در ساعت چهار صبح
 مردی دوباره برمی‌خیزد
 با آفتاب وضو می‌گیرد
 می‌آید،

می‌نشیند
 و پاک و منزّه قلم برمی‌دارد
 و می‌نویسد
 تا آیندگان بدانند...

در ساعت چهار صبح
 مردی برای مردن می‌آید
 مردی برای شهادت می‌آید
 در ساعت چهار صبح
 درست در ساعت چهار صبح

در ساعت چهار صبح
 مرد را آوردند
 دستهایش را بستند
 پاهایش را بستند
 چشمهایش را بستند
 فرمود:

چشم‌هایم را باز بگذارید
 می‌خواهم تا آخرین دقیقه عمرم خاکم
 را بستایم

در ساعت چهار صبح
 درست در ساعت چهار صبح
 مرد را آوردند
 دستهایش را بستند
 پاهایش را بستند
 و دهانش را بستند

- مرد پیش از اندازه سخن می‌گفت
 - سربازها تعریک شده بودند
 - می‌رفت تا کاری بکنند

شبگیر:

شبگیر
تا گمان بخویش ندارد، گس
از شورش مداوم آزادگان، هنوز
میدان تهنی شدست
یک کن
ز جنگل سرسبز عاشقان
تاروشتای شهر شهادت
راهی شدست
از جان
چراغ روشن امیدواریش
روشنتری کند
با گامی از یقین بارور خویش
استوار
او راه میسپارد و
افتخاری کند
شبگیر
شبروی ز جنگل سرسبز عاشقان
ما را بسوی چشمه خورشید
او رهبری کند.

محمود جعفری

چهار رباعی

۱
آنکس که کشید نمره از قمر جگر
و ندر دل شب نهب در خود آنگر
در گاه شمار مردمان در دل صبح -
اسم دگری دارد و تقویم دگر

۲
از کینه بروح خویش صیقل بردند
از پرچم خون بشام مشعل بردند
تا برآمد از مقامشان آتش صبح
با نعره، سپیده، رو به مقتل بردند

۳
نظاره بر آن طلعت پاکش بکنید
تعویذ ز نام تابناکش بکنید
آنها که شود شهید این راه عزیز
بی غسل و کفن شبانه خاکش بکنید

۴
در شارع شرق، آذرخشی برخاست
در خون و غبار، بانگ رخشی برخاست
دیدند تناوران که گوهی از خون
از بستر خاک با درفشی برخاست

منصور اوجی

گل، گلوله

من به تو گل دادم
تو به من گلوله پس دادی
با صدای بلند می پرسیم:
«آیا
جواب گل گلوله است؟»
پس جواب گلوله چون باید؟
من به تو گل دادم
تو به من گلوله پس دادی.
گل های من به دست تو خونخوارزشت بریز شد.
لیکن چه غم اینک
یاران هزاران هزار گل
- گل های سرخ آتشین -

برگور من می افتانند.
زین پس هر روز
هزاران هزار دوست
از راه می رسند
که هر یک به یاران اشک داغ خویش
مرا در میان گل
غسلی دوباره خواهد داد.
و مادرم

با اشک گرم خویش
بر خاک سرد من
گلاب خواهد ریخت.

زین پس هر روز،
هزاران هزار سال،
از خاک سرد من
گل های سرخ آتشین
- به رنگ خون -

شکوفه خواهد کرد.
برگور سرخ من هر روز
هزاران هزار لاله خواهد رست.
ز ذره ذره خاکم ستاره خواهد چست.
ز قطره قطره خونم یلی به پای خواهد خاست.
و من در میان گل
گلوله ترا

در منت آهین خویش به خشم خواهم داشت.
تا روزی یاران
- ز کینه مالامال -

آرا
در سینه سیاه تو جلا بدشانند.

آروز
کدام چشم برای تو اشک خواهد ریخت؟
کدام غنچه ز خاکت جوانه خواهد داد؟

آبی

در ساعت چهار صبح
درست در ساعت چهار صبح
مرد را آوردند
سخن نگفته
و وصیت نکرده
- جز آخرین بار که در آن نمایش تاریخی
فرموده بود:
- من نمیخواهم
- و نوشته بود: اگر بمیرم از عقیده ام
بر نمیگردم
و فریاد زده بود:
- من این...

در ساعت چهار صبح
درست در ساعت چهار صبح
در ساعت چهار صبح
مرد را آوردند
جوخه حاضر بود
و فرمان صادر شده بود

در ساعت چهار صبح
درست در ساعت چهار صبح
نسیمی از مشرق می وزد
که بوی ولایت بیسبیق را دارد
من که سیروس مشفق هستم
در این دقایق تاریخی
باید از وقایعی بنویسم
تا آیندگان بدانند
که این عصر، این عصر خون
عصر خفقان
بر ما چگونه گذشت

در ساعت چهار صبح
درست در ساعت چهار صبح
مرد را آوردند
دستپایش را بستند
پاهایش را بستند
دهانش را بستند
جوخه حاضر بود
و فرمان صادر شده بود

در ساعت چهار صبح
درست در ساعت چهار صبح
در شهر، مستی ها به بسیاری ها انجامید
کفتارها پندار شدند
و دوباره غلتیدند
مردی، مردانه، آگاهانه، با جوخه، از میدان
گذشت

فرمانی دیگر صادر شد.
جوخه حاضر بود.

در ساعت چهار صبح
درست در ساعت چهار صبح

نفس بلند آزادی

اینک
بر تو
زندانیان دست‌ها
دست‌هایم را به‌خورشید
پیوند خواهیم زد
و «آوازهای تبعیدی» را
بر دفتر سرخ خستگی‌هایم
ترسیم خواهیم کرد
اینک بانفس باد
نفس بلند آزادی را
حق می‌کنم

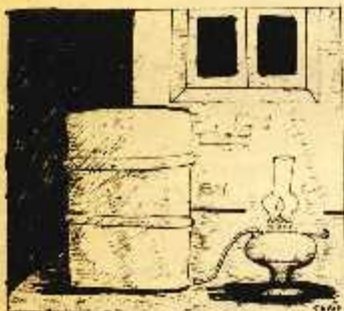
هدیه

بیاد روزهای تنهایی،
سهم من از آزادی
تنها،
شعاع کم‌عرض نورپست
که از پشت‌میله‌های خسته زندان
بر من،
هدیه می‌گردد
آن‌هم اگر،
زندانبان پیر بگذارد.

دیشب با فکر میله‌های گداخته
بخواب رفتم
و با زوزه گرگ‌وار «نازیانه»
قبل از افق
بیدار شدم
دیشب تمام تنم
در اضطراب لحظه‌ها
لرزید
دیشب،
خواب خوشم را
به‌چند ضربه شلاق
و چند «فحش»
به‌را یگان
فروختم
دیشب.
شب من پر بود از تنهایی

«هدیه تو از زندگی
درد است
کاروانش از افق‌های نه‌چندان دور
پیدا است»
آری،

این حرف را، با شب من
میله‌ها گفتند.
الف - حسن بیگی - گرگان



ایست!

در چار راه شهر
وقتی ستاره‌ها
بایشخندی بر لب
در چارسوی ماه
به‌تمشا
نشسته بودند
سرکار ایست داد
ایستدم
ناگهان صدائی برخاست
«ندید»
«ندید»

آری او
نفرت دلم را ندیده بود
منیره روانی‌پور



خاک... خاک...

از غم و جور زمانه صبر من بر باد شد
وز فضای ماتم آلوده، جهان بر باد شد
در زمین شوره‌زاری، کمی‌توان آباد شد
کاخ‌ها از ظلم مردم آخرش بر باد شد
در بی‌خاکی و خاکت به‌سر است
خاک این ملک دگر برنم است
پرپر گل به‌سر خاک در این ملک هر روز
خاک این خاک به‌سر، پرپر گل را به‌سر است

م - الف - مقدم

بام منزل خود را با بهترین متد، ایزوله
نمائید. برای يك عایق کاری مطمئن، مقاوم
سبك وزن بطور سرد و بدون كندن عایق
قبلی فقط

باشركت تهران ایزولاسیون

تماس حاصل فرمائید ضمناً ماده

پلاستیک كت

برای گرفتن ترك خوردگیها و شكاف‌های
كلی و جزئی بام در اختیار شما قرار
خواهد گرفت

**خیابان كورش كبیر
سیدخندان - مقابل**

تعمیر گاه بام و تلفن‌های

۲۳۷۶۸۵-۲۳۰۳۰۴

ایزولاسیون پشت بام با

ایزوگام

انواع پشم شیشه تحویل فوری

شرکت بامیاد ۶۲۶۰۱۴-۶۲۸۰۶۲

شعبه مشهد - تلفن ۴۹۸۷۶

اخذ پذیرش تحصیلی

دوره‌های دبستان، دبیرستان و دانشگاه، از کشورهای

امریکا - انگلستان - آلمان - فرانسه و سوئد

با امکانات کار و کمک هزینه تحصیلی

تلفن‌های ۸۹۳۱۱۵ و ۸۹۳۱۱۶

تقاطع حافظ و کریم‌خان - ساختمان

گلستان - طبقه اول

بشارتی دوباره

دیگر گهیست
صدایی همیشه مرا
با امجار میخواند
و همیشه دم میخواست
«بیت مسلسل دهمه باشم»
و چیزهای دیگری نیز:
که کینه از:
جغد و شب و ابر
ندارد!

□

اینک
بشارتی دوباره
موجی از صدا
رسد از پیشتر
تاریهی
تا شکوفایی آزادی
از گلگاه سبز سجستان
- چاریست

و همواره -
شغلی از خون سپیدان
تاریخ سرخ زمان را
تا همیشه -
آینه میسازد

فومن - سوسن (راهی)

می وزد باد گران

میوزد باد گران
برگهایی میریزد
همه جا گلگون است
همه جا برگ روی خاک است.
اگر این باد گران
از در افکندن برگ
- که بود سبیل زیبای بهار -
دست بدارد چه خوش است!
که دگر هیچ زمستان نرسد.
چند ماهی، قبل
زد جوانه افکار
و بهاران آمد
زیش میوه، نمر
و دمی آزادی
ولی افسوس که زود
ز ره آمد پدیز
گه وینگاه این باد
میوزد تند و گران
و بریزد برخاک
برگهای رنگین
و نماید هموار
راه بهر ننه سرما -
که زمستان آید
ولی ای باد بدان
که ننه سرما را
لنهم راه به این ملک و دیار
و توهم دست بدار
از در افکندن برگ
برگهای رنگین.

هوشنگ دانشجو

سفیر

فرانک هاشمی

از صومعه تندر
از آشوب فشرده ای ابر
در خطای نامحدود ملانکه
چه آورده ای؟
در کوله یار تو چیست؟
زایر اقلیم های بازاری
- معبود -

●

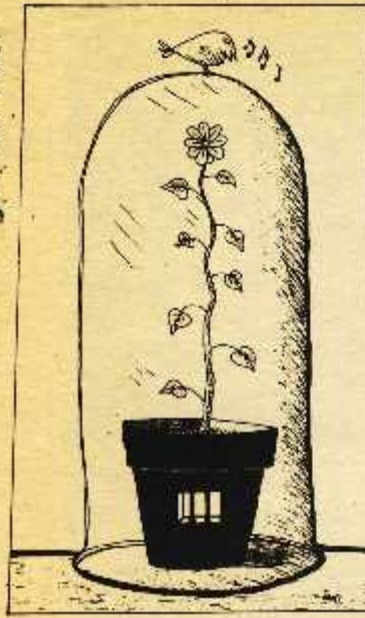
من با تو
با دهای وحشی شک را
از سواحل گرم ذهنم
به داری دیگر راندم
موسم گفتن است،
بگو،
یغیبر سخاوت و اصالت
- آقا -

سفیر موعظه های نور و پژواک
فقیر معذب اتباع
رستن در حجره ی بالغ پوست
زایر اقلیم های بازاری
- آقا -

سوغات تو
از صومعه ی تندر
در خطای نیلگون نا آرام چیست؟
در کوله یار اشباح خود
چه پنهان کرده ای؟

نامه های رسیدن

علیرضا ذبیحی (فرسا) -
گلار کیده نژاد (119) سیدرضا
جلالزاده - محمدرضا پرندگه کار
(رشت) کمال افتاده (اصفهان) -
امیرحسین شمشیری باپلی -
بهرام مالکریور (اصفهان) - آزاد
(رشت) مجید جهانسیر (لنگرود)
- عیسی بیسا (رامسر) ن.ا. فریاد
(صومعه سرا).



نظر...

درباره کاخ های پوشالی جوانان و سرگرمی هایی که برای جوانان ساخته اند...

ضرب المثلی است معروف که میگویند «زمستان می رود و روئینها به زغال می ماند»
از دولت های گذشته سخن بسیار رفته ولی از آثار نابینایی هاشان هنوز چیزی کم نشده،
همه دیدیم که با ایجاد سرگرمی های گوناگون از ورزشهای بی بنیادی تا کلوب های بنیانکن
ساختند و ساختند و از آنسو جوانان ما را بجرم خواندن کتاب در حالیکه تمام کشورها به آمار
کتاب خوانانشان افتخار میوزند تنبیه های آنچنانی نمودند. یا بخاطر گفتن دوبیت شعر، سالها
در بازداشتگاهها شعر گفتن یادشان دادند، و حال می بینیم که دست تقدیر چاهکن را به چاه
انداخته و امید است هرچه زودتر این ادیبان زمان شعر هاشان را حفظ کنند که امتحان نزدیک
است.

ما نیز گوشه ای از اختناق های بنیادی آن نابینادگان را دیدیم که نقشه های خفه کردن
در نظفه را کشیده و با ایجاد کاخهای آنچنانی برای انحراف فکری جوانان و ایضا وقت را
تلف نمودن و جوانی عمر یعنی درست لحظات انقلابی را که در تمام دنیا سازنده بوده و هست
به بطلت گذراندن بمرور اجرا گذاشتند.

و وقتی گفتیم:

حال که قلاده نمر مرلداک - کاخ بنا کرده به ناپودیم

چشمها بر آبی شد و رنگها پرید و حقیقت شعله ور گردید و در چهارچوب کاخ بیچید و ما
کاخ را بکاخیان سپردیم و رقیم و بخیا لشان همه چیز تمام شد. چه خوش میگوید اقبال لاهوری
«گمان مبر که پایان رسیده گلر معان هزاران ناده ناخورده در رنگ تاک است»
و بودند جوانانی که بکاخها رفتند و هرگز از مرام خود برنگشتند و مدت انسانهای آنچنانی
مجنوبشان نکرد و همچنان حرفهایشان را گفتند و علیرغم خواسته های از ما بهترین برنامه های
مردمی خود را اجرا نمودند و در اختناق و سانسور هم کردند کاری را که میخواستند و رفتند
راهی را که هدفشان بود.

ولی برای جوانان تکرار شد. زمان زمان جوانهاست و همچنان در تکرار ماند و ما همان
موقع گفتیم که:

صدا صدای فریب	چه آشنا چه غریب
هوس بجای نفس	هوای معرکه پس
زمان زمان جوان	نه قدرت و نه توان
شرف به بر شرفی	روان به هر طرفی
و غول حادگها	چه مرغ بر سر و پا
کنار لانه خود	بفکر نان و نخود
نشسته با غم خویش	نه پس رهی نه به پیش

و انتظار پایان رسید و حادثه ها بوقوع پیوست و رسید لحظه ای که گفتیم:
باشد که تا من و تو همراه شویم
و در ضیافت یاران همدل
به بیکرانه گوهر دلهاشان
شقایقهای اتحاد بکاریم
تا نبال دستپامان
بسوی هرغس و خاری سبز نشود.

کاخ های جوانان: سرگرم گاه دولت ها...



قهرمانی هامرد پهلوانی هاگم شد...

ورزش برای ورزش، ولابد ورزشکار هم باید موجودی باشد ساخته و پرداخته شده برای ورزش و ورزش کردن و نیز گروهی را جذب نمودن و از چد و چون جامعه دور ساختن. این اصلی بود و باید گفت که هنوز هم هست که براساس آن ورزش ما پایه ریزی شد. براین اصل بود که امثال تخی از شماره انگشتان تو دست تجاوز نکرد. و آنها نیز که همراه و همگام و همفکر او بودند در بوته فراموشی بسیار زود از یاد رفتند، در عوض کسانی که در قالب «ورزش برای ورزش» جای

گرفتند، و در این گوربه ناجور پخته شدند، مثل فارچ سراززمین بدر آوردند. هر روز زیاد شدند و هر روز مشهور و مشهورتر هم شدند.

نمونه از این دست فراوان داریم. ورزشکارانی را داریم که صاحب نام هم شدند، گاه حتی صاحب تحصیلات عالی هم شدند، اما در دستگاه ورزش چنان بازشان آوردند که برخی از آنان حتی نمی دانستند که مثلا صادق هدایت که بود و چه کار می کرد. ورزشکارانی را داریم که در تمام کشور شناخته شده اند، اما اینان از شناختن شهردار

شهر خویش عاجز ماندند. ورزشکارانی را داریم که مثلا امروزه نیز می گویند: چون فلانی در انتخاب مرد روز هفته و ماه و سال حق من را خورد، بساط امروزی و انقلاب هنگامی مردم را باعث شده است؟

در این حال و در این احوال از همان دیرباز، یعنی از ۲۵ سال پیش و حتی پیشتر از آنهم بودند کسانی که با این افکار همراهی نمی کردند و از اینکه ورزش در دست مسئولان یک «حربه» برای منحرف کردن توجه جامعه است. و در عین حال از سوی مسئولان بعنوان وسیله ای مجزا از همه چیز جامعه تبلیغ می شود رنج می بردند و با تمام توان خود سعی در این داشتند که بگویند و بفهمنند که ورزش اگر قرار است ورزش باشد ابتدا باید مسئولان این را پاور کنند و از آن وسیله ای برای دل مشغولی مردم نسازند. که ورزش اگر قرار است ورزش باشد، باید

رایگان باشد، در اختیار همگان باشد و نه وسیله ای برای تحمیل جوانها و ثروتمند شدن گروهی انگشت شمار.

حریفان از میدان بدرفته

برای بسط دادن این فکر و برای مبارزه با آن عقیده دیگر، همانطور که گفته شد رنجها بردند و خون دلها خوردند. نتیجه اما بسود ایشان نبود. مسئولان قدرتی بیشتر داشتند و آسانتر می توانستند بخواست خود جامه عمل بپوشانند. تنها این مسئله هم نبود. مسئولان می توانستند برایشان که نمی خواستند ورزش وسیله دل مشغولی و یا یک نوع نشخوار ذهنی باشد، «انگ» هم بزنند. در روزهای پیش از این «توده ای گری، حریفان را از میدان بدر می کردند امثال منوچهر مهران ها، حسین فکری ها، مهدی دربی ها، صدر الدین اللی ها، اسداللهی ها، کیلاتورها را این چنین برچسب زدند.

باشگاه شاهین هم که از همان اولین روزهای تولدش می دانست ورزش چیست و چه خاصیتی دارد. و ورزشکار کیست و چه رسالتی می تواند بعهده بگیرد نیز از این قبیل اتهامات بدور نماند. دستگاه «برچسب زنی با سرعت اما بی دقت بکار خود

- تاجر مسلکان پول پرست، با نام ورزش، بر باشگاه ورزشکار پروری چون شاهین، مارک زدند و درس را تخته کردند، تا بتوانند مردم را از واقعیت ورزش دور نگاهدارند...
- جوان های مشتاق، مورد سوء استفاده ی رجاله های ورزشی قرار گرفتند و...
- ماشین مارک زنی، و اتهام و افتراء، با سرعت حرکت می کند...



سمت راست: این بازی بیگانه بچه‌های ماست که فردا باید افتخار آفرین باشند و در کنارش گانه‌های ورزش را هر چه بیشتر و باشکوه‌تر بالا برند. کما اینکه تاکنون هم چنین کرده‌اند. سمت چپ، این اما بازی بیگانه‌های آنهاست که ما توقع داریم مردانمان و جوانانمان از آنها برتر باشند. و چون چنین نمی‌شود، انگ یک بی‌غیرتی و بی‌تصبی را هم راحت بر آنها می‌زنیم. مثل دیگر انگها حرف ما اما، این سؤال است: تا ابد باید چنین باشیم؟ «ماشین» لعنتی می‌گوید بلی. ما و مردم می‌گوییم خیر. تفاوت اینجاست، اختلاف هم و آغاز اتهام به نسلهای بی‌دربی هم...

برای ملائذوری و به قیمت هزاران جوان بشر فرسیده صاحب جاه و مقام شدن. اینها می‌گویم و هزار بار هم می‌گویم. اما می‌دانم که «ماشین» نه بیکار است و نه کم‌کار. «ماشین» حالا بازوی پر قدرت تازه‌ای هم برای ضربه زدن دارد. اگر «توده‌ای» بودن مهمت قدیمی باشد. اگر سازمانی و دستگاهی را راحت‌تر بکاز می‌برند و می‌گویند و می‌نویسند که فلاتی عضو «سواک» است، يك مکتل هم دارند. حالا ماشین می‌گوید. فلاتی «بهائی» است. بهر حال اگر از بیج اول عبور کردی، اگر از دومی هم گذشتی، امیدشان باین است که در بیج سوم سرنگون شوی. در دام اتهام «بهائی» گری. و فرداست که درباره من نیز یکی از این سه دام و یا هر سه را بگسترانند. مگر با پیشبینیان نذرند؟
ارتشیر لارودی

می‌آیند، لیاقت آنرا ندارند که نمونه باشند و جانشین مردانی مثل تختی، می‌گویم جای مردانی مثل فکری، دهن‌داری، بیانی، امیر آصفی، بلور، مهران، مخبر، جبارزادگان، اوشان، جسدیکار، کوزه‌کنانی، تنیده‌گر، اگرایی، عراقی، روح‌الایمان، آزاد،..... دیگران را باید مردانی پر کنند که مثل آنها باشند، که مثل آنها فکر و عمل کنند. می‌گویم در روزگاری که جوانها با خوششان پیروزی می‌سازند و تاریخ می‌سازند، نباید حرف فوئال بازی کردن را مطرح ساخت. می‌گویم در فردا که همه چیز بسود مردم پایان گرفت، ورزش هم باید از ریشه دگرگون شود. می‌گویم بچه‌های کوچک و بزرگ این شهر، آن شهر، تمام بخشها و تمام ده‌ها باید حداقل وسیله لازم برای ورزش کردن را داشته باشند و نیز می‌گویم دیگر ورزش نباید دگانی باشد

تری هم داشت. «انگ» هم پشت «انگ» وارد می‌شد. حالا يك چیز دیگر هم مطرح بود: این فلاتی «دستگاهی» است. آن فلاتی «سازمانی» است. هر کس می‌گفت ورزش باید برای همه باشد و نه يك تن یا دو تن باین ترتیب مزدی را می‌گرفت در نزد مسئولان بالا دست «توده‌ای» معرفی می‌شد. و در نزد توده مردم «دستگاهی و یا سازمانی».

و روزهای بیست و پنج ساله چنین گذشت. قهرمانها مرد و پهلوانها گم شد. قهرمانان رفتند و پهلوانان کباب شدند. اما باز هم بودند کسانی که آن وظیفه را که بیش کسوت نشان بدوش داشتند بعهده بگیرند. حالا جا به جا در حرفهای دو اسداللهی و گیلانپور همان نیش قدیمی را می‌توان دید که به جان طرفداران ورزش برای ورزش می‌خورد. حالا من هم که یکی از شاگردان کوچک مکتب آن مردانم سعی در گفتن این مسائل دارم. اما ماشین هنوز پر کار است، پر کارتر از همیشه هم. می‌گویم ورزش نباید این باشد که بود. می‌گویم فوتبال هم نباید این باشد که بود. می‌گویم تمام نروت ورزش ما نباید بیای قتی چند ریخته شود. و می‌گویم آنها که در این ماشین لعنتی ساخته و پرداخته شده‌اند، و اکنون دیگر خود جزئی از این ماشین به حساب

ادامه میداد. تمام مردمان خوب و خوب اندیش ورزش را باین ترتیب «آنطرف صفت» قرار دادند. کسانی که می‌گفتند ورزش باید عملی باشد برای ساختن جسم، و باشگاه باید محلی باشد مثل مدرسه که در آن پیروزی و وظیفه اصلی باشد از جمله «آنطرف صفت» بشمار آمدند. «آنطرف» کسانی بودند که ورزش را بقول خودشان برای ورزش می‌خواستند و ورزش کاره را فقط برای ورزش کردن. کارگری که تنها باید کار کند و کار کند، تا يك اطاق صاحب باشگاه - نه همه باشگاهها - به دو اتق، و سرانجام بيك کاخ و چندین کاخ مبدل شود.

از خرابه‌ها

آنطرف صفت، اما مسائل دیگری را هم می‌دیدند. می‌دیدند که جوانها برای ورزش کردن از کجا آغاز میکنند. خرابه‌ها را می‌دیدند. جویهای پر از لجن را می‌دیدند، بیماریهای عذیبه را می‌دیدند، نابود شدن بچه‌ها را در هنگام مثلا ورزش کردن، حس می‌کردند. و بناچار ساکت نمی‌ماندند.

پهلوان‌ها؟

فریادها البته چندان رسا نبود. ماشین مسئولان صدای بلند

من، موش میرزای دولتش
با تمام وجود میگویم که مدارس
را نباید باز کرد. به هزار و چند
دلیل
اولاً:

این باز و بسته کردن
درهای مدارس آخر باعث خواهد
شد که این درها مثل فضای
سیاسی با باز بسته شدن بالاخره
هرز شود و مثل بسیاری درها و
دروازه‌ها که از بین رفتند نظیر
دروازه شمیران و دروازه قزوین
و دروازه‌های بزرگ و کوچک
دیگر نقش درآید و مدرسه‌ها بی
درد و دروازه شوند.

این دروچه‌های ما با
کمربند و کتک و پس‌گردنی‌حتی
حاضر به نوشتن دو صفحه مشق
نبودند در حالی که این روزها
روزی ۲۵ ساعت! روی دیوارها
از روی سرمشق به اندازه صدها
صفحه مشق می‌نویسند، خطشان
هم خیلی خوانا شده است.

همین دروچه مذکور در
پاراگراف (۲) هر روز زیر نور
چراغ قتیله‌ای و شمع انبوع و
اقسام کتاب‌های سفید را می‌خواند
و کلی هم با سواددارا شده در
صورتی که در زمان مدرسه حتی
یک کتاب سفید را هم حاضر
نبود بخواند.

چهارماً:
(البته سوماً و چهارماً و... غلط
است ولی برای اینکه قافیه
شمارش ما جور دربیاید همینطور
می‌آوریم)
سال تا سال می‌گذشت
و بنده‌زاده حتی یک سؤال ناقابل
راجع به هیچ چیز از ما که پدریم
و ریش سفید بعنوان احترام هم
که شده نمیکرد ولی حالا هر روز
و هر شب نشستیم و راجع
به معنی کلمات و جملات و
توضیح میدهم.

همین دیشب بچه ما پا در
یک کفش کرده بودیم که معنی این
کلمه کودتا که می‌گویند چیست؟
گفتم معنی اشتنی ملی را
که میدانی
گفت بله
گفتم معنی حکومت نظامی
را هم که فهمیدی
گفت: بله
گفتم پس معنی کودتا را
هم تا چند وقت دیگر خواهی فهمید.
پنجماً:

سیاری از همین مطالبی
که در کتابهای درسی آمده بود
در همین روزها عملاً برای بچه‌های
ما ثابت شده است، مثلاً صبح‌ها
ساعت پنج که بیت بدست برای
نفت خیز بر میدارند کاملاً برایشان
ثابت می‌شود که کشور ما کشور

دیگر فحش‌ها را حرام نمی‌کنند
و به مصرف معقول می‌رسانند.
یازدهماً:

بچه ما که صدای خیلی
بندی هم دارد هر وقت زیر آواز
میزد نو تا چک آیدار هم نوبس چن
میکرد حالا دو دانگ صدایی هم
پیدا کرده تا آنجا که وقتی شبها
فریاد می‌زند صدایش با ضبط
صوت اشتباه می‌شود!
دوازدهماً:

همین بچه‌ها که ما را به هیچ
می‌گرفتند حالا هر لیستی منتشر
می‌شود دنبال اسم ما میگردند که
ببینند چقدر ارز خارج کرده‌ایم
تا ارزش ما را بفهمند.
سیزدهماً:

بچه‌هایی که می‌گفتند
سیزده نصی است و در مدارس
به آنها می‌گفتند که اینها خرافات
است با چشمتان دیدند که سیزده
نصی است و گردن آنهایی را که
سیزده سال به آنها دروغ گفته
بودند گرفت...
چهاردهماً:

برای اینکه نصی سیزده
یقه ما را نکیرد این چهاردهماً را
ببخودی آوردیم و به این دلایل
و هزاران دلیلی که خودتان
میدانید باز هم این حقیر میگویم
قرص هم میگویم که ترا به خدا
مدرسه‌ها را باز نکنید تا این
بچه‌های ما چار کلمه حرف حساب
یاد بگیرند.

بقلم مبارک موش میرزای دولتش

برای باسواد شدن بچه‌ها مدرسه‌ها را باز نکنید!

بحث‌های سیاسی می‌کنند و کلی
هم سرشان می‌شود.
هشتماً:

همین بچه‌ها که با زور
سرریزه هم حتی حاضر نبودند از
رادیوهای وطنی یک کلمه اخبار
راست! بشنوند و لذت ببرند حالا
هر شب تا به چندین و چند رادیو
به هشتاد زبان زنده و نیم جان و
مرده گوش فدهند خوابشان نمی-
برد و هنوز هم به دنبال کشف یک
ایستگاه رادیویی دیگر میگردند.
نهماً:

همین بچه‌هایی که ما
میگفتم حرفت هستند و حاضر
نیستند از زبان یکته‌هایی‌ها چند
حرف ABC را یاد بگیرند حالا به
راحتی BBC را یاد گرفته‌اند.
دهماً:

بچه‌هایی که در کوچه به
هم فحش خواهر و مادر میدادند
فحش‌هایشان هدر می‌رفت حالا

نفت‌خیزی است.
ششمماً:

سیاری از همین مطالب
کتابهای درسی عملاً برای بچه-
مدرسه‌ای‌های ما قویاً تکذیب‌شده
چون همین چندروز پیش بنده‌زاده
اعتراض داشت که شعر معروف:
مرد باید که گیرد اندر گوش
ور نوشته است پند بر دیوار
صحیح ندارد چون اگر چنین بود
خیلی‌ها باید از این‌پنده‌های نوشته
بر دیوار عبرت می‌گرفتند که
نمی‌گیرند و این شعر قویاً تکذیب
می‌شود
هفتماً:

همین بچه‌ها که تا چندروز
پیش مجبور بودند در کوچه‌ها
فوتبال بازی کنند باید هم فوتبال
دوست می‌شدند چون نورچشمی‌ها
فوتبال دوست داشتند و بچه‌های
ما هم می‌خواستند عقب نمانند
حالا روی پیت‌های نفت می‌نشینند



انستیتو
ترمیم مو

کمند



کمند پدیده‌های نو و شگفت‌انگیز باروش جدید
خانمها و آقایان اگر علاقمند بموهای زیبا و پر پشت
هستید اگر از ریزش مو و کم پشتی و طاسی سررنج
می‌برید انستیتو کمند این امکان را برایتان فراهم
کرده که در کمترین مدت ممکنه شما را دارای
موهای زیبا نماید شما بعد از مراجعه به کمند
احساس خواهید کرد که دوباره موهای طبیعی خود
را بدست آورده‌اید .

شاهرضا صبای شمالی مقابل دبیرستان چادریان ساختمان ۱۷
طبقه سوم شماره ۱۳-۱۲ تلفن ۶۴۱۹۱۲



quick

حرفه‌ای یا آماتور، تفاوت نمی‌کند. نتیجه همیشه عالی است.

Canon

باغذا واقعاً خوبه

سون آپ تنها نوشابه‌ای که به رنگ احتیاج ندارد

